



واحد علوم و تحقیقات

شاپا ۱۷۳۵-۷۰۷۱

# تاریخ و تمدن اسلامی

نیمسال نامه علمی - پژوهشی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی  
سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

- المسالك و الممالک بکری: ارزیابی گزارش‌های او درباره ایران (۳-۱۹)  
مینا توانا و یونس فرهمند
- ظروف سفالی آلبارلو: شناخت و طبقه‌بندی آنها در جهان اسلام (۲۱-۵۵)  
سید هاشم حسینی و حسین سپیدنامه
- سرانجام سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۵۷-۷۴)  
یزدان فرخی
- یاجوج و ماجوج: تحولات شناختی مسلمانان درباره زیستگاه آنان تا دوره مغول (۷۵-۱۰۰)  
مدرس سعیدی و مصطفی جرفی
- سفرنامه ولنی و تأثیر آن در لشکرکشی ناپلئون بناپارت به مصر (۱۰۱-۱۲۰)  
سید کمال کشیک‌نویس و عبدالله همتی‌گلیان
- نقد و بررسی آراء تجدیدنظرطلبانه پاتریشیا کرون در زمینه مطالعات اسلامی (۱۲۱-۱۴۷)  
سپیده نصرتی، قربان علمی و ناصر گذشته
- افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی، دلیل عقب‌ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه جواد طباطبایی (۱۴۹-۱۷۲)  
سعید عطار

تاریخ و تمدن اسلامی

سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶



Islamic Azad University  
Science & Research Branch  
ISSN 1735-7071

# Tarikh Wa Tamaddun-i Islami

A Semi-annual Journal of History & Civilization of Islamic Nations  
Vol. 13, No. 25, Spring & Summer 2017

- **Al-Bakrī's *al-Masālik wa'l-Mamālik*: An Appraisal of his Reports about Iran (3-19)**  
*Mina Tavana & Younes Farahmand*
- **Identification and Classification of Albarello Pottery Wares in the Muslim World: An introduction (21-55)**  
*Sayed Hashem Hossini & Hossein Sapidnameh*
- **The End of Sultan Jalal al-din Life (57-74)**  
*Yazdan Farokhi*
- **Gog and Magog: Muslim Perception of their Location until The Mongol Era (75-100)**  
*Modares Saidi & Mostafa Jorfi*
- **Volney's Journal of Travel and its Impact on Napoleon Bonaparte's Campaign to Egypt (101-120)**  
*Sayyed Kamal KeshikNevis Razavi & Abdollah Hemmati Golyan*
- **A Critical Study on Patricia Crone's Views as a Revisionist (121-147)**  
*Sepideh Nosrati, Ghorban Elmi & Naser Gozashteh*
- **Are the Decline of Rationality and Lack of Break with the Foundations the Reason of Historical Backwardness? Review and Criticism of Javad Tabatabai's Theory (149-172)**  
*Saeed Attar*

صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مدیرمسئول و سردبیر: هادی عالم زاده

ویراستار: قنبرعلی رودگر و نگار ذیلابی

ویراستار انگلیسی: فهیمه مخبر دزفولی

نویسه گردان کتابشناسی ها: مازیار رضایی حاجیدهی

مدیر داخلی: مطهره انوش

هیأت تحریریه:

محسن الویری

احمد بادکوبه هزاوه

هرمان بل

لیاقت نکیم

احمد جبار

•

محمد سپهری

هادی عالم زاده

حسین قرچانلو

فهیمه مخبر دزفولی

محمد رضا ناجی

هیروکی واکاماتسو

دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه باقر العلوم (ع)

دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران

استاد، دانشگاه اگزتر انگلستان

استاد، دانشگاه مک مستر کانادا

استاد دانشگاه علوم تکنولوژی لیل پاریس

استاد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

استاد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

استاد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران

استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

استادیار دانشگاه حتی ترکیه

• یاد و نام شادروان استاد دکتر مهدی جلیلی، عضو هیأت تحریریه، گرامی باد.

طراح روی جلد: محمدرضا عدلی

حروف چینی و صفحه آرایی: سیده آمینه حسینی

نشانی: تهران، پونک، حصارک، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشکده الهیات و فلسفه، کد پستی: ۱۴۷۷۸۹۳۸۵۵

تلفن و دورنگار: ۴۴۸۶۵۳۵۱

سامانه مجله: jhcin.srbiau.ac.ir

پست الکترونیک: tarikh@srbiau.ac.ir

چاپ و صحافی: انتشارات واحد علوم و تحقیقات

این مجله بر اساس مجوز شماره ۱۲۴/۴۱۵۱ مورخ ۸۴/۱۰/۱۹ هیأت نظارت بر مطبوعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده و بنا بر رأی

سی و یکمین جلسه مورخ ۱۳۸۵/۹/۳۰ کمیسیون بررسی و تأیید مجلات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، حائز درجه علمی و پژوهشی شده است.

بهای تک شماره: ۵۰۰۰۰ ریال

مجله تاریخ و تمدن اسلامی در پایگاه های زیر نمایه می شود:

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: www.isc.gov.ir

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: www.sid.ir

پایگاه مجلات تخصصی نور: www.noormags.com

## Tārīkh wa Tamaddun-i Islāmī

A Semi-annual Journal of History & Civilization of Islamic Nations

Vol. 13, No. 25, Spring & Summer 2017

License Holder: Islamic Azad University, Science and Research Branch

**Managing Editor & Editor in Chief:** H. Alemzadeh

**Editor:** Q. Roudgar & N. Zeilabi

**English Editor:** Fahimeh Mokhber Dezfouli

**Arabic Transliteration:** Mazyar Rezaee Hajidehi

**Administrating Manager:** M. Anoush

### Editorial Board:

**H. Alemzadeh** Prof. of Islamic Azad University, Science & Research Branch

**M. Alviri** Associate Prof. of Baqir al-Olum University

**A. Badkoubeh Hazaveh** Associate Prof. of Tehran University

**H. Bell** Prof. of University of Exeter Britain

**A. Djebbar** Prof. of University of Lille-1, France

**H. Gharachanlou** Prof. of Tehran University

**F. Mokhber Dezfouli** Assistant Prof. of Islamic Azad University, Science & Research Branch

**M. Najj** Associate Prof. of Encyclopaedia Islamica Foundation

**M. Sepehri** Prof. of Islamic Azad University, Center Tehran Branch

**L. Takim** Prof. of McMaster University

**H. Wakamatsu** Assistant Prof. of Hititi University Turkey

**Art work:** M. Adli

**Typestting & Layout:** Seyyede Amin Hosseini

**Address:** Faculty of Theology and Philosophy, Science and Research Branch, Islamic Azad

University, Hesarak, Poonak, Tehran 1477893855, Iran. Tel and Fax: (+ 9821) 44865351

**E-mail:** tarikh@srbiau.ac.ir

**Website:** jhcin.srbiau.ac.ir

**Printing and Binding:** Science and Research Branch Press

www.isc.gov.ir

www.sid.ir

www.noormags.com

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

---

- ۳ *المسالک و الممالک بکری: ارزیابی گزارش‌های او درباره ایران*  
مینا توانا و یونس فرهمند
- ۲۱ *ظروف سفالی آلبارلو: شناخت و طبقه‌بندی آنها در جهان اسلام*  
سید هاشم حسینی و حسین سپیدنامه
- ۵۷ *سرانجام سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه*  
یزدان فرخی
- ۷۵ *یأجوج و مأجوج: تحولات شناختی مسلمانان درباره زیستگاه آنان تا دوره مغول*  
مدرس سعیدی و مصطفی جرفی
- ۱۰۱ *سفرنامه وُلنی و تأثیر آن در لشکرکشی ناپلئون بناپارت به مصر*  
سید کمال کشیک‌نویس و عبدالله همتی گلپان
- ۱۲۱ *نقد و بررسی آراء تجدید نظرطلبانه پاتریشیا کرون در زمینه مطالعات اسلامی*  
سپیده نصرتی، قربان علمی و ناصر گذشته
- ۱۴۹ *افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی، دلیل عقب ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه جواد طباطبایی*  
سعید عطار
-



تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۳-۱۹

## المسالک و الممالک بکری: ارزیابی گزارش‌های او درباره ایران<sup>۱</sup>

مینا توانا

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی

تهران، ایران

یونس فرهمند<sup>۲</sup>

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

از جمله آثار جغرافیایی تألیف شده در غرب جهان اسلام، المسالک و الممالک بکری (سده پنجم هجری) است؛ مؤلف به وصف تقریباً تمام گستره جغرافیای شناخته‌شده روزگار خویش، به‌ویژه ایران و نواحی شرقی خلافت اسلامی اهتمام ورزیده و شاید از همین روست که کتابش برخلاف بسیاری از آثار نویسندگان مغربی، با اقبال عام روبه‌رو شده است. به نظر می‌رسد جامعیت اثر و نیز وصف جغرافیای اندلس که بیش از همگان بر آن وقوف داشته، از جمله دلایل شهرت این کتاب باشد. حال این پرسش پیش می‌آید که کسی چون بکری که سفری بدین نواحی نداشته، مطالب کتابش، خاصه اطلاعات مربوط به ایران را، از کدام منابع اخذ کرده است؟ در این نوشتار به روش مطالعه تطبیقی درمی‌یابیم که ضعف عمده این اثر در حوزه ایران، استفاده صرف نویسنده از آثار پیشینیان و بی‌بهره ماندن از مشاهدات و تجارب شخصی است.

**کلیدواژه‌ها:** ابوعبید بکری، المسالک و الممالک، جغرافیانگاری در اندلس، جغرافیای تاریخی ایران.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۶

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): noorfarahmand@gmail.com

## مقدمه

به تصریح برخی از مورخان و جغرافیانویسان قدیم مسلمان، یکی از معیارهای ارزشمندی و درستی داده‌های جغرافیایی کتاب‌ها، میزان مشاهدات شخصی جغرافیانویسان است.<sup>۳</sup> بسیاری از نویسندگان آثار جغرافیایی که از همان سده‌های نخستین اسلامی به اهمیت سفر و کسب تجربه شخصی برای نگارش کتب خویش پی برده بودند، با به‌کارگیری روش تجربه و مشاهده، کتاب‌های گران‌قدری از خود برجای گذاشتند. در این میان، گاه به جغرافیا نویسانی برمی‌خوریم که بی‌آن‌که پای در راه سفر نهاده و به کسب تجارب و اطلاعات عینی اهتمام ورزیده باشند، دست به تألیف آثار جغرافیایی یاخته‌اند و از قضا آثار برخی از آنها از شهرت بالایی نیز برخوردار شده‌است؛ برای نمونه، حافظ ابرو (د ۸۳۳هـ) نویسنده درباری تیمور، که خاستگاهش شرق ایران بوده، بدون سفر به غرب، به وصف جغرافیای مناطق غربی جهان اسلام در کتاب جغرافیای خود پرداخته است؛<sup>۴</sup> و یا شریف ادریسی (۴۹۳-۵۶۰هـ)، برخاسته از مغرب اسلامی، بدون مسافرت و کسب تجربه شخصی، به وصف جغرافیای مناطق شرقی دنیای اسلام در نزهة المشتاق دست زده است.<sup>۵</sup> جغرافیانویس مغربی دیگر، ابو عبید عبدالله بکری نیز بدون پای نهادن در مسیر سفر و ثبت یافته‌های شخصی، به تألیف دو کتاب جغرافیایی، یکی با نام المسالک و الممالک و دیگری معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، دست گشوده که این هردو با اقبال عام مواجه شده‌اند. از این‌رو، برای اعتبارسنجی چنین نوشته‌هایی، تحقیق درباره شناسایی منابع و بررسی نحوه گردآوری و پردازش اطلاعات در این‌گونه از آثار اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ چه اعتبار هر نوشته به اصالت منابع مورد استفاده یا دست‌کم به نوآوری نویسنده در تدوین آن اطلاعات، وابسته است.

۳. نک. مسعودی، ۱/۱۱۴؛ نیز نک. مقدسی، شمس‌الدین، ۱-۶.

۴. آل داوود، ۱۰.

۵. رضا، "ادریسی، محمدبن محمد"، ۳۴۴.

المسالک و الممالک<sup>۱</sup> (تألیف حدود ۴۶۰هـ)، نام یکی از دو کتاب مشهور<sup>۷</sup> ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز بن محمد بن ایوب بن عمرو بکری، ادیب، لغوی و دانشمند جامع‌الاطراف اسپانیای اسلامی است<sup>۸</sup> که مورد توجه و استفاده اخلاف جغرافی‌نگارش واقع شده است<sup>۹</sup> و بعدها خاورشناسانی چون دوزی<sup>۱۰</sup> و پروفنسال<sup>۱۱</sup> نیز او را بزرگ‌ترین جغرافیدان اندلس دانسته‌اند.<sup>۱۲</sup>

بکری در المسالک و الممالک (چاپ ۱۹۹۳م در دو جلد)، ظاهراً به پیروی از مکتب عراقی،<sup>۱۳</sup> به وصف جغرافیای کل جهان شناخته‌روزگار خود پرداخته است. این در حالی است که وی تنها در محدوده زادگاهش مسافرت‌هایی داشته و هیچ‌گاه شبه جزیره ایبری یا اندلس را ترک نکرده بوده است.<sup>۱۴</sup> ظاهراً از همین روست که با نگاهی آماری به متن

---

۶. آنچه تاکنون از المسالک و الممالک بکری به دست ما رسیده، تلیق اطلاعات ناقصی است از نسخ خطی این اثر در کتابخانه‌های مختلف جهان که به کوشش آدریان فان لیوفن و اندری فیری، در دو جلد فراهم آمده است (برای اطلاع از نسخ خطی موجود المسالک و الممالک بکری، نک. ابو غنیم ۶۰-۶۷؛ نیز نک. مقدمه سعد غراب بر المسالک و الممالک بکری، ۱/ ۲۳-۲۷).

۷. نام دیگر کتاب جغرافیایی بکری، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع است.

۸. ابن‌البار، ۱۸۱/۲-۱۸۲؛ کراچکوفسکی، ۲۱۸-۲۱۹؛ Provençal, 155, 157.

۹. جغرافیدانانی چون زمخشری در الجبال و الاماکن و المیاه، یاقوت در معجم‌البلدان؛ قزوینی در آثارالبلاد و اخبار العباد؛ انصاری دمشقی در نخبة الدهر فی عجایب...؛ قلقشندی در صبح‌الاعشی و حاجی‌خلیفه در جهان‌نما از المسالک و الممالک بکری استفاده بسیار کرده‌اند؛ نیز نک. مقری، ۴/ ۲۶.

#### 10. Dozy

#### 11. Provençal

۱۲. کراچکوفسکی، ۲۱۸؛ Provençal, 155.

۱۳. نک. کراچکوفسکی، ۲۱۸-۲۱۹؛ نیز نک. توانا، ۱۸-۲۰.

۱۴. سفر اول بکری به واسطه هجوم عبادیان از ولبه و شلطیش، زادگاهش، به قرطبه بود که در همانجا بالید و به علم-آموزی پرداخت. سفرهای بعدی وی به اشبیلیه و المریه به سبب مناصب حکومتی‌اش بوده. بکری پس از آن به قرطبه بازگشت و تا پایان عمر همانجا ماند (ابن‌البار، ۱۸۰/۲-۱۸۵؛ ابن‌بشکوال، ۲۷۷؛ فتح بن خاقان، ۱۸۹؛ ابن سعید مغربی، ۱/ ۲۶۷؛ پانویس؛ ضبی، ۳۴۶؛ نیز نک. کراچکوفسکی، ۲۱۸).

المسالک و الممالک بکری می‌توان دریافت که بیش از شصت درصد گزارش‌های جلد اول کتاب المسالک و الممالک، حاوی اطلاعات صرف تاریخی همانند مضامین کتب تواریخ عمومی است.<sup>۱۵</sup> باقی‌مانده گزارش‌های جلد اول، اطلاعات جغرافیایی است که به وصف شرق جهان اسلام، یعنی جزیره‌العرب (به نحو تفصیلی)، عراق و شهرهای مهم آن، ویژگی‌های سرزمین فارس، بابل، جزیره، خراسان، ماوراءالنهر، کرمان، شهرهای بلاد روم و روس، سخنی در باب شهرها، مساحات سرزمین‌ها، مختصری در باب تقسیمات ایران‌شهر و خراج این سرزمین‌ها<sup>۱۶</sup> اختصاص یافته است؛ جلد دوم نیز به قسمت‌های غربی جهان اسلام شامل مصر، بلاد افریقیه، مغرب و اندلس اختصاص دارد. بکری در جلد دوم برخلاف مشرق اسلامی، راه‌ها و فواصل شهرهای مختلف را نیز به‌دقت بیان کرده است که این نشان از آشنایی بیش‌تر و گاه بلاواسطه او با این مناطق دارد. می‌توان گفت بخش متعلق به مغرب و اندلس در المسالک و الممالک بکری نه‌تنها نسبت به مطالب مرتبط با مناطق شرقی‌تر در همین کتاب، بلکه نسبت به کتب سایر جغرافیانویسان پیش از بکری نیز حجیم‌تر است و گاه حتی اطلاعاتی از زمان حیات مؤلف نیز به‌دست می‌دهد.<sup>۱۷</sup> وی در نگارش المسالک و الممالک، به‌استثنای بخش متعلق به مغرب و اندلس که از منابع شفاهی و مدارک دیوانی، به‌سبب مناصب حکومتی خویش، بهره‌گرفته بوده، تنها به ارائه اطلاعات مذکور در کتب پیشینیان بسنده کرده است. بدین‌جهت شایسته بود کراچکوفسکی این گفته خود را که «المسالک و الممالک بکری، تماماً بر اساس کوشش شخصی مؤلف پدید آمده»،<sup>۱۸</sup> تنها به همین بخش از جهان اسلام محدود می‌کرد.

۱۵. نک. بکری، المسالک، ۱/۱-۳۶۱، ۵۱۶-۵۳۳.

۱۶. همان، ۱/۳۶۱-۵۰۰.

۱۷. برای نمونه نک. بکری، المسالک، ۱/۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۴، ۴۰۵؛ نیز نک. ابوغنیم، ۵۲.

۱۸. کراچکوفسکی، ۲۱۹.



### جغرافیای ایران در المسالک و الممالک بکری

تعریف بکری از ایران. بکری همانند سایر نویسندگان مسلمان پیش از دوره ایلخانی، مفهوم سیاسی مستقلی برای ایران قائل نبوده است.<sup>۱۹</sup> در واقع وی و اسلافش، به تأسی از نظام تقسیم‌بندی ساسانی، ایران و عراق (دل ایرانشهر) را زیرمجموعه ایرانشهر می‌دانسته‌اند؛ گفتنی است اعراب گویا به حکم اطلاق نام جزء بر کل (در اینجا: دل یا همان قلب به-مثابه کل بدن)، نام عراق را برای کل ایرانشهر - که مشتمل بر ایران و عراق می‌شده است - به کار می‌برده‌اند.<sup>۲۰</sup> اگر هم بپذیریم که واژه "عراق"، معرّب "ایران" است،<sup>۲۱</sup> دیگر در پای‌بندی بکری بر نظام تقسیم‌بندی ایرانی تردیدی نمی‌ماند؛ خاصه که او گاه وصف شهرها و ایالات ایران را ذیل شهرهای عراق آورده<sup>۲۲</sup> و گاه نام آنها را ذیل اقلیم ایرانشهر برشمرده است؛<sup>۲۳</sup> در مورد اخیر، وی به تقسیم‌بندی ابن رسته نظر داشته است.<sup>۲۴</sup>

### کاستی‌های بکری در جغرافیای توصیفی ایران. نقایص کار بکری در جغرافیای نویسی

نواحی و شهرهای متعلق به ایران را می‌توان در دو بخش عمده زیر دسته‌بندی کرد:

۱. غفلت از شهرهای مهم و اکتفا به بخشی از شهرها و نواحی. درک نادرست بکری

۱۹. در منابع تا پیش از قرن هشتم، از جمله کتاب حاضر، واژه ایران جز برای توصیف تاریخ پیش از اسلام دیده

نمی‌شود. برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه نک. کراوولسکی، ۱-۱۶؛ نیز نک. فضلی‌نژاد، ۱۷۱-۱۸۷.

۲۰. ابن خردادبه، ۲۳۴؛ قدامة بن جعفر، ۱۵۹؛ طاهر مقدسی، ۹۷/۴، ۹۸.

۲۱. نک. دستگردی، ۴۰۱-۴۰۲.

۲۲. بکری، المسالک، ۱/۴۲۳-۴۴۴.

۲۳. همان، ۱/۴۹۶-۴۹۷، وی ایالات ایرانشهر را چنین برشمرده: «خراسان، کرمان، فارس، اهواز، جبال،

سجستان، ارمینیه، آذربایجان، موصل، جزیره، شام و سورستان که وسط ایرانشهر است».

۲۴. ابن رسته، ۱۰۵-۱۰۸؛ بکری در کتاب جغرافیای دیگرش، معجم، عراق را جایی میان هیت، شهری مرزی در

عراق بر کناره فرات، و سند و چین وصف می‌کند؛ از این رو ری، خراسان، دیلم و جبال را از آن عراق دانسته و

اصفهان را ناف عراق معرفی کرده است (بکری، معجم، ۹۲۹/۳).

از جغرافیای ایالات ایران شهر و بالمآل ایران موجب شده است تا او فقط به وصف شمار محدود و گاه کم‌اهمیت‌تری از شهرها و ایالت‌های ایران شهر پرداخته، برخی ایالات مهم آن را وصف نکند. برای نمونه جای وصف ایالاتی چون جبال، سیستان، اصفهان و آذربایجان در کتاب او خالی است، اما در مقابل، جبال بارز در ایالت کرمان را ایالتی مهم و قابل ذکر پنداشته و جداگانه به وصف آن پرداخته است.<sup>۲۵</sup> در واقع آنچه درباره شهرهای ایران در کتاب بکری آمده، اطلاعاتی بسیار محدود از ایالاتی کم‌شمار است که به‌طور کلی شامل ایالات فارس،<sup>۲۶</sup> خراسان،<sup>۲۷</sup> ماوراءالنهر،<sup>۲۸</sup> کرمان،<sup>۲۹</sup> بلاد بارز<sup>۳۰</sup> و اهواز<sup>۳۱</sup> می‌باشد. بدین ترتیب، ایران ترسیم‌شده در کتاب او بسیار محدودتر از ایرانی است که یک قرن پیش از او در آثار جغرافیانویسان مسلمان وصف شده بوده است.<sup>۳۲</sup> به نظر می‌رسد این کاستی کار بکری نتیجه ناآشنایی عینی و دقیق او با محدوده مورد وصف و نیز شهرها و ایالات عراق و ایران بوده باشد.

۲. چینش نامنظم و آشفتگی در وصف شهرها. بکری شهرهای عراق و ایران را بدون نظم مشخص در پی هم آورده و در وصف آنها دچار آشفتگی‌پردازی شده و در این باره حتی جهات جغرافیایی را مدنظر قرار نداده؛ چنان‌که در پی وصف چند شهر مهم عراق (انبار، واسط، مدائن)، به وصف اهواز و سپس بصره در غرب اهواز پرداخته و در ادامه به سراغ ایالتی از ایران در موقعیت شرقی‌تر نسبت به بصره، یعنی بلاد فارس رفته سپس بابل، شهری

۲۵. بکری، المسالک، ۱/ ۴۴۴.

۲۶. همان، ۱/ ۴۳۸.

۲۷. همان، ۱/ ۴۴۱.

۲۸. همان، ۱/ ۴۴۲.

۲۹. همان، ۱/ ۴۴۳.

۳۰. همان، ۱/ ۴۴۴.

۳۱. همان، ۱/ ۴۳۱.

۳۲. به عنوان نمونه نک. ابن حوقل، ۲۴۹-۵۲۶؛ نیز نک. مقدسی، شمس الدین، ۲۶۰-۴۹۸.

ساسانی و از میان رفته در دوره اسلامی، واقع در جانب غرب بصره را وصف کرده است؛ آن-گاه جزیره، منطقه‌ای در بین النهرین علیا و واقع در شمال ایالت عراق، را معرفی کرده، سپس از جزیره با ۱۸۰ درجه چرخش به نقطه مقابل آن یعنی شمال شرق جغرافیایی ایران، خراسان و ماوراءالنهر آمده و در پایان، کرمان و «بلاد بارز»، در موقعیتی جنوب‌تر نسبت به خراسان و ماوراءالنهر را وصف کرده است.

منابع مورد استفاده بکری در وصف شهرها و نواحی ایران. از میان انواع منابع، بکری فقط منابع مکتوب را در نگارش جغرافیای ایران به کار گرفته است. از همین رو، تنها راه تشخیص منبع یا منابع احتمالی بکری، مقایسه تطبیقی متن المسالک و الممالک با همه کتب مشابه پیش از وی است؛ بدین طریق علاوه بر اعتبارسنجی گزارش‌های بکری، اهمیت و روایی و رواج شماری از کتب شرق جهان اسلام در مغرب اسلامی سده پنجم دانسته می‌شود. هرچند این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که ممکن است بکری کتبی را در دسترس داشته بوده باشد که اکنون از میان رفته‌اند؛ برای نمونه، به احتمال متاخم به یقین، کتاب از میان رفته نظام المرجان فی المسالک و الممالک، نوشته احمد بن عمر عذری، استاد بکری که سفری نیز به مشرق داشته، در دسترس بکری بوده است.<sup>۳۳</sup>

به هر رو، با نظری گذرا در متن کتاب بکری و نیز متون موجود جغرافیایی پیش از وی، می‌توان گفت که بیشتر اطلاعات متعلق به شهرهای ایران در کتاب بکری، در خلال گزارش‌های کتب پیشینیان چون المسالک و الممالک ابن خردادبه،<sup>۳۴</sup> تاریخ طبری،<sup>۳۵</sup> البلدان ابن فقیه،<sup>۳۶</sup> حدود العالم،<sup>۳۷</sup> المسالک و الممالک اصطخری،<sup>۳۸</sup> اشکال العالم

۳۳. نک. یاقوت حموی، ۲/ ۴۶۰، ۵/ ۱۱۹؛ کراچکوفسکی، ۲۱۶-۲۱۷.

۳۴. ابن خردادبه، ۱۷۰.

۳۵. طبری، ۴/ ۷۲، ۷۶-۷۷.

۳۶. ابن فقیه، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۷-۴۰۸، ۴۱۲.

جهانی<sup>۳۹</sup> و احسن التقاسیم مقدسی<sup>۴۰</sup> نیز یافت می‌شود؛ اما با مقابله متون به شیوه مقایسه تطبیقی محتوا و متن درمی‌یابیم که اصلی‌ترین منبع بکری در نگارش این قسمت، کتاب صورة الارض ابن حوقل بوده است.<sup>۴۱</sup> بسامد مشابهت‌های واژه‌های برگزیده، در المسالک و الممالک بکری و صورة الارض ابن حوقل به حدود ۷۵ درصد می‌رسد. در زیر نمونه‌ای از این مشابهت‌ها، با تعابیری که مختص کتاب ابن حوقل است و در المسالک بکری عیناً تکرار شده می‌آید:

صورة الارض:

«و أما خراسان فتشتمل علی کور عظام و أعمال جسام»<sup>۴۲</sup>

المسالک و الممالک:

«و خراسان تشتمل علی کور عظام و اعمال جسام»<sup>۴۳</sup>

کثرت استفاده بکری از صورة الارض ابن حوقل شاید از آن رو بوده که کتاب ابن حوقل در غرب جهان اسلام شناخته<sup>۴۴</sup> و از این رو دسترس به آن برای بکری آسان بوده است. با وجود این، درباره اقتباس مستقیم یا باواسطه بکری از کتاب صورة الارض نمی‌توان به یقین نظر داد؛ چراکه ممکن است بکری باواسطه استاد خویش، عذری، از کتاب صورة الارض بهره گرفته باشد.<sup>۴۵</sup> به هر رو، تردیدی نیست که بکری مستقیم یا نامستقیم، گزارش‌های مرتبط

۳۷. حدود العالم، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹-۱۵۰.

۳۸. اصطخری، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۶۵، ۲۸۸-۲۹۰.

۳۹. جهانی، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۸-۱۷۹.

۴۰. مقدسی، شمس الدین، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵.

۴۱. برای اطلاع بیشتر نک. توانا، ۷۳-۹۳.

۴۲. ابن حوقل، ۴۲۶/۲.

۴۳. بکری، المسالک، ۴۴۱/۱.

۴۴. کراچکوفسکی، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۴؛ نیز نک. شعار، "ابن حوقل"، ۳۸۱، ۳۸۴.

۴۵. نک. ادامه مقاله؛ نیز نک. کراچکوفسکی، ۲۱۷.

با وصف ویژگی کوره‌های ایالت فارس،<sup>۴۶</sup> ایالات خراسان<sup>۴۷</sup> و ماوراءالنهر،<sup>۴۸</sup> کرمان<sup>۴۹</sup> و بارز<sup>۵۰</sup> را از کتاب صورة الارض برداشت کرده و تنها در باب وصف اهواز چنین می‌نماید که اقتباس وی در ذکر ویژگی اهواز، از المسالک و الممالک ابن خردادبه و نیز بخش تاریخی آن مقتبس از تاریخ طبری بوده باشد.<sup>۵۱</sup>

**روش استفاده بکری از منابع.** شیوه برداشت و نقل بکری از صورة الارض عموماً به صورت رونویس بوده و او عیناً عبارات ابن حوقل را اخذ کرده و گاه، از آنجا که دانشمندی لغت‌شناس بوده، عباراتی را افزوده یا کاسته یا ساخت دیگری از افعال را به کار برده است. گفتنی است که بکری در بیشتر این رونگاری‌ها جانب دقت را رعایت نمی‌کرده و فراوان دچار اغلاط املائی، خطا در ضبط اعلام جغرافیایی و یا اشتباهات محتوایی شده است؛<sup>۵۲</sup> هرچند در این خطاها سهم مستسخان کتاب بکری و نیز اشتباهات موجود در متون متقدم را نیز باید در نظر آورد؛ برای نمونه بکری از کوره‌ای در فارس به نام "اردشیر شیراز" چنین یاد کرده است:

«و بکوره اردشیرشیراز عین ماء یشرب لتشفية الجوف كما یشرب الدواء ، فإن شرب منه قدحا أقام له مجلسا، و إن زاد فلکلّ قدح مجلس».<sup>۵۳</sup>

۴۶. ابن حوقل، ۲۶۴/۲، ۲۶۹، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹؛ بکری، المسالک، ۴۳۸/۱-۴۴۰.

۴۷. ابن حوقل، ۴۳۰/۲؛ بکری، المسالک، ۴۴۱/۱.

۴۸. ابن حوقل، ۴۶۴/۲-۴۶۶؛ بکری، المسالک، ۴۴۲/۱-۴۴۳.

۴۹. ابن حوقل، ۳۰۵/۲، ۳۱۱؛ بکری، المسالک، ۴۴۳/۱-۴۴۴.

۵۰. ابن حوقل، ۳۰۹/۲-۳۱۱؛ بکری، المسالک، ۴۴۴/۱.

۵۱. نک. ابن خردادبه، ۱۷۰؛ طبری، ج ۴/۷۲.

۵۲. نک. توانا، ۷۴-۹۱.

۵۳. بکری، المسالک، ۴۳۸/۱.

«در کوره اردشیرشیراز چشمه آبی است که برای شفای شکم از آن می‌آشامند، مانند نوشیدن دارو. اگر از آن آب قدحی بنوشند یک‌بار به قضای حاجت روند، و اگر بیشتر، برای هر قدح یک‌بار بیرون می‌روند».

اما عبارت ابن حوقل در این باره چنین بوده است:

«و بکوره اردشیرخره من نواحی شیراز عین ماء حلو عذب یشربه الناس لتنقیة الجوف فمن شرب قدحا أقامه مجلسا و إن ازداد فلکلّ قدح مجلس»<sup>۵۴</sup>

گویا بکری در خلال رونویسی، در ضبط نام کوره "اردشیرخره" دچار خطا شده و احتمالا به علت ناآشنایی با تقسیمات جغرافیایی ایالت فارس، "اردشیر" و "شیراز" را درآمیخته و واژه جدید "اردشیر شیراز" را بر ساخته است.

علاوه بر این احتمال معقول، با مذاقه در گزارش‌های صورۃ الارض، المسالک و الممالک اصطخری و نیز کتاب جیهانی در این موضوع، نکات جالب دیگری دریافته می‌شود؛ از جمله این که ابن حوقل که خود بسیاری از مطالب کتابش درباره فارس را از کتاب المسالک و الممالک اصطخری رونوشت کرده، در رونوشت خویش بر خطا رفته است. در حالی که در کتاب اصطخری چنین آمده: «و بکوره اردشیرخره علی باب شیراز...»؛ یعنی در کوره اردشیرخره دروازه شیراز...»، و این عبارت با متن جیهانی نیز مطابقت دارد.<sup>۵۶</sup> در کتاب ابن حوقل که مقتبس بکری بوده چنین آمده است که: «و بکوره اردشیرخره من نواحی شیراز». نیز "لتنقیة الجوف" (= برای خالی کردن شکم) عبارتی است که در متن صورۃ الارض و پیش از آن در المسالک و الممالک اصطخری آمده، اما بکری یا ناسخان کتاب وی به عمد یا به تصحیف آن را "لتشفیه الجوف" ضبط کرده‌اند و جهت توضیح بیشتر

۵۴. ابن حوقل، ۲/۲۹۸.

۵۵. بسیاری از مطالب کتاب ابن حوقل، به‌ویژه در بخش‌های شرق جهان اسلام، از کتاب المسالک و الممالک اصطخری اقتباس شده است (نک. شعار، "ابن حوقل").

۵۶. جیهانی، ۱۲۴.

آن، تعبیر "کما یشرب الدواء" (چنان‌که دوا نوشند) را افزوده‌اند. نمونه دیگر از خطاهای رونویسانه بکری یا استنساخگران کتابش، مطالبی است که درباره بارز آورده است:

«أما حدّ بلاد البارز فإنّها اجبال سبعة فی نهاية الامتناع و الخصب و قربها من جیرفت علی خمسة فراسخ [موضع]<sup>۵۷</sup> یسمى میزان...»

«اما حدود سرزمین بارز مشتمل بر هفت کوه در نهایت استواری و سرسبزی است، در نزدیکی این کوه‌ها در پنج فرسنگی جیرفت، [مکانی] است به نام میزان...».

بکری در متن بالا که آن را از صورة الارض ابن حوقل اقتباس کرده،<sup>۵۸</sup> از کوه‌های هفتگانه بارز سخن گفته است؛ درحالی‌که در منابع، شمار این کوه‌ها ذکر نشده است. اصطخری و ابن حوقل از "سبعة اجبال" که در واقع هفت طایفه ساکن در جبال قفص (کوچ)، از کوه‌های برفگیر کرمان بوده‌اند، سخن گفته‌اند. چنین می‌نماید که بکری که ایجاز را مد نظر داشته، باز هم برخطا رفته و هفت طایفه ساکن کوه‌های کوچ را هفت کوه بارز پنداشته است.

بکری در برخی موارد اندک‌شمار نیز به فشرده‌سازی متون پرداخته است؛ برای نمونه در ذکر اقلام صادراتی فارس برخلاف کتاب صورة الارض، که صنایع گوناگون شهرهای مختلف فارس هم‌چون جامه شاپوری، کتان سینیزی، طراز زربفت و پرده ابریشمی گرانبهای فسا، گلیم و پرده و مخده دشت بارین، گلیم، جاجیم دراز، سجاده نماز جهرمی و... را برشمرده<sup>۵۹</sup>، فقط به این یک جمله اکتفا کرده است که: «از فارس انواع جامه‌ها به سایر نقاط جهان برده می‌شود».<sup>۶۰</sup>

۵۷. ابن حوقل، ۳۱۱/۲.

۵۸. اصطخری، ۱۶۴-۱۶۶؛ ابن حوقل، ۳۰۹/۲-۳۱۱.

۵۹. ابن حوقل، ۲۵۴/۲، ۲۶۹، ۲۹۹.

۶۰. بکری، المسالک، ۴۳۹/۱.

ارزیابی محتوایی ایران‌نگاری بکری. آنچه از جغرافیای شهرهای ایران در المسالک و الممالک بکری آمده به‌طور عمده شامل عجایب‌نگاری و ذکر خواص برخی مکان‌هاست؛ برای نمونه بکری در وصف کوره اصطخر آورده است:

«و بناحية إصطخر تفاح یکون بعض التفاحه الواحدة صادق الحلاوة و بعضها حاز الحموضة».<sup>۶۱</sup>

«در ناحیه اصطخر درخت سیبی است که یک سوی سیب آن در نهایت شیرینی و سوی دیگرش ترش است».

نیز درباره اهواز نوشته است:

«أما الأهواز فإن من أقام بها حولاً ثم تفقد عقله فإنه يجد فيه نقصاناً بيناً».<sup>۶۲</sup>

«هر کس یک سال در اهواز اقامت کند، سپس عقل خویش را بسنجد، در آن کاستی آشکاری می‌یابد».

و یا نمونه پیش‌گفته در ذکر کوره اردشیرخرّه.

رویکرد عجایب‌نگارانه بکری نشان می‌دهد تصویری که وی از ایران ارائه می‌کند، تصویرسرزمینی است رمزآلود با ویژگی‌های منحصر به فرد. چنین می‌نماید که بکری در این زمینه از استاد خویش احمدبن عمر عذری (۳۹۳-۴۷۸ هـ)، نویسنده کتاب نظام المرجان فی المسالک و الممالک که گویا سفری نیز به شرق کرده،<sup>۶۳</sup> متأثر بوده است، چه ظاهراً عذری در کتاب خویش، همانند سایر جغرافی‌دانان مغرب اسلامی سده پنجم، به عجایب‌نگاری و ذکر خواص و ویژگی‌های انحصاری شهرها علاقه زیادی داشت.<sup>۶۴</sup>

از توجه بکری به عجایب که بگذریم، می‌توان گفت از کتاب وی در وصف ایران، جز

۶۱. بکری، المسالک، ۴۳۹/۱.

۶۲. همان، ۴۳۱/۱.

۶۳. رضا، "ابوعبید بکری"، دبا؛ Molina, 776.

۶۴. کراچکوفسکی، ۲۱۷؛ Provençal, 157.



به‌ندرت، اطلاعاتی از جغرافیای طبیعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، کشاورزی و ... مکان‌ها به دست نمی‌آید. از جمله این موارد نادر وصف خراسان و ماوراءالنهر است که در آن به ذکر محدوده خراسان و ماوراءالنهر، نیز برشمردن شهرها و شمار اعمال آن و جغرافیای اقتصادی شامل محصولات صادراتی و تولیدی و حتی جغرافیای انسانی، و ذکر ویژگی مردمان آنجا، پرداخته است:

«در ماوراءالنهر از نظر وفور معادن طلا، نقره و جیوه، معدنی در دیگر سرزمین‌ها بدان نرسد و در جهان مانند نشادری که نزد آنان است وجود ندارد. حتی نشادر صقلیه/ سیسیل نیز با آن برابری نمی‌کند و به مرغوبیت آن نیست. مشک تبت به آنجا وارد و از آنجا به سایر بلاد صادر می‌شود. این مشک از نظر خوشبویی و گرانبهائی از همه مشک‌ها برتر است. از چغانیان سمور، سنجاب و سایر پوست‌هایی که در دیگر سرزمین‌ها نیست، صادر می‌شود. ماوراءالنهر پر نعمت‌ترین اقلیم‌هاست و نیکی میان مردمانش غالب و خیرخواهی میانشان آشکار است و از ثروت و توانگری و فراوانی بهره‌مندند و در این‌باره رقابتی میانشان نیست و روشی برخلاف سایر مردمان زمانه پیشه کرده این اموال را مایه رسیدن به آمال و لذات دنیوی نکرده‌اند. بلکه آن را برای مهمان‌نوازی، نیکی بین مردم، جهاد در راه خدا، ساخت راه‌ها، منزلگاه‌ها، نگه‌داری از منازل بین‌راهی و آبشخورها هزینه می‌کنند».<sup>۶۵</sup>

پیداست که وجود این دست از داده‌های مقتبس از آثار جغرافیایانویسان سلف، در کتاب بکری، با وجود جزئی‌نگری و تفصیل آن، در برابر شمول گزارش‌های منبع دسترس و مستفاد بکری، صورة الارض، سخت ناچیز می‌نماید؛ برای نمونه، ابن حوقل در صورة الارض در وصف بخارا، از شهرهای مهم ماوراءالنهر، چنین آورده است:

«بخارا ربضی عریض و دراز دارد؛ مسجد جامع در قهندز واقع و بازارها نیز در ربض است. در سراسر ماوراءالنهر شهری مترکم‌تر و پرجمعیت‌تر از بخارا وجود ندارد. در ربض

آن نهر سغد که از میان ربض و بازارها عبور می‌کند جاری است و اینجا آخر نهر سغد است و از آن جا به آسیاب‌ها، آبادی‌ها و کشتزارها می‌رود و بقیه آن در جایی نزدیک فربر موسوم به سام خاش فرومی‌ریزد».<sup>۶۶</sup>

اما از این قبیل توصیفات جزئی درباره بخارا و دیگر نواحی ماوراء النهر و خراسان که در صورة الارض به تفصیل آمده در المسالک و الممالک خبری نیست.

بکری، به عکس ابن حوقل، به خراج این بخش از مملکت الاسلام نمی‌پردازد و به مذهب، آثار عمرانی و ابنیه آنها اشاره نمی‌کند و از رجال و مشاهیر و مزارات آن یاد نمی‌کند و از گونه‌های گیاهی و آب و هوای آنجا سخن نمی‌گوید، یا به اشاره‌ای اکتفا می‌کند.

به جرأت می‌توان گفت اطلاق نام "مسالک و ممالک" به این بخش از کتاب نیز درست نمی‌نماید، زیرا در آن به ذکر راه‌ها و مسافتات میان شهرهای ایران پرداخته نشده است. در بخش متعلق به ایران، تنها موردی که بکری به ذکر مسافت پرداخته در خلال وصف "بلاد بارز" بوده که در آن، "میزان"، مکانی نزدیک بارز به فاصله ۵ فرسنگی غرب جیرفت را معرفی کرده است. به نظر می‌رسد سبب علاقه بکری به وصف بارز و اطلاق نام بلاد به بارز، بازهم ویژگی منحصر به فرد و شگفتی انگیز آن مکان، یعنی وجود منطقه‌ای سردسیر در قلب مکانی گرمسیر بوده باشد. این در حالی است که در کتاب جغرافیایی دیگر بکری، معجم ما استعجم، حتی نامی از آن به میان نیامده است.

در مجموع می‌توان چنین گفت که بکری در وصف شهرهای ایران به گزینش مطلب از میان انبوه گزارش‌های متون متقدم، در اینجا صورة الارض ابن حوقل، دست زده است. چگونگی این گزینش نیز، به سبب ناآشنایی با منطقه مورد وصف، فقط به میزان علاقه نویسنده به موضوعی خاص مرتبط بوده؛ چنان‌که علاوه بر ذکر صرف عجایب، گاه و البته به ندرت به مختصات آب و هوایی، مردمان، صنایع خاص و تجارت سرزمین‌های مورد وصف

نیز توجه کرده است.<sup>۶۷</sup>

### نتیجه

حاصل بررسی‌ها نشان می‌دهد که مطالب متعلق به جغرافیای نواحی ایران در کتاب المسالك و الممالك بکری، نویسنده اندلسی مسلمان و عرب‌زبان سده پنجم هجری، که بدون تحمل رنج سفر به ایران، به وصف آن پرداخته، نه تنها واجد بداعتی نیست، بلکه عمدتاً رونوشتی مختصر و گاه مغلوط است از کتاب صورة الارض ابن حوقل. بکری در این رونویسی نیز به علل و دلایلی دچار اشتباهات و بی‌دقتی‌های نظرگیر شده است. این خطاها که ناآشنایی او را با موقع صحیح جغرافیایی ایالات ایران نشان می‌دهد شاید تا حدود زیادی معلول آن است که نویسنده به جای مسافرت به این مناطق و به‌کارگیری روش مشاهده و بررسی میدانی مناطق مورد وصف، به بهره‌گیری صرف از منابع مکتوب پیشینیان، آن هم با کم‌دقتی و شتابزدگی، بسنده کرده و حتی ظاهراً اعتنایی به نقشه‌های ترسیمی کتاب‌های جغرافیایی نکرده است؛ چه در صورت چنین توجهی، وی به‌طور ملموس از وضع جغرافیایی شهرها آگاهی می‌یافت و کمترین نتیجه این آگاهی می‌توانست ایجاد نظمی معیارمند در چینش شهرهای وصف‌شده ایران باشد.

### کتابشناسی

آل داوود، سید علی، «حافظ ابرو»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۲۰، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش.  
ابن الابرار، ابی عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی بکر القضاعی، الحلة السیراء، به کوشش حسین مونس، قاهرة، ۱۹۶۳ م.  
ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، دارصادر، بیروت، ۱۹۳۸ م.

- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالک، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۲م.
- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسة و یلیه کتاب البلدان، بیروت، دارصادر، ۱۸۹۲م.
- ابن سعید مغربی، علی بن موسی، المغرب فی حلی المغرب، به کوشش منصور خلیل عمران، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۷م.
- ابن فقیه، احمد بن محمد، البلدان، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶هـ.
- ابوغنیم، عبدالله یوسف، مصادر البکری و منهجه الجغرافی، کویت، ذات السلاسل للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۹۶م.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، مسالک و ممالک، به کوشش احمد بن سهل، بیروت، دارصادر، ۱۹۲۷م.
- انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه حمید طیبیان، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ش.
- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز، المسالک و الممالک، به کوشش آدریان فان لیوفن و اندری فیری، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۳م.
- همو، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، به کوشش مصطفی سقا، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳هـ.
- توانا، مینا، ایران و عراق در المسالک و الممالک بکری: بررسی انتقادی، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، تهران، به راهنمایی یونس فرهمند، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تابستان ۱۳۹۴.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش یوسف الهادی، قاهرة، دارالثقافیة للنشر، ۱۴۲۳هـ.
- جیهانی، ابوالقاسم احمد، اشکال العالم، به کوشش فیروز منصور، تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، جهان نما، استانبول، ۲۰۰۸م.
- دستگردی، وحید، «عادت طبیعت ثانوی است»، ارمغان، دوره بیست و دوم، شماره ۸ و ۹، آبان و آذر ۱۳۲۰ش.
- رضا، عنایت الله، «ادریسی، محمد بن محمد»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۷، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- همو، «ابوعبید بکری»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف اسلامی، جلد ۵.

- زمخشرى، ابوالقاسم محمود بن عمر، الجبال و المياہ و الامكنة، ليدن، بريل، ۱۸۵۵.
- سيوطى، حافظ جلال الدين عبدالرحمان، بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، عيسى البابى الحلبي و شركاء، ۱۳۸۴ هـ / ۱۹۶۴ م.
- شعار، جعفر، «ابن حوقل»، دايرة المعارف بزرگ اسلامى، زير نظر كاظم موسوى بجنوردى، ج ۳، تهران، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ۱۳۷۴ ش.
- ضبي، احمد بن يحيى بن احمد بن عمرة، بغية الملتبس فى تاريخ رجال اهل الاندلس، مادريد، مطبعة روخس، ۱۸۸۴ م.
- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م.
- فتح بن خاقان، ابى نصر الفتح بن محمد بن عبيدالله القيسى الاشيلي، قلاند العقيان، به كوشش حسين يوسف خريوش، اردن، مكتبة المنار، ۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۹ م.
- فضلى نژاد، احمد، «ايران زمين در تاريخ نگارى ايلخانان و مماليك»، پژوهش‌های تاريخى ايران و اسلام، پاييز و زمستان ۱۳۹۳، شماره ۱۵.
- قدامة بن جعفر، نبذة من كتاب الخراج و صناعة الكتابة، ليدن، بريل، ۱۸۸۹ م.
- كراچكوفسكى، ايگناتى يوليانوويچ، تاريخ نوشته‌های جغرافيايى در جهان اسلام، ترجمه ابوالقاسم پابنده، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۹ ش.
- كراوولسكى، دروتيا، «احياى نام ايران در عهد ايلخانان مغول»، ترجمه على بهراميان، فصلنامه تاريخ روابط خارجى، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۸.
- مسعودى، مروج الذهب و معادن الجواهر، به كوشش اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ هـ.
- مقدسى، ابو عبدالله شمس الدين محمد بن احمد، احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، بيروت، دارصادر. مقدسى، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، مكتبة الثقافة الدينية.
- ياقوت حموى، معجم البلدان، بيروت، دارصادر، ۱۹۹۵ م.
- Molina, I, "al- 'Udhri", *Encyclopedia of Islam*, New Edition, Vol.10, Liden, E.J. rille, 2000.
- Provencal, Levi, "Abu Ubayd Al-Bakri", *Encyclopedia of Islam*, New Edition, Vol.1, Liden, E.J. Brille, 1986.



تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۲۱-۵۵

## ظروف سفالی آلبارلو: شناخت و طبقه‌بندی آنها در جهان اسلام<sup>۱</sup>

سید هاشم حسینی

دانشیار باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران

حسین سپیدنامه<sup>۲</sup>

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران

### چکیده

یکی از فرم‌های رایج سفالینه‌ها در جهان اسلام، ظروف سفالی موسوم به «آلبارلو»<sup>۳</sup> است که از لحاظ تزئین و تکنیک ساخت دارای تنوع بسیار است. مطالعه و شناخت دقیق این فرم سفالی و شاخصه‌های تزئینی آن از ایران تا شمال آفریقا، از مهم‌ترین اهداف این پژوهش است. براساس پژوهش انجام‌شده، ظروف سفالی آلبارلو به دو گروه بدنه استوانه‌ای و اندکی مقعر (گلدانی شکل)، و بدنه محدب (خمچه مانند) قابل طبقه‌بندی است؛ سفالینه‌های استوانه‌ای و مقعر برای داروهای خشک، مانند ادویه‌جات و ضماد، و سفالینه‌های بدنه محدب برای داروهای مایع کاربرد داشته است. تولید این ظروف سفالی از سده چهارم هجری در ایران رواج داشته و با گسترش تکنیک‌های سفال‌گری در اواسط دوره سلجوقی و تولید انبوه آن (به‌ویژه سفال زرین‌فام) در ایران و مناطق غربی جهان اسلام چون سوریه، مصر و اسپانیا ارتباط مستقیم یافته است.

### کلیدواژه‌ها: هنر سفال‌گری، ظروف دارویی، فرم آلبارلو.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۲۰. از راهنمایی‌های ارزنده استاد احمد صالحی کاخکی (دانشگاه هنر اصفهان)، و هم‌چنین مسؤولین محترم موزه ملی ایران، موزه آبگینه تهران، موزه هنرهای تزئینی اصفهان (مجموعه سماوی)، که دسترسی به اطلاعات و تصاویر برخی از سفال‌های مورد مطالعه را فراهم ساختند، سپاسگزارم.

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): h\_sapid@yahoo.com

3. Albarello

## مقدمه

یکی از فراوان‌ترین و قابل دسترس‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی از دوره نوسنگی تا دهه‌های اخیر، سفال است که مناسب‌ترین داده باستان‌شناختی برای شناخت افکار و اعتقادات، علوم و فنون، اقتصاد و ارتباط اقوام و ملت‌ها محسوب می‌شود. اگر بتوان سفال‌های تولیدشده در کارگاه‌های گوناگون را از یکدیگر تشخیص داد، می‌توان توزیع آنها را از طریق نظام مبادله‌ای پیگیری کرد. تأثیر گسترده هنر سفال‌گری چین بر سفال‌های خاورمیانه در دوران اسلامی سبب شده است تا کمتر به تأثیر ایران و جهان اسلام بر جنبه‌های کاربردی ظروف سفالین پرداخته شود. ایران و نواحی غربی جهان اسلام، چون سوریه و مصر در دوره اسلامی همواره دارای ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده‌اند که این تأثیرات را به بهترین شکل می‌توان براساس مدارک باستان‌شناختی، هم‌چون معماری و تزیینات وابسته به آن، سفال‌گری، شیشه‌گری و فلزکاری مورد مطالعه قرار داد. از آنجاکه تا کنون بیشترین تأکید درباره چگونگی تأثیرات هنر سفال‌گری ایران و کشورهای غربی جهان اسلام، بر تأثیرات سفال زرین‌فام استوار بوده است، نگارندگان در این پژوهش به مطالعه موردی یکی از گونه‌های سفالی مشترک بین ایران و نواحی غربی جهان اسلام، موسوم به «آلبارلو» خواهند پرداخت که هنوز مطالعه دقیقی به وجوه مختلف این موضوع، از جمله: فرم، تکنیک ساخت و تزیینات آن، نیز پیشینه و نمونه‌های قدیم، مهم‌ترین مراکز ساخت آنها و تأثیر و سهم سنت‌های سفال‌گری کشورهای چینی ایران، سوریه و مصر در توسعه این فرم سفالی اختصاص نیافته است. آلبارلو نامی ایتالیایی است که به کوزه‌های کمرباریک یا استوانه‌ای شکل با گردن گیلویی دار، حاوی مواد دارویی در ادویه‌فروشی‌ها یا داروخانه بیمارستان‌ها اطلاق شده است (تصویر ۱). نخستین نمونه‌های آلبارلو به سوریه در سده هفتم هجری نسبت داده شده؛ هرچند دارای اصالت ایرانی هم دانسته شده است.<sup>۴</sup> این نام مشتق از واژه

۴. آلن، ۲۶، ۴۸؛ برای مطالعه بیشتر نک. رایس، ۱۴۶؛ بهنسی، ۳۵۷؛ محمدحسن، ۱۶۳؛ برند، ۱۱۲؛



عربی «البرنيه» به معنای ظرف‌هایی برای نگهداری داروها یا ادویه‌جات است.<sup>۵</sup> براساس تصویر سرلوحه یک نسخه خطی موجود در کتابخانه مسجد ایاصوفیه منتسب به سال ۶۲۱ هـ، انواع ظروف دارویی در یک قفسه در داروخانه به نمایش گذاشته شده (تصویر ۲) که می‌توان بر اساس این تصویر، فرم‌های زیادی از ظروف دارویی را تشخیص داد. هم‌چنین فرم‌های بدنه محدب در قفسه و سفال‌های استوانه‌ای در روی زمین در کنار عطار، در یک نگاره دیگر از سده هفتم هجری به چشم می‌خورد (تصویر ۳). بنابراین ظروف دارویی سفالی بدنه محدب را که از آنها با نام خمچه یاد می‌شود، می‌توان در گروه سفالی آلبارلو قرار داد. افزون بر موارد یادشده، رشیدالدین، پزشک دربار آباقاخان، می‌نویسد که در بیمارستان تبریز هزاران ظرف چینی با ارزش هنری وجود داشت که در آنها انواع داروها نگاه‌داری می‌شد، اسم دارویی که در ظرف وجود داشت روی آن نوشته شده بود.<sup>۶</sup>

این پژوهش در پی پاسخ به چند پرسش است: ۱. سفال آلبارلو در چه برهه زمانی در ایران و جهان اسلام رواج داشته است؟ ۲. وجوه اشتراک و افتراق این فرم سفالی در ایران و جهان اسلام به لحاظ فرم، تکنیک و تزیین چیست؟ ۳. سنت‌های سفال‌گری ایران در دوران اسلامی چه تأثیری بر فرم و تزیین این نوع سفال داشته است؟ روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و شیوه گردآوری اطلاعات نیز به صورت استفاده از منابع کتابخانه‌ای و بازدید میدانی از برخی موزه‌های ایران بوده است. از محدودیت‌های پژوهش حاضر صعوبت دسترسی مستقیم به سفال‌های مورد مطالعه بوده است: نگارندگان، بسیاری از نمونه‌های جامعه آماری تحقیق را از وبسایت موزه‌های بزرگ جهان (متروپلیتن، لوور، بروکلین، ویکتوریا و آلبرت) و هم‌چنین کتب موجود در زمینه سفال‌گری ایران و جهان اسلام گرد آورده‌اند. در این پژوهش ابتدا فرم استوانه‌ای و بدنه مقعر آلبارلو، سپس فرم سفال‌های بدنه محدب که نگاره‌های تاریخی و هم‌چنین تزیینات و کتیبه‌های آنها حاکی از کاربرد آنها به

۵. محمدحسن، ۱۶۳؛ برند، ۱۱۲.

۶. الگود، ۳۷.

عنوان دارودان است مطالعه و بررسی خواهد شد.

### پیشینه پژوهش

براساس آگاهی‌های نگارندگان تا کنون در باب فرم سفالینه‌های موسوم به «آلبارلو» در مناطق مختلف جهان اسلام و مقایسه نمونه‌های بازمانده، نیز تأثیر آنها بر یکدیگر و سیر تاریخی تحولات آن از لحاظ تکنیک، فرم و تزئین بررسی و تحلیلی صورت نگرفته است. برخی از پژوهشگران، دسته‌ای از آلبارلوهای اروپایی در دوره رنسانس، موسوم به ماجولیکا<sup>۷</sup> را مطالعه و بررسی کرده‌اند. برنارد رکهام<sup>۸</sup> به مطالعه آلبارلوهای ساخته‌شده در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی در کشورهایی چون ایتالیا، انگلستان و هلند پرداخته است که در حفاری‌های لندن و آکسفورد به دست آمده بودند. وی به لحاظ فرم، آنها را به دو دسته، ظروف دهان‌گشاد<sup>۹</sup> برای داروهای خشک و هم‌چنین روغن یا پماد و ظروف لوله‌دار یا ناودانی برای داروهای مایع تقسیم کرده که ظروف دهان‌گشاد معمولاً تغییر یافته آلبارلوهای سنتی بوده‌اند.<sup>۱۰</sup> افزون بر اینها، نخستین گام در معرفی دقیق برخی از نمونه‌های آلبارلو در جهان اسلام، رساله دکتری هادن<sup>۱۱</sup> با عنوان «ظروف لعابدار ظریف سده هشتم هجری تولید شده در ایران، و مقایسه با نمونه‌های معاصر آنها از گروه سفال‌های مطلق به "اردوی زرین" و ممالیک مصر و سوریه»، با تکیه بر شکل و نقش مایه‌های این فرم سفالی در دوره‌های ایلخانی و ممالیک است؛<sup>۱۲</sup> هرچند او نیز در این اثر، بسیاری از نمونه‌های پیش از دوره ایلخانی و حتی ایلخانی را بررسی نکرده است؛ نمونه‌هایی که مطالعه آنها می‌توانست به شناخت ما از روند دقیق فرم، تکنیک ساخت و شاخصه‌های تزئینی آلبارلو در هر دوره و

---

7. Maiolica

8. Rackham, Bernard

9. Jar

10. Rackham, 23.

11. Haddon

12. Haddon, 220-230.

منطقه بیفزاید. اکبری در پایان‌نامه‌اش تحت عنوان «بررسی و مطالعه مجموعه سفال‌های زرین‌فام مخزن موزه چهلستون» به بررسی و مطالعه یک سفال آبارلوی زرین‌فام و مقایسه آن براساس شکل، نقش و ترکیب‌بندی پرداخته است؛ ولی از آنها با نام «گلدان» یاد کرده<sup>۱۳</sup> که نشان می‌دهد کاربرد این فرم سفالی هنوز ناشناخته بوده است.

### آبارلوهای بدنه استوانه‌ای و مقعر

نخستین معیار برای مطالعه ظروف آبارلو در این پژوهش، همانندی آنها با سفال‌های آبارلوی بدنه استوانه‌ای و مقعر مناطق غربی اسپانیا و ایتالیا است؛ با این پیش‌فرض که این فرم سفال از جهان اسلام به این مناطق وارد شده است. افزون بر شباهت فرم آبارلوهای اروپایی با نمونه‌هایی از سفالینه‌های جهان اسلام، کتیبه‌های منقوش به رنگ سیاه و آبی در زمینه شفاف بر روی برخی از سفالینه‌ها اشاره به دارودان بودن آنها دارد. یکی از این نمونه‌ها، سفال‌های آبی و سفید منتسب به دوره مملوکان، در سوریه است که با بررسی کتیبه‌ها و نقوش تزئینی آنها می‌توان بر دارودان بودن آنها صحه گذاشت. دو نمونه از آبارلوهای کتیبه‌دار در موزه سفال شهر سورس<sup>۱۴</sup> (تصویر ۴) و موزه لوور (تصویر ۵) نگهداری می‌شوند. آبارلوی موجود در موزه ملی سفال سورس، ۳۶ سانتی‌متر ارتفاع دارد و به سوریه در سده هفتم هجری نسبت داده شده است.<sup>۱۵</sup> کتیبه آن، مانند کتیبه آبارلوی موزه لوور، منتسب به سده هشتم دانسته شده و مربوط به داروی مقوی جنسی است. در بدنه این دو ظرف، کتیبه ثلثی به رنگ تیره در زمینه روشن طراحی شده که شباهت به قلم ثلث به‌کاررفته در آثار هنری دوره ایلخانی دارد؛ لیکن تزئین زمینه آن، با ساقه و شاخ و برگ‌های پراکنده، از چینی‌های آبی و سفید در این دوره اقتباس شده است. دسته دیگری از این

۱۳. اکبری، ۱۵۷-۱۵۸.

14. sevres

۱۵. درگاه اینترنتی قطر، تاریخ دسترسی ۱۳۹۵/۱/۳۰.

سفال‌ها که دارای فرم و تزیین یکسانی‌اند احتمالاً در یک کارگاه تولید شده‌اند (تصویر ۶). آنها اندازه یکسان، بدنه یا کمر استوانه‌ای (اندکی مقعر)، شانه افقی و گردن گشاد مخروطی و دهانه‌ای ضخیم دارند و با طرح‌های همانندی به رنگ آبی، زیر لعاب شفاف نقاشی شده‌اند. نقش شاخ و برگ‌ها با ترکیب گل رزت و لوتوس و برگ‌های دندان‌ه‌ای در هر دو، به وسیله خطوط دوگانه افقی از یکدیگر مجزا شده‌اند. این آلبارلوها که در ایتالیا کشف شده‌اند احتمالاً با محتوای مواد دارویی آنها به اروپا صادر شده بودند. تزیینات آبی و سفید در زیر لبه تا کف سفال به شش لایه از خطوط موازی تقسیم شده، و نوار پهن میانی بدنه در زمینه‌ای لاجوردی با نقوش گل سوسن سفید روی زمینه‌ای از برگ‌ها و پرندگان در حال پرواز زینت یافته است. تزیین گردن، بالای باند و پایه با یک تاج گل و ساقه‌های گل‌دار پیچان در این ظرف سفالی، به طرز کاملاً محسوسی، یادآور تأثیرات هنر چین هستند. در سیاهه‌ای از اموال پادشاه فرانسه، کارلوس پنجم (۱۳۶۸-۱۳۸۰)، «ظرف از دمشق با زنجبیل تازه»، و در سیاهه‌ای از مجموعه کاسمو مدیسی (کاسمو داروگر)، سه آلبارلو از دمشق به تاریخ ۱۴۵۶ م ذکر شده است. گل سوسن، نخستین بار در سرزمین‌های اسلامی منطقه خاورمیانه و در آثار هنری زنگی‌ها (۱۱۲۷-۱۲۲۲) مورد استفاده قرار گرفت؛ چنان‌که طرح این گل روی محراب مدرسه‌ای در دمشق، و روی دو ستون در محراب مسجد اعظم حما در دوره امارت نورالدین محمد زنگی در سده دوازدهم هجری اجرا شده است.<sup>۱۶</sup> نمونه چنین سفال‌هایی در موزه لوور پاریس<sup>۱۷</sup> نیز وجود دارد که نشان‌دهنده گروه منسجم و پرشماری از این فرم و تزیین است؛ لیکن تاکنون هیچ آلبارلویی با تکنیک آبی و سفید در گستره جغرافیایی ایران مشاهده نشده است؛ بنابراین به احتمال زیاد، تنها آلبارلوه‌های سوریه دوران مملوکی با این تکنیک ساخته شده‌اند.

16. Akbarniya, 134.

17. cat. No. 94-95.

### لعاب رنگارنگ (ساری)

اگر فرم این سفال‌ها در سفال‌گری ایران و جهان اسلام را، مبنایی برای شناخت ظروف سفالی موسوم به آلبارلو قرار دهیم، یکی از قدیم‌ترین نمونه‌های آلبارلوهای ایران، سفال منقوش رنگارنگ منتسب به سده چهارم هجری است که از حفاریات ری به دست آمده است.<sup>۱۸</sup> (تصویر ۷). این سفال با خمیر گلی دارای کف تخت و گردن کوتاه است. برای ایجاد زمینه سفید، ابتدا سطح بیرونی این ظرف را با پوشش گلی<sup>۱۹</sup> به رنگ روشن پوشانده و سپس با خطوط راه راه عمودی، با لعابی به رنگ‌های قهوه‌ای، زرد و ارغوانی نقاشی کرده‌اند. سفال‌های منقوش رنگارنگ و نقوش رنگی روی لعاب گلی، مربوط به سده‌های سوم و چهارم هجری و موسوم به سفال ساری یا روستایی هستند. در میان مراکز ساخت و اشاعه این سفال، شهرهایی چون نیشابور، جرجان و ساری از اهمیت برخوردارند؛ چنان‌که میکامی این شیوه را از ابتکارات سفالگران ایرانی دانسته که به دیگر نقاط جهان اشاعه یافته است.<sup>۲۰</sup> اخیراً برخی از پژوهشگران به بررسی شماری از نمونه‌های سفال منقوش رنگارنگ مازندران پرداخته‌اند، لیکن به دلیل پراکندگی آثار به دست آمده از حفاری‌های باستان‌شناختی از اطراف شهر ساری، نتوانسته‌اند محل دقیق ساخت این سفال را مشخص کنند.<sup>۲۱</sup> سفال‌های رنگارنگ متعلق به دورانی‌اند که کیمیاگران و تهیه‌کنندگان لعاب با رنگ‌های مختلف و اکسیدهای متنوع آشنا شده بودند و از رنگ‌های ارغوانی تیره، سیاه، قهوه‌ای، زرد و آخراپی به صورت پوشش نازک روی زمینه مات و پوشش گلی استفاده می‌کرده‌اند.<sup>۲۲</sup>

۱۸. این سفال اکنون به شماره RH 4796 در موزه هنرهای شرقی شیکاگو نگه‌داری می‌شود.

19. slip

20. Mikami, 360.

۲۱. براری، ۴۶.

۲۲. توحیدی، ۲۶۳.

### لعاب پاشیده

تکنیک لعاب پاشیده از نمونه‌های منحصر به فرد آلبارلوهای ایران است که ساخت آن به ری در سده ششم هجری نسبت داده شده<sup>۲۳</sup> (تصویر ۸) و ظاهراً تا کنون، فقط یک نمونه از آن در موزه ویکتوریا و آلبرت موجود است. این ظرف سفالی سفید مایل به صورتی، با لعاب قلیایی کم‌رنگ است که رگه نواری از رنگ آبی از قسمت پایین ظرف به سمت بالای بدنه آن پاشیده‌اند.

### لعاب تک‌رنگ

از نمونه‌های کمتر متداول و شناخته‌شده آلبارلو، سفال‌های تک‌رنگ فیروزه‌ای ایران است. یکی از این ظروف که احتمالاً توسط صاحب آن (احتمالاً قبل از حمله مغول) در شهر جرجان دفن شده و سالم مانده است هم اکنون در موزه متروپلیتن نگهداری می‌شود (تصویر ۹). بدنه این ظرف، حالت خیاره‌ای داشته و با خمیر سنگی و لعاب تک‌رنگ فیروزه‌ای ساخته شده است. قسمت پایه ظرف، فاقد لعاب، و تنها شُرّه لعاب بر آن به صورت قطرات اشکی دیده می‌شود. در کاتالوگ اثر، این ظرف به پیش از ۱۲۲۰م (سده ششم ه) و ساخت آن به کاشان نسبت داده شده است. دو نمونه دیگر از این فرم سفالی وجود دارد: یکی در مجموعه سماوی که اکنون در گنجینه هنرهای تزئینی اصفهان نگهداری می‌شود و با توجه به این‌که در معاملات خصوصی به دست آمده است، محل کشف آن معلوم نیست؛ و دیگری که در کاوش‌های نیشابور به دست آمده و همانند نمونه متروپلیتن، دارای بدنه خیاره‌ای است، با این تفاوت که با لعاب آبی پوشیده شده است.<sup>۲۴</sup> سفال‌های یادشده فاقد هرگونه تزیین دیگری‌اند. سفال مجموعه سماوی ۱۹/۵ سانتی‌متر ارتفاع دارد و

۲۳. این ظرف که ابعاد آن در کاتالوگ موزه‌ای مشخص نشده است، اکنون در موزه ویکتوریا و آلبرت (به شماره C. 109-1945) نگهداری می‌شود.

24. Dimand and Wilkinson, 17.

قطر دهانه و پایه آن هشت سانتی‌متر است؛ اما، ابعاد و اندازه سفال‌های یافت‌شده در جرجان و نیشابور در منابع منتشرشده، نیامده است. ساخت سفال با لعاب تک‌رنگ در دوران ساسانی و سراسر دوران اسلامی متداول بوده؛ هرچند تحول، شکوفایی و گسترش آن در دوره سلجوقی و خوارزمشاهی رخ داده است.<sup>۲۵</sup> این تحول نتیجه آشنایی سفالگران دوره سلجوقی با خمیر سنگی است که هم‌زمان با آنها در دوره سونگ در چین، متداول بوده است.<sup>۲۶</sup> نمونه‌های سفال تک‌رنگ آلبارلو در نواحی غربی جهان اسلام عمدتاً به سده هفتم هجری منتسب‌اند. یکی از این ظرف‌ها که در کاوش‌های مصر به دست آمده (تصویر ۱۰)، دارای بدنه خیاره‌ای مشابه نمونه‌های ایرانی، لعاب سفید کم‌رنگ، گردن و پایه تورفته و لبه به خارج برگشته است و اینک در موزه ویکتوریا و آلبرت نگهداری می‌شود<sup>۲۷</sup> (درگاه اینترنتی موزه تاریخ، دسترسی ۱۳۹۵/۵/۲۰).

### نقش قالب‌زده

از نمونه‌های جالب آلبارلوهای ایرانی، آنهایی‌اند که به روش تزیین افزوده یا قالب‌زده منقوش شده‌اند. پوپ در کتاب هنر ایران به معرفی یکی از آنها پرداخته که از ری به دست آمده و به سده‌های ششم و هفتم هجری نسبت داده شده است. این سفال با ارتفاع ۲۵ سانتی‌متر، با لعاب آبی لاجوردی و نقش برجسته انسانی شامل مردان رقصنده‌ای است که لباس‌های بلند و چین‌دار و چکمه‌های بلند پوشیده‌اند و در یک ردیف، در زمینه‌ای از نقوش اسلیمی، دست در دست یکدیگر دارند (تصویر ۱۱). هم‌چنین سفال دیگری منتسب به سده ششم و هفتم، از حفاری‌های ری به دست آمده است (تصویر ۱۲) که با ۲۹ سانتی‌متر ارتفاع، ۹/۵ سانتی‌متر قطر دهانه، خمیره نخودی، پایه مقعر و لبه به خارج برگشته، نزدیک‌ترین

۲۵. گروه، ۱۲۹.

۲۶. کریچی، ۳۴.

نمونه به آلبارلوی سفالی پیشین است؛ قسمت پایینی بدنه ظرف به صورت شیارهای موازی عمودی است که با یک نوار باریک از قسمت بالا جدا شده است. در این سفال نیز، نیمه فوقانی بدنه، حاوی تصویر ده مرد رقصنده است که در یک ردیف دست‌هایشان در یکدیگر حلقه شده و کل پس‌زمینه با نقوش اسلیمی تزیین یافته است. در بالای این نقوش در حاشیه‌ای باریک، یک ردیف نقوش مارپیچ در هم گره‌خورده، نقش گردیده و روی گردن ظرف، شیارهای باریک عمودی موازی هم، طراحی شده است. افزون بر تزیین قالب‌زده، بارزترین وجه اشتراک نقوش این دو ظرف، نقش برجسته مردان رقصنده است که چنین صحنه‌ای در یک مشربه با لعاب لاجوردی و نقش قالب‌زده موسوم به «رقص مجوسان» یا «رقص دستابند» به دین زرتشتی ارتباط داده شده؛ لیکن فرم رقص و نگه‌داشتن دست‌ها و قرارگیری پاها شبیه سنت کهن رقص ترکی دانسته شده است.<sup>۲۸</sup> انتساب محل تولید این شیوه تزیین آلبارلو به ری، منطقی به نظر می‌رسد، زیرا ری از شهرهای معتبر دوره سلجوقی در زمینه سفال‌گری بوده است.<sup>۲۹</sup>

### سیلهوتو<sup>۳۰</sup>

از دیگر تکنیک‌های فنی سفال‌گری به‌کار رفته در تولید سفال دارودان و قابل انتساب به آلبارلو، شیوه سیلهوتو\_آبی و سیاه\_ است که مرکز تولید آن شهرهای نیشابور، کاشان، ری، جرجان، استخر و نیز شمال‌غرب ایران بود<sup>۳۱</sup> و ساخت آنها در حدود ۵۸۷ هـ متداول شد.<sup>۳۲</sup> نیمه بالایی بدنه ظروف آلبارلوی منقوش سیاه بر زمینه آبی (سیلهوتو)، با کتیبه ثلث و نیمه پایینی آنها با خطوط عمودی تقریباً پهن تزیین شده، که می‌توان احتمال داد، همه در یک

۲۸. گروه، ۱۴۵.

۲۹. دیمانند، ۱۷۱.

### 30. Silhoutto

۳۱. توحیدی، ۲۷۳؛ کیان‌اصل، ۳۵.

۳۲. رایس، ۷۶.



کارگاه سفال‌گری تولید شده باشند (تصاویر ۱۳- ۱۵). در کاتالوگ هیچ یک از این ظروف، از نوشته‌های کتیبه مطالبی ارائه نشده است؛ لیکن آلبارلوی موزه بروکلین<sup>۳۳</sup> با کلماتی چون اقبال (موفقیت و کامیابی) تزیین شده که با کاربرد این ظروف بی‌ارتباط نیست. تزیین این آلبارلو با ماهی‌های دور گردن آن، قابل مقایسه با سفالینه‌های کاشان است؛ بنابراین شاید بتوان مرکز ساخت این سفال‌ها را کاشان دانست. این شیوه تزیینی در هیچ یک از ظروف دارویی تولید سوریه و مصر دیده نشده است.

### فیروزه قلم مشکی

طی سده‌های ششم و هفتم هجری نقوش تزیینی سفال‌ها، به شیوه زیر لعاب و معمولاً به رنگ مشکی زیر لعاب فیروزه‌ای مرسوم بوده است که این شیوه را فیروزه قلم مشکی نیز نامیده‌اند.<sup>۳۴</sup> برخی از پژوهشگران، مراکزی چون کاشان، سلطان‌آباد، ساوه، سلطانیه، ری، جرجان، نیشابور، سمرقند، آمل، ساری<sup>۳۵</sup> و برخی دیگر رقه در سوریه<sup>۳۶</sup> را به‌عنوان مرکز تولید این سفال معرفی کرده‌اند. ظروف سفالی آلبارلوی موسوم به فیروزه قلم مشکی، همانند سفال‌های زرین‌فام از لحاظ فرم و تزیینات، نسبت به گروه‌های پیشین، تنوع بیشتری دارند. در موزه ویکتوریا و آلبرت یک آلبارلوی منتسب به ایران سده ششم هجری وجود دارد (تصویر ۱۶) که بدنه استوانه‌ای آن کمی به سمت درون متمایل شده است. افزون بر نقش سیاه در زمینه فیروزه‌ای، آنچه در این سفال چشمگیر است نمودار رنگین‌کمانی است که نقوشی بیضی شکل با خطوطی چشم‌مانند درون آنها، نقش کرده‌اند. این فرم و تزیین قابل مقایسه با آلبارلوی موزه طارقرجب کویت است و محتمل است که در یک مرکز سفال‌گری

۳۳. این آلبارلو به شماره ۴۱/۲۱۲/۴۲ در موزه بروکلین نگهداری می‌شود.

۳۴. توحیدی، ۲۷۱.

۳۵. رایس، ۷۶ و کامبخش‌فرد، ۴۶۹.

تولید شده باشند.<sup>۳۷</sup> نمونه قابل مقایسه با این ظرف به لحاظ فرم، سفالی است از سوریه که در موزه ویکتوریا و آلبرت نگهداری می‌شود (تصویر ۱۷). تزئینات این سفال در قاب‌های افقی قرار دارند، شیوه‌ای که در نمونه‌های زرین‌فام رقه نیز با اندک تفاوت نامحسوس، به کار رفته و از شاخصه‌های سفال‌گری رقه شناخته شده است. از نمونه‌های دیگر آلبارلوی فیروزه قلم مشکی، ظرف سفالی موجود در موزه ملی ایران منتسب به ساوه در قرن هفتم هجری، با ارتفاع ۲۰/۵ سانتی‌متر، و قطر دهانه ۹ سانتی‌متر است (تصویر ۱۸). این ظرف دارای خمیره نخودی رنگ، پایه مقعر بدون لعاب، بدنه استوانه‌ای، گردن کوتاه و لبه برگشته به خارج بوده و نقوش هندسی بر گردن ظرف، کتیبه در قسمت فوقانی بدنه، و نقوش گل و برگ در قسمت پایینی بدنه به رنگ سیاه زیر لعاب شفاف پوشیده است.<sup>۳۸</sup> ظرف یادشده، کمرباریک‌ترین فرم آلبارلوی شناخته شده در بین آلبارلوهای مورد مطالعه است.

### تکنیک زرین‌فام

از مهم‌ترین ظروف آلبارلو آنهایی‌اند که با تکنیک نقاشی روی لعاب به شیوه زرین‌فام ساخته شده‌اند. در ایران شمار و تنوع شکلی و تزئینی آلبارلوهای زرین‌فام به حدی است که بحث در خصوص تزئینات آنها نیازمند پژوهشی مستقل است. جالب است که تا کنون برخی از این فرم‌های سفالی در موزه‌های ایران ناشناخته مانده است؛ چنان‌که در موزه ملی ایران، فقط یک نمونه از این ظرف‌ها دیده می‌شود (تصویر ۱۹؛ شماره ثبت موزه ملی ۴۴۶۳) که از آن با نام گلدان نام برده شده، لیکن فرم و ابعاد این ظروف دقیقاً همانند ظروف موسوم به آلبارلو است. از لحاظ تزئینی، سفال زرین‌فام قهوه‌ای موزه چهلستون اصفهان (تصویر ۱۹؛ شماره ثبت ۸۶)، که از جرجان به دست آمده، شباهت نزدیکی به سفال موزه ملی ایران دارد. ارتفاع این ظرف سفالی، ۳۴ سانتی‌متر، و قطر دهانه و کف آن ۷/۱۱ سانتی‌متر است. مهم‌ترین

۳۷. فهروری، ۱۳۸۸.

۳۸. توحیدی، ۳۲۹.

تشابه این دو ظرف سفالی در طرح روی بدنه آن، شامل نقش شش ضلعی‌های عمودی از بالا به پایین با نقش زنان نشسته با صورت‌های گرد، چشمان درشت، لباس‌های خالدار، هاله دور سر، نقوش دایره‌ای گردنه ظرف، بدون لعاب و مقعر بودن پایه ظرف و لبه به خارج برگشته آنها است. از مهم‌ترین وجوه افتراق این دو ظرف، می‌توان به چهارضلعی‌های قرارگرفته میان شش ضلعی‌ها، نقش زنجیره اسلیمی دوتایی، کتیبه‌ای با تکرار عبارت «والدو [لّة]» در ظرف موزه چهلستون اشاره کرد.<sup>۳۹</sup> نمونه‌های سوری‌های آبارلوهای زرین‌فام، از لحاظ فرم تا حدودی مقعرتر از آبارلوهای زرین‌فام ایرانی هستند. در یکی از این ظروف که ۲۱/۱۱ سانتی‌متر ارتفاع، و ۷/۹ سانتی‌متر قطر دهانه آن است (تصویر ۲۰)، تزیینات، بیشتر در پانل‌های عمودی به رنگ قهوه‌ای روشن و ساده‌تر به لحاظ تراکم نقوش هستند؛ چنان‌که نمونه‌های کاملاً مشابه در تکنیک قلم مشکی نیز دیده می‌شوند.

درباره تولید و گسترش اولیه سفال زرین‌فام بین پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد، ولی بسیاری از پژوهشگران مصر (فسطاط)، بین‌النهرین (بغداد، سامره و بصره) و سپس ایران (کاشان، ری، جرجان و ساوه) را به ترتیب از مراکز تولید این سفال معرفی کرده‌اند.<sup>۴۰</sup> این ظروف از نظر تاریخی به سه دوره: اولیه (سده‌های سوم و چهارم هجری)، میانه (سده‌های پنجم تا نهم هجری؛ مقارن دوران سلجوقی، خوارزمشاهی، ایلخانی) و متأخر (قرون دهم تا دوازدهم هجری) تقسیم می‌شود.<sup>۴۱</sup> سفال‌های زرین‌فام ایران مربوط به اوج ساخت ظروف زرین‌فام هستند و البته برخی از ظروف زرین‌فام سده‌های هفتم و هشتم هجری همانندی‌هایی نیز با ظروف نقاشی شده زیرلعاب دارند که ممکن است هر دو نوع در یک کارگاه تولید شده باشند.<sup>۴۲</sup> تنوع شکلی و تزیینات متنوع آبارلوهای مورد بررسی

۳۹. اکبری، ۸۴-۸۵.

۴۰. توحیدی، ۲۷۴-۲۷۸؛ نیستانی و روح‌فر، ۲-۳؛ واتسون، ۱۶-۵۱.

۴۱. کریمی، ۴۸.

۴۲. آلن، ۴۸.

زرین‌فام نشان می‌دهد که مراکز سفال‌گری به ساخت این ظروف اهتمام داشته‌اند؛ گو این‌که، کاربردی بودن آنها، چنین توجهی را ایجاب می‌کرده است.

### لاجوردی طلائشان

ظروف لاجوردی طلائشان از دیگر سفال‌های رایج آلبارلو هستند که دارای زمینه لاجوردی‌اند و با نقوش طلاچسبان تزیین شده‌اند. در نمونه‌های ایرانی سفالینه‌هایی که با این تکنیک تولید شده‌اند، بخش انتقالی پایه به بدنه (کمر) ظرف که با نوارهای موازی عمودی تزیین شده، قابل مقایسه با کاسه‌ها و بشقاب‌های منتسب به سلطان‌آباد در سده هفتم هجری است؛ گو این‌که کاربرد «رنک» گل رز که از نشان‌های رایج دولت ممالیک بوده<sup>۴۳</sup>، انتساب برخی از این ظروف به مملوکان را هم محتمل می‌سازد (تصویر ۲۱ و ۲۲). گفته می‌شود، این نوع سفالینه منتسب به اواخر دوره ایلخانی است و براساس کتاب عرایس الجواهر و نفایس الاطایب در حدود ۷۰۱ هجری جایگزین تکنیک مینایی شده است.<sup>۴۴</sup> مهم‌ترین مرکز ساخت با این تکنیک، سلطان‌آباد (در اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری) بوده است.<sup>۴۵</sup> فرم آلبارلوهای درپوش‌دار به‌دست‌آمده از ایران، قابل مقایسه با بطری‌های شیشه‌ای دوران اخشیدیان و فاطمیان مصر در سده چهارم هجری است؛<sup>۴۶</sup> به‌نظر می‌رسد روند مهاجرت شماری از هنرمندان مصر به ایران در پایان خلافت فاطمی و روابط تجاری دوسویه و آمدوشد تاجران در این سرزمین‌ها، با این همانندی ارتباط داشته باشد.<sup>۴۷</sup>

۴۳. ذیلابی، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۸.

۴۴. کاشانی، ۳۴۵.

۴۵. توحیدی، ۲۸۲.

۴۶. اتینگهاوزن و گرابر، ۲۸۶.

۴۷. صدیقیان، ۳۸-۴۷؛ مورگان، ۱۳۷-۱۴۳؛ دیمانند، ۱۴۹؛ وارد، ۸۰.

## آلبارلو بدنه محدب

برخی از فرم‌های سفالی که کاربرد دارودان داشته‌اند، تاکنون مورد بررسی و مطالعه باستان-شناختی قرار نگرفته‌اند. برخی از پژوهشگران، تنها ظروف دهانه بسته گلدانی شکل، با بدنه تقریباً صاف و غیرمحدب را آلبارلو نامیده<sup>۴۸</sup> و برخی دیگر به اشتباه واژه خُمچه را برای ظروف آلبالو با بدنه مقعر به کار برده‌اند؛<sup>۴۹</sup> در حالی که خُمچه به معنای خُنبره (خمیره) / خم کوچک است و خُم ظرف آب و شراب و سرکه و دوشاب و امثال آن است؛<sup>۵۰</sup> خم‌ها دارای بدنه محدب و شکمی است که گنجایش نگهداری مایعات و حتی ذخیره غلات را داشته است. خمچه نمونه کوچک‌تر آن به شمار می‌رود؛ ولی شکل سفال آلبارلوهای بدنه مقعر، بیشتر، کم‌باریک و با بدنه تورفته است. بنابراین آلبارلوهای بدنه محدب (خمچه مانند) را نیز می‌توان بر ظروفی اطلاق کرد که برای نگهداری داروهای مایع به کار می‌رفته‌اند.

برخی از سفال‌های بدنه محدب (خمچه‌ای) در سوریه مملوکی، طی سده‌های هفتم و هشتم هجری، به شیوه زیرلعابی و با رنگ‌های سیاه، آبی کُبالت و قرمز قهوه‌ای و کتیبه‌هایی تزیین شده است که مضمون کتیبه بر دارودان بودن آنها صحه می‌گذارد. یکی از این سفال‌های خمچه‌ای با رنگ «نوفر» به معنای «داروی آماده شده از آب گل زنبق» در قسمت بالای بدنه و رنگ زنبق در مرکز ظرف تزیین شده است.<sup>۵۱</sup> سفال دیگری منتسب به سوریه و مصر در سده هشتم هجری/چهاردهم میلادی (دوره مملوکان)، در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود که ارتفاع آن ۳۲ سانتی‌متر و قطر پایه آن ۱۱/۵ سانتی‌متر است (تصویر ۲۴). تزیین نقاشی روی پوشش گلی و زیر لعاب شفاف و کم‌رنگ، تزیین گل‌های دندان‌ه‌ای روی گردن ظرف، گیاهان پس‌زمینه در پوشش خاکستری و تزیین خال‌دار شباهت نزدیکی

۴۸. فیروز و صدیقیان، ۱۱۱.

۴۹. پوپ، ۶۴۴/۹.

۵۰. محمدحسین بن خلف تبریزی، ۴۶۱-۴۶۲ و دهخدا، ۹۹۴۶/۷.

۵۱. برند، ۱۱۱؛ درباره رنوک گیاهی در دوره مملوکی، نک. ذیلابی، ۱۲۵-۱۲۶.

با سفال‌های سلطان‌آباد ایران و نقوش پوشاک‌های ایلخانی دارد. کتیبه این ظرف به روشنی کاربرد آن را به‌عنوان محفظه دارویی برای بیماران ناتوان جنسی بیان می‌کند: «فالگیر عمرش کوتاه است، آن مشک است؛ نشتابیدن قانونی برای اوست. شما یک تنگ حاوی آب باران شدید و سنگین را تکان خواهید داد. اگر تقدیر حکم کند، کدر است؛ اگر سرنوشت تصمیم بگیرد، شفاف است. من سرنوشتم را به معشوق سپردم. اگر او بخواهد، به من اجازه خواهد داد که زندگی کنم، اگر او بخواهد، نابودی یک دوست را می‌آورد... و واقعا از شرارت (شیطان) رها خواهی شد».<sup>۵۲</sup> خاصیت مواد درون محفظه به‌وسیله این کتیبه استعاری بیان شده است و ظاهرا می‌بایست با مشک که در طب سنتی از برانگیزاننده‌های قوای جنسی شناخته‌شده، مرتبط بوده باشد. یکی دیگر از شواهد کاربرد خمچه، ظرفی از سوره است (تصویر ۲۵) که ارتفاع آن ۲۹ سانتی‌متر، قطر پایه ۸/۳ سانتی‌متر، قطر دهانه ۹/۱ سانتی‌متر، و قطر کمر بدنه ۲۱ سانتی‌متر است و ذکر واژه «العافیة» در کتیبه، کاربرد دارویی آن را نشان می‌دهد. از نمونه‌های دیگر می‌توان به سفال‌های متعدد بدنه محدب منتسب به سده هشتم سوره اشاره کرد که نقوش آنها شامل نوارهای افقی در زمینه گل و بته است. یکی از این سفال‌های بدنه محدب، دارای ارتفاع ۲۱/۴ سانتی‌متر، قطر بدنه ۱۷/۸ سانتی‌متر و قطر حلقه پایه ۹/۵ سانتی‌متر است؛ کتیبه بدنه این ظرف در سه قسمت شامل «البر دافع الجند لا الشراب و الزمان» و نوشته‌های اطراف پایه شامل عبارات «العز الدائم الغالب المساعد الجند الصاعد» و «العز الدائم و الاقبال الزائد و الدهر المساعد» است.<sup>۵۳</sup> این نوشته‌ها در سده‌های میانه بر روی ظروف دیگری، مانند کاسه و بشقاب، هم به‌کار رفته است؛ شاید بتوان گفت مضمون این کتیبه‌ها ارتباطی به کاربرد دارویی ظروف نداشته و نوعی رنک نوشتاری (خرطوش) بوده که امرا و سلاطین برای نشان دادن مالکیت این ظروف به‌کار

۵۲. امکان دسترسی به اصل کتیبه عربی ممکن نشد، لذا به ترجمه انگلیسی آن بسنده کرده‌ایم (وب سایت قطره [www.qantara-med.org](http://www.qantara-med.org)، تاریخ دسترسی ۱۳۹۵/۵/۳۱).

۵۳. گروه، ۲۶۳.

می‌برده‌اند.<sup>۵۴</sup> در خور ذکر است که رَقَه و رُصافه در سده‌های ششم تا هشتم هجری، از مراکز عمده سفال‌گری به‌ویژه ظروف لعابدار صدفی چون سبوه‌های بزرگ و جادارویی‌هایی، مخصوص حمل اجناسی چون روغن، ضماد، ادویه و داروها به اروپا بود که به سبب لعاب آبی تیره و تزیین زرین‌فام صدفی در بخش‌بندی‌های افقی با طول متفاوت معروف بودند. یکی از شناخته‌شده‌ترین آنها خمچه زرین‌فام دمشق است که در دارالآثار کویت نگه‌داری می‌شود و در کتیبه آن آمده است: «یوسف آن را برای اسد اسکندرانی ساخته است».<sup>۵۵</sup> اگر این احتمال را با توجه به هم‌زمانی نسبی وی با «یوسف بن علی بن محمد بن ابی طاهر» بپذیریم که امضای او بر محراب امامزاده یحیی در ورامین به سال ۷۰۵ هـ، کاشی‌های افریزی مورخ ۷۰۹-۷۱۰ هـ (موجود در موزه بریتانیا و قاهره)، محراب متعلق به داربهبشت قم (موجود در موزه ملی ایران)، و هم‌چنین کتیبه پایه مسجد قلعه در روستای قهرود (در نزدیکی کاشان)، نقش بسته است،<sup>۵۶</sup> می‌توان به تأثیرات هنر سفال‌گری ایران در زمینه تولید ظروف سفالی آلبارلوی بدنه محدب به مصر و سوریه در دوره مملوکان و تعاملات فرهنگی در این دوره بین ایران و قلمرو مملوکی اشاره کرد. باید افزود که تزیینات دسته‌ای از سفال‌های مملوکی موسوم به «غیبی»<sup>۵۷</sup> مشابه برخی از نمونه‌های ایرانی است؛ از مشخصه‌های بارز این سفال‌ها، استفاده از رنگ آبی بر زمینه‌های سفید، و هم‌چنین موضوعاتی چون گل انار و پرنده‌های منقاربلند و گل‌های ستاره‌ای بوده است؛<sup>۵۸</sup> به‌نظر می‌رسد چندی پس از آن، تولید ظروف لعابدار صدفی در سده هشتم هجری، به دلیل

۵۴. ذیلابی، ۱۱۷-۱۳۹.

۵۵. بلر و بلوم، ۲۶۴.

۵۶. همان، ۴۹.

۵۷. درباره این وجه تسمیه گفته‌اند نخستین سازنده آن در سوریه، سفال‌گری به نام غیبی توریزی (تبریزی) بوده، که در شام و پس از آن در مصر می‌زیسته، و بستگانی به همین نام داشته است (بلر و بلوم، ۱۹۷).

۵۸. بهنسی، ۳۵۷.

ویرانگری‌های تیمور در دمشق، یا رقابت روزافزون سفالگران اسپانیایی متوقف شده باشد.<sup>۵۹</sup> برخلاف نمونه‌های سوری، برخی از سفال‌های بدنه محدب ایرانی بدون هرگونه کتیبه‌ای در ارتباط با محتوای آن است (تصویر ۲۷) که با توجه به برخی شاخصه‌های تزیینی مانند پیچ گل و بته (بیشتر از گیاهان آبی) و ماهی‌های شناور قابل مقایسه با ظروف منتسب به کاشان<sup>۶۰</sup>، کاسه‌ها و حتی یک آلبارلوی موزه هنری ورسستر است،<sup>۶۱</sup> و برخی دیگر با توجه به فرم بخش الحاقی کف به بدنه و تزیینات آن، قابل مقایسه با سفال‌های منتسب به سلطان آباد هستند (تصویر ۲۸)، که نشان می‌دهد تولید این گونه ظروف در کارگاه‌های متعددی انجام می‌شده است.

### بحث و تحلیل

برخی از پژوهشگران، ظروف آلبارلو را به عنوان نگه‌دارنده داروها یا ادویه‌جات در تجارت و صادرات مرتبط با سیسیل دانسته‌اند<sup>۶۲</sup> و برخی نیز بدون توجه به نمونه‌های ایتالیایی، در نوشته‌های خود ضمن معرفی برخی از نمونه‌ها، آنها را خمچه<sup>۶۳</sup> و گلدان<sup>۶۴</sup> نامیده‌اند. انتساب واژه «گلدان» برای چنین فرم سفالی، منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ظروف سفالی عمدتاً کاربردی بوده و در منابع تاریخی از گلدان سفالی یاد نشده است. هم‌چنین در صورتی که گلدان برای قرار دادن گل‌های طبیعی مورد استفاده قرار می‌گرفت، می‌بایست لبه و گردن ظرف فراخ‌تر از بدنه بوده باشد، نه برعکس. قرینه دیگر این‌که در فاصله سده سوم تا آخر سده پنجم هجری، یکی از بهترین انواع سفال‌های شهر ری، سفال‌های موسوم به

۵۹. بلر و بلوم، ۲۶۴.

60. Ettinghausen, 118.

۶۱. Worcester، گروه، ۱۸۳.

۶۲. برند، ۱۱۲.

۶۳. پوپ، ۶۴۴/۹.

۶۴. اکبری، ۱۰۳ و توحیدی، ۳۲۹.



«مداهنه» است؛<sup>۶۵</sup> مُدْهَنَه به معنای ظرف روغن<sup>۶۶</sup>، می‌توانست برای مواد مشابه مثل ضماد و ادویه نیز به کار آید. نیز انتساب چندین نمونه از سفال‌های مورد مطالعه به ری می‌تواند این فرض را قوت بخشد که برخی از این سفال‌ها در دوره یادشده، به «مدهنه یا مداهنه» شهرت داشته‌اند. سفال آلبارلو در ایران در تکنیک‌های متنوع تولید و تزیین شده است که از این میان می‌توان به نقاشی زیرلعاب (فیروزه قلم مشکی، سیلهوتو، لکابی<sup>۶۷</sup>)، نقاشی روی لعاب (زرین‌فام، ظروف لاجوردی طلاچسبان) اشاره کرد که نشان می‌دهد این فرم سفالی همواره مورد توجه سفالگران بوده است. به طور کلی سفال‌های آلبارلو در دو دسته بدنه استوانه‌ای و در بعضی موارد اندکی مقعر، و سفال‌های بدنه محدب خمچه‌مانند قابل طبقه‌بندی است. سفال‌های استوانه‌ای و بدنه مقعر بیشتر در ایران تولید شده و مهم‌ترین نمونه‌های آن در تکنیک زرین‌فام کاشان به دست آمده است. گرچه نمونه‌های دیگری نیز در دیگر تکنیک‌های سفالی قرون میانه اسلامی چون سیلهوتو، فیروزه قلم مشکی، و لعاب پاشیده و لعاب تک رنگ و لاجوردینه طلا نشان قابل تشخیص است. این در حالی است که نمونه‌های بدنه محدب با قابلیت انتساب دقیق به دارودان بودن آنها، از مناطق غربی جهان اسلام (سوریه) به دست آمده است. مهم‌ترین دلایل انتساب این سفال‌های استوانه‌ای به محتوای دارویی آنها، فرم‌های شناخته‌شده اروپایی و هم‌چنین نمونه‌های سوریه در عصر ممالیک است که با کتیبه‌ها و نقوش مرتبطی چون گل زنبق (سوسن) تزیین شده است؛ چنان‌که در میان سفال‌های بدنه مقعر سوریه تزیین با کتیبه‌های روی سفال با کلماتی چون العافی، نوفر یا دارویی از گل سوسن، و یا جملاتی در خصوص تقویت نیروی جنسی، به‌روشنی حکایت

۶۵. بهرامی، ۱۹۵.

۶۶. دهخدا، ۹۹۴۶/۷، ذیل واژه.

۶۷. تکنیک لکابی در قرن ۶ هجری در مراکز تولیدی سفال ایران (کاشان) و سوریه (رقه) با نقوش پرندگان و حیوانات با رنگ‌های آبی متمایل به لاجوردی و سبز کم‌رنگ در زمینه سفید طراحی شده است که یک نمونه از این نوع آلبارلو در موزه ویکتوریا و آلبرت به شماره C.129-1934 نگهداری می‌شود (نک. کامبخش‌فرد، ۴۶۱).

از محتوای دارویی آنها دارد. نمونه‌های سفالی بدنه مقعر آلبارلو در سوریه با تزیینات کاملاً مشابه با یکدیگر در پانل‌های عمودی، از خصوصیات ویژه آلبارلوهای این منطقه در سده‌های میانه اسلامی است. سفال‌های بدنه محدب بیشتر در مراکز سفال‌سازی سوریه مانند شهر رقه تولید می‌شده است؛ چنان‌که نمونه‌های کاملاً همانندی از این مرکز سفال‌گری به دست آمده که نشان‌دهنده تولید آنها در یک واحد سفال‌گری است. کتیبه‌های این سفالینه‌ها هم به روشنی به محتوای دارویی آنها اشاره دارد و قابل انتساب به سوریه در دوره مملوکان است.

علت رواج گسترده دارودان‌ها در ایران، سوریه و مصر به‌ویژه در سده‌های میانه اسلامی را می‌توان در گسترش ارتباطات بین این مراکز و اروپا دانست؛ زیرا افزون بر این‌که ایران در مسیر جاده ابریشم و تجارت با مناطق غربی چون سوریه و مصر قرار داشت، شهرهای عمده این ناحیه چون قاهره، دمشق، و حلب از ایستگاه‌های مهم تجارت بین مسیر مدیترانه و شرق بودند و شهرهای ثروتمند جنوب اروپا و لغ سیری‌ناپذیری برای داروهای بازارهای این مناطق داشته‌اند.<sup>۶۸</sup> مطالعه سفال‌های یادشده در این پژوهش نشان داد که این سفال پس از افول ساخت آنها در مناطق ایران، سوریه و مصر، در کشورهای جنوب اروپا چون اسپانیا و ایتالیا رواج پیدا کرده است؛ در حالی‌که تولید این سفال‌ها پیش از این دوران، یعنی در سده‌های پنجم تا هشتم هجری/یازدهم تا چهاردهم میلادی، در اروپا سابقه‌ای نداشته است.

مهم‌ترین دلایلی که می‌توان ایران را منشأ ساخت این فرم سفالی دانست اینهاست: ۱. قدیم‌ترین سفال شناخته از این فرم، از حفاری‌های نیشابور و ری در سده چهارم هجری به دست آمده است که دارای تزیین ساده‌ای است؛ گرچه در برخی موارد تزیین آنها منحصر به خطوط عمودی سیاه رنگ یا خیاره‌ای است، در دوره‌های بعد به‌ویژه در دوره سلجوقی و ایلخانی، نقوش و مضامین به‌کار رفته بر روی ظروف، غنای بیشتری یافته است. ۲. تأثیر

تکنیک‌های تزیین این فرم سفالی را بر سفالینه‌های همانندی که از سوریه و مصر به دست آمده، می‌توان در استفاده از نقوش سیاه بر زمینه آبی (سیلهوتو) و خط ثلث به کار رفته در آبارلوهای مملوکی دانست که متأثر از مختصات هنری دوره ایلخانی بوده است؛ گرچه با گسترش این سفال به اروپا از تزیینات متنوع‌تری در ساخت آن استفاده شد. یکی از مهم‌ترین دلایل در خصوص همانندی بسیار زیاد تزیین، فرم و تکنیک به کار رفته در آبارلوهای ایران و این مناطق (جدول ۱) این است که بسیاری از هنرمندان ایرانی در سده‌های ششم تا هشتم هجری، در مناطق سوریه و مصر مملوکی حضور داشته‌اند؛ چنان‌که بقایای تزیین کاشی بعضی از عمارات قاهره نشان می‌دهد که کاشی‌کاران تبریزی در دهه ۷۳۰ و ۷۴۰ هجری کارگاهی در این شهر داشته‌اند.<sup>۶۹</sup> بنابراین مهم‌ترین دلیل همانندی و گسترش این فرم سفالی را می‌توان در نقل و انتقال آثار هنری و سفالی و مهاجرت هنرمندان ایرانی به نواحی غربی جهان اسلام دانست؛ چنان‌که سفال‌گری چون غیبی توریزی (تبریزی) که اصالتاً ایرانی بوده، در کارگاه‌های سوری و سپس مصری به فعالیت سفال‌گری اشتغال داشته است.<sup>۷۰</sup> گرچه با توجه به یافته شدن قدیم‌ترین فرم سفالی آبارلو از حفاری‌های نیشابور و ری، گسترش این فرم سفالی از ایران به نواحی غربی جهان اسلام و اروپا صورت پذیرفته، لیکن مضامین و تزیینات منقوش و حتی در بسیاری از موارد شیوه و تکنیک لعاب‌دهی از یکدیگر متمایزند، چنان‌که از شاخصه‌های سفالینه‌های ایران، چهره‌های مغولی، خط و اشعار فارسی است و در مقابل بسامد نقش طاووس نر و گل سوسن بر سفالینه‌های سوریه و مصر مملوکی، نشان‌دهنده به کارگیری مضامین و تزیینات بومی مناطق مختلف جهان اسلام (ایران، سوریه و مصر) و ساخت آنها در کارگاه‌های متعدد است. به هر روی، سوریه به‌ویژه شهر رقه در سده هشتم هجری، جایگاه ویژه‌ای در تولید سفالینه لعابدار صدفی و ظروف دارویی داشته است؛ چنان‌که در کتیبه یکی از این ظروف، به ساخت آن توسط یوسف در

۶۹. بلر و بلوم، ۱۹۱.

۷۰. بهنسی، ۳۵۷.

دمشق برای اسد اسکندرانی اشاره شده است که از این ظروف در کشتی‌ها برای حمل اجناسی چون روغن، ضماد، ادویه و داروها به اروپا استفاده می‌کردند.<sup>۷۱</sup> تزیین سفال‌هایی با رنگ‌های آبی و سیاه زیرلعابی و با لعاب آبی رنگ با طراحی زرین‌فام و طلایی و خط نگاره مملوکی (نوعی رَنک موسوم به خرطوش)<sup>۷۲</sup>، حاکی از تولید این ظروف در منطقه سوریه است. استفاده از رنگ سیاه بر زمینه آبی، و قلم ثلث بلند از تأثیرات هنر سفال‌گری ایران بر تولیدات سوریه و مملوکان است که نمونه‌های آن در بناهای دوران ایلخانی ایران نیز به‌روشنی دیده می‌شود.

#### نتیجه

براساس نمونه‌های مطالعه‌شده پژوهش حاضر، به‌طور کلی مشخصه عمده این فرم سفالی را می‌توان در بدنه استوانه‌ای و تا حدودی مقعر (گلدانی شکل)، بدنه محدب (خمچه مانند با قطر بدنه حدود ۱۷ تا ۱۹ سانتی‌متر) گردن کوتاه و در بسیاری موارد لبه به خارج برگشته شناخت. ارتفاع این سفال‌ها در نمونه‌های مورد مطالعه ۱۵ تا ۳۸ سانتی‌متر، و در بسیاری از موارد قطر دهانه ۹ تا ۱۲ سانتی‌متر است؛ گرچه با توجه به ارتفاع نمونه‌های درپوش‌دار مورد مطالعه احتمالاً قطر دهانه کمتر از ۹ سانتی‌متر نیز وجود داشته است. سفال آلبارلو از سده چهارم هجری تا پایان دوره ایلخانی در ایران رواج داشته است؛ از قدیم‌ترین یافته‌های این گونه سفالی، نمونه‌هایی منسوب به ری است. تکنیک‌های متنوع دیگری چون لعاب تک-رنگ، لعاب پاشیده، سیلهوتو، فیروزه قلم مشکی و زرین‌فام در تولید این سفال به‌کار رفته است. بیشترین یافته‌های کنونی چنین سفالی با تکنیک زرین‌فام در موزه‌های بزرگ جهان وجود دارد که با عنوان نادرست گلدان شناخته می‌شوند. تنوع شکلی و تزیینات متنوع آلبارلوهای مورد بررسی زرین‌فام نشان‌دهنده توجه جدی مراکز سفال‌گری این تکنیک به

۷۱. بلر و بلوم، ۲۶۴.

۷۲. برند، ۱۱۲.

ساخت این ظروف کاربردی بوده است. در مناطق غربی جهان اسلام تولید این فرم سفالی در تکنیک‌های محدودی چون لعاب تک‌رنگ، فیروزه قلم مشکی و زرین‌فام و آبی و سفید بوده و تنوع چندانی در تزئین و فرم آنها دیده نمی‌شود. برای نمونه آلبارلوهای بدنه محدب در مصر و سوریه تنها با تکنیک قلم مشکی و زرین‌فام مشاهده شده است و از نظر تنوع نقوش و تزیینات، مشابه نمونه‌های ایرانی نیستند. حضور سفال‌گران ایرانی، چون یوسف و غیبی در مراکز سوری از جمله در رقه، قرینه‌ای بر تأثیرپذیری مراکز مملوکی از هنر ایرانی است که این موضوع و سیر مهاجرت‌ها و چگونگی این اثرپذیری را می‌توان در پژوهشی مستقل مطالعه و بررسی کرد.

### کتابشناسی

- اتینگهاوزن، ریچارد، گرابر، الگ، هنر و معماری اسلامی (۱)، ترجمه دکتر یعقوب آژند، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- اکبری، راحله، «بررسی و مطالعه مجموعه سفال‌های زرین‌فام مخزن موزه چهلستون»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان (منتشر نشده)، ۱۳۹۱ ش.
- آلن، جیمز ویلسن، سفالگری اسلامی، ترجمه دکتر مهناز شایسته‌فر، موسسه مطالعات هنر اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- براری، میثم، سفال ساری قرون ۳ تا ۵ هجری قمری، گلدسته، اصفهان، ۱۳۹۴ ش.
- برند، باربارا، هنر اسلامی، ترجمه مهناز شایسته‌فر، موسسه مطالعات هنر اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- بلر، شیلا و بلوم، جانانان، هنر و معماری اسلامی (۲)، ترجمه یعقوب آژند، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- بهنسی، عقیف، هنر اسلامی، ترجمه محمود پورآقاسی، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- توحیدی، فائق، فن و هنر سفالگری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۷، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، دانشگاه تهران.

- دیمانده، موریس اسون، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- ذیلابی، نگار، «رنک، نشان‌های مصور در مصر مملوکی»، تاریخ و تمدن اسلامی، سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
- رایس، تالبوت، هنر اسلامی، ترجمه ماه ملک بهار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- صدیقیان، حسین و پانته‌آ حاج ناصری، «سفال زرین‌فام قرون میانه اسلامی و مراکز تولیدی آن»، مجله مطالعات باستان‌شناسی دوران اسلامی، ش ۱، ۱۳۹۵ ش.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله، عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، به کوشش ایرج افشار، انتشارات لامعی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله، سفال و سفالگری در ایران از ابتدای نوسنگی تا دوران معاصر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰ ش.
- کریمی، فاطمه و کیانی، محمدیوسف، هنر سفالگری دوره اسلامی ایران، مرکز باستان‌شناسی ایران، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- گرابر، الگ، شهر در جهان اسلام، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، نشر بصیرت، تهران، ۱۳۹۰ ش.
- گروبه، ارنست جی، سفال اسلامی، گردآوری دکتر ناصر خلیلی، نشر کارنگ، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- الگود، سیریل، طب در دوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- مورگان، پیتر، سفال خمیر سنگی ایرانی دوران سلجوقی، مجموعه سفال اسلامی، گردآورنده ناصر خلیلی و استفان ورونیت، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۴ ش.
- مهبجور، فیروز و صدیقیان، حسین، «بررسی سفال‌های اسلامی محوطه مشکین تپه پرنده در استان مرکزی»، مجله پیام باستان‌شناس، شماره دوازدهم، ۱۳۸۸ ش.
- نیستانی، جواد و روح‌فرو، زهره، ساخت لعاب زرین‌فام در ایران، آرمان شهر، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- وارد، ریچل، فلزکاری اسلامی، ترجمه مهناز شایسته‌فر، مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- واتسون، الیور، سفال زرین‌فام ایرانی. ترجمه شکوه ذاکری، انتشارات صدا و سیما تهران، ۱۳۸۲ ش.

- Akbarnia, Ladan, “the Route of the Travellers Egypt and Syria the Mamluk”, *the Worlds of Islam in the Collection of the Agha Khan Museum*, 2009, pp.124-135.
- Arnold, Thomas and Alfred Guillaume, *the Legasy of Islam*, London, Oxford, 1931.
- Haddon, Rosalind Anne Wade, Fourteenth Century fine Glazed Wares produced in the Iranian world, and comparisons with Contemporary ones from the Golden Horde and Mamluk Syria/Egypt, PhD Thesis. SOAS, University of London, 2011.
- Hall, A. R., A New Collection of Islamic Pottery, *Bulletin of the Museum of Fine Arts*, 1934, 32 / 58-67.
- Rackham, Bernard, *English medical pottery*, 1953, p.23.
- <http://cartelen.louvre.fr>
- <http://collections.vam.ac.uk>
- <http://www.qantara-med.org>
- Lane, A., *Later Islamic Pottery*, (second edition), London, 1971.
- Treptow, Tanya, Daily Life Ornamented the Medieval Persian City OF Rayy, Chicago: Oriental Institute Museum Publications, 2007, No.26.
- [www.metmuseum.org/art/collection](http://www.metmuseum.org/art/collection)

## تصاویر



تصویر ۱. ظرف داروسده نوزدهم میلادی، ایتالیا (منبع: وب سایت موزه ویکتوریا و آلبرت)



تصویر ۲. سرلوحه نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیه با تصویر ظروف دارویی (Haddon, 2011: 228)



تصویر ۳. نگاره سده هفتم با تصاویری از یک عطاری و سفال‌های دارودان (گرابر، ۱۳۹۰، ۵۷)





تصویر ۴. آبارلوی کتیبه دار موزه ملی سفال سورس (وبسایت قنطره)



تصویر ۵. آبارلوی کتیبه دار موزه لوور (akbarnia,2009 :134)



تصویر ۶. آبارلوی سوریه با رنگ گل زنبق (وبسایت موزه لوور)



تصویر ۷. ری، سده چهارم هجری، موزه هنرهای شرقی شیکاگو (Treptow, 2007: 34).



تصویر ۸. آلبارلوی لعاب پاشیده ساخت ری در سده ششم هجری، (وب سایت موزه ویکتوریا و آلبرت).



تصویر ۹. آلبارلوی فیروزه‌ای موزه هنرهای تزئینی اصفهان؛ مجموعه سماوی (نگارندگان).



تصویر ۱۰. آبارلوی تک رنگ مصری با بدنه خیاره‌ای (وبسایت موزه ویکتوریا و آلبرت).



تصویر ۱۱. ظرف سفالی آبارلوی منتسب به ری (پوپ، ج نهم ۱۳۸۷، ۷۷۰).



تصویر ۱۲. ظرف سفالی آبارلوی منتسب به ری (کریمی و کیانی، ۱۳۶۴، ۱۸۴).



تصویر ۱۳. آلبارلوی منتسب به ساهه موزه لوور (پوپ، ج نهم، ۱۳۸۷، ۷۴۷)



تصویر ۱۴. آلبارلوی مجموعه ریموند آرمزمی (پوپ، ج نهم ۱۳۸۷، ۷۴۱).



تصویر ۱۵. آلبارلوی سیلهوتو (وبسایت موزه بروکلین).



تصویر ۱۶. آبارلوی منتسب به ایران (موزه ویکتوریا و آلبرت).



تصویر ۱۷. آبارلوی منتسب به رقه (وب سایت موزه ویکتوریا و آلبرت).



تصویر ۱۸. آبارلوی منتسب به ساوه موزه ملی ایران (توحیدی، ۱۳۸۴، ۳۲۹).



تصویر ۱۹. آلبارلوی زرین فام موزه ملی ایران (آرشیو موزه ملی ایران).



تصویر ۲۰. آلبارلوی زرین فام موزه چهلستون (اکبری، ۱۳۹۱، ۱۲۴).



تصویر ۲۱. آلبارلوی زرین فام سوریه منتسب به سده‌های ۶-۷ هجری (درگاه اینترنتی موزه lacma).



تصویر ۲۲. آبارلوی منتسب به کاشان (وب سایت موزه متروپلیتن).



تصویر ۲۳. آبارلوی منتسب به ایران (وب سایت موزه ویکتوریا و آلبرت)



تصویر ۲۴. آبارلوی مملوکی با کتیبه «نوفر» و رنگ زنبق (برند، ۱۳۸۳، ۱۱۱).



تصویر ۲۵. ظرف دارویی منتسب به سده هفتم هجری سوریه (محل نگهداری موزه لوور).



تصویر ۲۶. آلبارلوی سوریه با کلمه العافیة (Haddon, 2011: 228)



تصویر ۲۷. آلبارلوی بدنه محذب منتسب به سده هشتم سوریه (گروبه، ۱۳۸۴، ۲۶۴).





تصویر ۲۸. آلبارلوی بدنه محدب منتسب به قرن هفتم هجری ایران (گروبه، ۱۳۸۴، ۱۸۳).



تصویر ۲۹. سفال بدنه محدب منتسب به سلطان آباد در نیمه نخست قرن هفتم هجری (lane, 1971: plate 1).



تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۷۴-۵۷

## سرانجام سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه<sup>۱</sup>

یزدان فرخی<sup>۲</sup>

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور

### چکیده

جلال‌الدین خوارزمشاه، نماد مقاومت مسلمانان در سال‌های نخست حمله مغول، از چهره‌های شاخص تاریخ اسلام و ایران به شمار می‌رود. گزارش‌های مورخان مسلمان از سرنوشت او نیز بسیار پرسش‌برانگیز است. روایت کشته شدن وی به دست اکراد، در سیرت جلال‌الدین منکبرنی (تألیف منشی او، نسوی) که شماری از پژوهشگران آن را، بی رعایت جوانب نقد تاریخی، به طور قطع پذیرفته‌اند، نیازمند بررسی بیشتر است. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش‌ها است که این روایت و روایت‌های متأثر از آن چه اندازه به لحاظ نقد تاریخی معتبر است؟ و آیا روایات محتمل دیگری در این زمینه وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که نه تنها منبع خیر نسوی، بلکه با توجه به اوضاع آن روزگار روایات محتمل و بدیل آن نیز از چشم پژوهشگران دور مانده باشد.

**کلیدواژه‌ها:** جلال‌الدین خوارزمشاه، نسوی خرندزی، نقد تاریخی، تواریخ عصر مغول.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۵

۲. رایانامه: y\_farrokhi@pnu.ac.ir

### مقدمه

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به عنوان نماد استقامت در برابر مغول‌ها، از موقعیتی ویژه در تاریخ ایران و اسلام برخوردار بوده است. از هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه در حال گریز از برابر فرماندهان چنگیزخان در سال ۶۱۸ قمری در گذشت، جلال‌الدین تنها کانون قدرتمند در برابر تهاجم و سلطه مغول‌ها در سال‌های نخستین به شمار می‌آمد. وی در برخی نبردها از جمله در پروان لشکر مغول را شکست داد و آوازه بسیار به دست آورد. همین جایگاه سبب شد تا در آن برهه از تاریخ ایران اسلامی در میان مسلمانان به لقب «ناجی ملک» شهرت یابد.<sup>۳</sup>

با پیش چشم داشتن این‌که حیات جلال‌الدین برای مسلمانان دارای اهمیت زیادی بوده و تنها امید آنها در برابر مغول‌ها به شمار می‌آمده، سرانجام کار او با ابهام و روایت‌های گوناگون آمیخته است و مورخان روزگار مغول و پس از آن، روایت‌های مختلفی مطرح ساخته‌اند؛ با این حال شماری از پژوهشگران، با «قطعیت» و «حتمیت» نوشته‌اند که جلال‌الدین «در نیمه شوال ۶۲۸ به دست اکراد به قتل رسید».<sup>۴</sup>

بنابراین، بر پایه منابع روزگار مغول و پس از آن می‌توان گفت دیدگاه پژوهشگران اخیر، نیازمند بازنگری و ضروری است تا روایت‌های مختلفی که در دوره مغول و پس از آن درباره جلال‌الدین از سوی مورخان مطرح شده، با توجه به سرچشمه آنها و پیش چشم داشتن شرایط سیاسی و وثاقت مورخان بررسی شود. افزون بر این، با امعان نظر به این‌که برخی از مورخان دوره مغول یک روایت را با قطعیت در مورد وی نقل کرده‌اند و گروهی ضمن ذکر دو روایت مختلف به عدم یقین و عدم قطعیت روایت خود اذعان نموده‌اند، لازم است تا

۳. بیانی، دین و دولت در عهد مغول، ۱/ ۱۲۲؛ از سوی دیگر مورخان مسلمانی، مانند ابن کثیر (م ۷۷۴هـ) که در غرب سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند، در مورد نقش و جایگاه سلطان جلال‌الدین و مقابله او با مغول‌ها، از وی با عنوان «سَدَّ حانلی» میان مسلمانان و قوم «یأجوج و مأجوج» یاد می‌کنند (۱۳۲/۱۳).

۴. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام، ۴۰۱؛ همو، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ۱۳۸-۱۳۹.

ماهیت روایی و انگیزه‌ها و اعتبار راویان آن با توجه به اوضاع و احوال آن روزگار مورد تحقیق قرار گیرد.

این پژوهش به شیوه استنادی معمول در تحقیقات تاریخی و با رویکردی توصیفی-تحلیلی عمدتاً درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها است: روایت‌های پذیرفته شده پژوهشگران در خصوص سرانجام جلال‌الدین از جهت نقد تاریخی چه اندازه دارای اعتبار است؟ آیا با توجه به این که جلال‌الدین بزرگ‌ترین دشمن مغول در ایران محسوب می‌شد و همواره درصدد کشتن وی بودند و با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی آن روزگار، آیا می‌توان احتمال کشته شدن جلال‌الدین به دست مغول‌ها را مطرح ساخت؟

چنین به نظر می‌رسد که بنیاد روایتی که توسط پژوهشگران در خصوص کشته شدن جلال‌الدین پذیرفته شده، از جهت سرچشمه روایی و وثاقت آن نیازمند بررسی و بازنگری باشد؛ هم‌چنین به نظر می‌رسد روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست مغول‌ها نیز به‌عنوان یکی از روایت‌های محتمل در این زمینه قابل طرح و توجه باشد.

#### پیشینه تحقیق

اظهار نظر پژوهشگران درباره سرنوشت سلطان جلال‌الدین را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته نخست کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها را به عنوان گزاره‌ای قطعی روایت می‌کنند. در میان پژوهشگران غربی، سر جان مالکوم (د ۱۸۴۳م / ۱۲۵۸ق) با قطعیت می‌گوید: جلال‌الدین در کوه‌های «گردستان» به دست کسی که او «بربر»<sup>۵</sup> می‌خواند و به انتقام کشته شدن برادرش به دست جلال‌الدین، به قتل رسیده است.<sup>۶</sup> پس از او سِر پرسی سایکس به صراحت بیشتر می‌نویسد: «او سرانجام به دست گردی راهزن کشته شد».<sup>۷</sup>

---

5. Barbarian

6. Malcolm, 1/230.

7. Sykes, 60.

ادوارد براون نیز همین مضمون را تکرار می‌کند.<sup>۸</sup> این روایت پس از آن به‌عنوان روایت غالب توسط پژوهشگران غربی مورد تأیید قرار گرفته است.<sup>۹</sup>

هم‌چنین شمار قابل توجهی از پژوهشگران ایرانی هم کشته شدن جلال‌الدین به دست یکی از کردها را به طور قطع پذیرفته‌اند؛ از جمله ایشان اقبال آشتیانی است که در یکی از آثار خود می‌نویسد: «جلال‌الدین... در کوه‌های اطراف این شهر به در نیمه شوال به دست اکراد ۶۲۸ به قتل رسید»<sup>۱۰</sup> و این دیدگاه از سوی پژوهشگران پذیرفته شده است.<sup>۱۱</sup>

دسته‌ای از پژوهشگران معاصر ایرانی نیز در این میان نوعی بی‌طرفی برگزیده و میان روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها و زنده ماندن وی پس از سال ۶۲۸ هـ نظری

#### 8. Browne, 2/446-447.

۹. از جمله می‌توان به جان اندرو بویل اشاره کرد (Boyle, 2/392-393). وی در مجموعه کمبریج در گزارش کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها تردید ندارد؛ اما گزارش را به دو موضوع انتقام خواهی و طمع در البسه او مربوط می‌کند (Boyle, "Dynastic and political history of the Il-khans", 5/335). اشپولر نیز همین دیدگاه را دارد (Spuler, Die Mongolen in Iran, 34; Spuler, History of the Mongols, 3). وی در هر دو اثر خود یک روایت قطعی از کشته شدن جلال‌الدین ذکر می‌کند. در اثر نخست به صراحت از «کردی راهزن» سخن می‌گوید و در اثر اخیر تنها از کشته شدن وی توسط یک دزد یا راهزن سخن به میان می‌آورد که در هر دو بر اساس روایت نسوی استوار شده است. این نگاه اشپولر در اثر دیگر وی که به فارسی ترجمه شده، توسط مترجم فارسی نیز پذیرفته شده است (اشپولر، مغولان در تاریخ، ۴۳-۴۴). افزون بر اینها در میان مورخان غربی باید به ساندرز (Sanders, 78)، گروسه (۴۲۹)، پیتر جکسن (Jackson, 45,51) و اخیراً پژوهشگرانی چون کریستوفر اتوود (Atwood, 106,417) و کلیفورد ادمنوند باسورث (Bosworth, 8/404-405)، اشاره نمود.

۱۰. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام، ۴۰۱؛ همو، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ۱۳۸-۱۳۹.  
۱۱. صفا در این مورد می‌نویسد: جلال‌الدین «به کوه‌های میافارقین پناه برد و در آن کوه‌ها به دست گردان در شوال سال ۶۲۸ کشته شد» (۱۳-۱۲/۳). هم‌چنین باید از غلامحسین مصاحب، ۲۸۷۴/۲؛ مشکور، ۲۲۲؛ بیات، ۲۷۳؛ بیانی، دین و دولت در عهد مغول، ۱۱۹-۱۲۳؛ همو، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، ۵۹؛ کاتوزیان، ۱۱۵، حسن زاده، تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان، ۳۰۷؛ همو، خوارزمشاهیان، ۳۸۳/۹؛ بهرامی نیا، ۱۴۵ و شمار بسیاری از پژوهشگران دیگر نیز که این روایت را به‌عنوان تنها گزاره تاریخی معتبر و قطعی ذکر کرده‌اند، نام برد.

ابراز نکرده و هیچ روایت را بر دیگری ترجیح نداده و یا هیچ یک از آنها مردود ندانسته‌اند.<sup>۱۲</sup> به عبارت دیگر، در تحقیقات انجام گرفته، به نقد روایت و ارزیابی محتوای روایت مورخان روزگار مغول و پس از آن توجه نشده است.

### منشأ روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها

از بررسی منابع تحقیقات اخیر استنباط می‌شود که سرچشمه روایت کشته شدن جلال‌الدین به دست «اکراد» و نیز نخستین منبعی که این خبر را با قطعیت نقل کرده، کتاب سیرت جلال‌الدین مَنگُرنی نوشته شهاب‌الدین نسوی خَرَنَدزی است.

نسوی منشی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و رئیس دیوان رسائل او بوده که پس از رویدادهای سال ۶۲۸هـ در مناطق مختلف و نزد حکام مختلف روزگار گذرانده است. وی برای مدتی در دربار ملک مظفر ایوبی در مِیافارقین اقامت نموده و کتاب نفثة المصدور را در سال ۶۳۲هـ و بخشی از سیرت جلال‌الدین مَنگُرنی را در آنجا نگاشته است. وی فصول پایانی اثر اخیر را تا سال ۶۳۹هـ به پایان برده و عمده هدف او فراهم آوردن کتابی درباره احوالات سلطان جلال‌الدین بوده است.<sup>۱۳</sup> این اثر در اصل به زبان عربی نوشته شده و مترجمی گم نام آن را در همان سده هفتم هجری به فارسی ترجمه کرده است.

مطالب کتاب سیرت جلال‌الدین مَنگُرنی با ذکر احوال «تاتار» یا مغول‌ها آغاز و با بیان روایت کشته شدن جلال‌الدین به پایان می‌رسد. نسوی، به تصریح خود وی، پس از آخرین حمله مغول‌ها به اردوی سلطان جلال‌الدین در مِیافارقین و فرار سلطان، از او جدا شده و برای مدتی از او بی اطلاع بوده است؛ چنان‌که در این مورد تصریح می‌کند که دست‌کم «دو ماه» در شهر آمِد «از خروج ممنوع بود» و نیز برای چندی هم در آذربایجان سرگردان شده و سرانجام به مِیافارقین باز گشته است. وی در اینجا چنین عنوان می‌کند که به

۱۲. آرین‌نیا، ۳۰۸/۱۸؛ دستغیب، ۴۵۲-۴۵۳؛ شرفی، ۵۰۸/۹؛ رجب‌زاده، ۵۰۰/۹-۵۰۱.

۱۳. نسوی، مقدمه مصحح، ما.

یقین رسیده است که خبر زنده بودن سلطان «دروغ» بوده و می‌نویسد: «حقیقت شد که [سلطان جلال‌الدین] هلاک شده است»؛<sup>۱۴</sup> سپس به ذکر روایتی می‌پردازد که مشخص نمی‌شود چگونه در مورد درستی آن به یقین دست یافته است. وی در احوال سلطان جلال‌الدین پس از ناکامی مغول‌ها در اسیر کردن او چنین نوشته:

«...آنکه سلطان بر کوه رفت و گردان راه‌ها را بسته بودند، و او را گرفتند و غارت کردند. و چون خواستند که بکشند با بزرگ ایشان گفت: من سلطانم، در کار من شتاب مکن، بعد از آن تو مخیری، خواهی مرا پیش ملک مظفر شهاب‌الدین غازی بر، او خود ترا به جایزه غنی کند، و اگر خواهی مرا به بعضی از شهرهای من برسان تا ملکی شوی. آن مرد در رسانیدن او به بعضی از بلاد رغبت کرد، و او را پیش قوم و قبیله خود برد، و پیش زن خود گذاشت و رفت که اسپان خود را از کوه بیاورد؛ و در اثنای غیبت او کردی دون بیامد، حربه‌ای در دست، به زن گفت: این خوارزمی کیست؟ چرا او را نمی‌کشید؟ گفت: شوی من او را امان داده است و دانسته که سلطان است. کُرد گفت: چگونه باور داشتید که او سلطان است؟ مرا به آخراط برادری کشته شد که به از وی بود. پس حربه بر وی زد و به یک ضربه روح او را به فردوس رسانید».<sup>۱۵</sup>

بر اساس روایت نسوی ملک مظفر ایوبی عده‌ای را به آن منطقه فرستاد تا به جستجوی سلطان بپردازند: «بعد از مدتی ملک مظفرالدین بدان کوه فرستاد و سَلَب [جامه] سلطان و اسپه که داشت، با زین و شمشیر، و تعویذی که آن را در میانه موی سر بسته بود همه را به دست آورد. چون آوردند هر که از خواص حاضر بود و در آن ایام ملازمت او کرده، چون اوتر خان، و طلسمب امیر آخر، و جماعت دیگر، گواهی دادند که سلب اوست. و فرستاد تا استخوان‌های او را آوردند و دفن کردند».<sup>۱۶</sup>

۱۴. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۲۷۸.

۱۵. همان، ۲۷۹-۲۸۰.

۱۶. همان، ۲۸۰.



بررسی منابع و مآخذ تاریخ این روزگار نشان می‌دهد که سرچشمه همه منابع تاریخی در خصوص کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها، همین روایت بوده<sup>۱۷</sup> و از این رو بررسی جزئیات آن در تحلیل موضوع تحقیق حاضر از اهمیت بسیار برخوردار است. پیش از تحلیل این روایت باید توجه شود محققى چون مینوی که سال‌ها صرف تصحیح کتاب سیرت جلال‌الدین نموده، معتقد است نسوی بر خلاف ادعای دقت در تاریخ‌نگاری اصول تاریخ‌نگاری را رعایت نکرده و به‌ویژه در منشأ برخی اخبار او تردیدهایی وجود دارد؛ برای نمونه «مطالبی در باب منشأ تاتار و تاریخ چنگیز گفته است که نه خود دیده و نه از کسی که دیده بوده است شنیده و با تواریخ معتبر موافق نیست، نه تواریخ چینی و مغولی، و نه تواریخ فارسی و عربی».<sup>۱۸</sup> از این رو لازم است درباره دیگر مطالب او تأمل بیشتری کرد و به‌ویژه ضروری است روایت‌هایی را که تنها منشأ آنها نسوی است با رعایت احتیاط و اعمال بررسی‌های دقیق پذیرفت.

در میان منابع نزدیک به این رویداد، الکامل فی تاریخ ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰هـ) از جهات مختلف مبنا و محک مناسبی برای سنجش روایت نسوی است. وی که برخلاف نظر برخی از پژوهشگران، اثر خود را، نه در ۶۲۸هـ که در ۶۲۹هـ به پایان رسانده،<sup>۱۹</sup> از نظر زمانی در محدوده بسیار نزدیک به رویداد قرار داشته است؛ هم‌چنین از نظر مکانی نیز با توجه به این‌که در موصل زندگی می‌کرده، یعنی در فاصله کمی از آخرین محلی که از

---

۱۷. کتاب نسوی در همان ایام تألیف طرفداران بسیاری پیدا کرده بود و مورخان زیادی از روایات وی بهره برده و از وی نقل کرده‌اند که ظاهراً نخستین آنها ابوشامه عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم مقدسی (۵۹۹-۶۶۵هـ) است (Jackson, "Al-Nasawi", 7/974).

۱۸. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، مقدمه مصحح، م.ب.

۱۹. ابن اثیر، ۵۰۴/۱۲؛ برخی پژوهشگران به چند سطر پایانی کتاب ابن اثیر توجه نکرده و پایان رویدادهای کتاب را تا سال ۶۲۸هـ پنداشته‌اند (Richards, 8/671)؛ و حال آن‌که در ارتباط با موضوع این مقاله واجد اهمیت تاریخی است، زیرا ابن اثیر تا صفر سال ۶۲۹هـ اطلاعات مهمی درباره سلطان جلال‌الدین عرضه می‌کند.

جلال‌الدین نشانی دیده شده بوده، حضور داشته است؛ و مهم‌تر این‌که وی به سرنوشت جلال‌الدین بسیار توجه داشته و حساسیت نشان می‌دهد و پیوسته گزارش‌هایی از فعالیت‌های او در آذربایجان، جبال و اخلاط به دست می‌دهد؛ از جمله در ذکر حوادث سال ۶۲۸ هـ می‌نویسد: «این سال به پایان رسید و ما خبری از جلال‌الدین به دست نیاوردیم و ندانستیم که آیا کشته شده یا پنهان گشته؟ از بیم مغولان خود را آشکار نمی‌سازد یا از این شهرها به جای دیگری رفته است؟»<sup>۲۰</sup> چنان‌که ملاحظه می‌شود گذشته از وجود تردید درباره زنده بودن و یا مرگ جلال‌الدین، نه تنها سخنی از کشته شدن وی به دست کردها در میان نبوده، بلکه احتمال کشته شدن وی به دست مغول‌ها نیز مطرح بوده است. ابن اثیر سپس چند بار دیگر هم از وضع جلال‌الدین اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید: «هیچ‌کس خبری از جلال‌الدین خوارزمشاه ندارد و نمی‌داند چه بر سرش آمده است»<sup>۲۱</sup> و سرانجام در صفحات پایانی این اثر مفصل می‌نویسد: «از جلال‌الدین تا پایان سال ۶۲۸ خبری به دست نیامد. هم‌چنین تا آخر ماه صفر سال ۶۲۹ نیز از حال او آگاهی نیافتیم».<sup>۲۲</sup> از روایت ابن اثیر چنین بر می‌آید که تا ماه صفر ۶۲۹ هـ، نه تنها خبر کشته شدن وی به دست کردها در میان نیست، بلکه حتی در خصوص وی، اطلاع و حتی شایعه‌ای که ابن اثیر با تردید و احتمال اندک آن را ذکر کند، در دست نبوده است. پس با استناد بر این منبع معتبر و معاصر با رویداد که نسوی نیز به تصریح آن را تحسین و تمجید می‌کند،<sup>۲۳</sup> خبر کشته شدن جلال‌الدین به دست کردها تأیید نمی‌شود.

۲۰. ابن اثیر، ۱۵۷/۳۳.

۲۱. همان، ۱۵۹.

۲۲. همان، ۱۶۲.

۲۳. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۳.

روایت ابن اثیر از سوی برخی منابع سده هفتم نیز پذیرفته و نقل شده است؛ از جمله حکیم زجاجی از شاعران سده هفتم هجری در تاریخ منظوم خود درباره جلال‌الدین چنین سروده است:

ز گردان کسی گرد او درنیافت نشان، هیچ تن ز آن دلاور نیافت<sup>۲۴</sup>

هم‌چنین ابن کثیر (۷۰۰ تا ۷۷۴ هـ) روایت ابن‌اثیر را پذیرفته است. وی می‌نویسد که «درباره جلال‌الدین خبری به دست نیامد» و «کسی ندانست که به کجا رفت»<sup>۲۵</sup> در سده‌های بعد قاضی غفاری مورخ روزگار صفوی نیز عبارت «مفقود الخبر» شدن جلال‌الدین را پذیرفته است.<sup>۲۶</sup> از آثار متأخرتر که تعبیر «مفقود الخبر» را در باب جلال‌الدین به کار برده است، جهانگیر میرزا قاجار است. وی در ترجمه فارسی خود از آثار البلاد و اخبار العباد زکریای قزوینی (۶۰۵-۶۸۲ هـ) امانت را فرونهاد و جمله «وَ فِي تِلْكَ الْوَأَقَعَةِ قُتِلَ جَلَالُ الدِّينِ خَوَارِزْمِشَاه»<sup>۲۷</sup> را چنین ترجمه کرده است: «و سلطان در میان مفقود الخبر شد».<sup>۲۸</sup>

با عنایت به گزارش ابن‌اثیر و گزارش‌های مورخان پس از او، و با توجه به این‌که نسوی شخصاً از صحنه رویداد به دور بوده و حتی مدتی متواری به سر می‌برده، نمی‌توان در این رویداد بدو به‌عنوان منبع و راوی موثقی استناد و اعتماد کرد؛ اگرچه شیوه گزارش وی چنان است که گویی خود شاهد آن رویداد بوده و تردیدی در آن ندارد.

افزون بر اینها باید در نظر داشت که نسوی احتمالاً به منظور تجلیل از ولی نعمت جدیدش، یعنی ملک مظفر ایوبی، او را در این روایت وارد ساخته و گفته که او جامه و اسب

۲۴. حکیم زجاجی، ۱۲۴۳.

۲۵. ابن کثیر، ۱۲۹/۱۳.

۲۶. غفاری قزوینی، ۱۲۲.

۲۷. قزوینی، آثار البلاد، متن عربی، ۴۹۲.

۲۸. قزوینی، همان، ترجمه فارسی، ۵۶۹.

و ...<sup>۲۹</sup> و نیز «استخوان‌های» جلال‌الدین را یافته و به خاک سپرده و آرامگاهی آبرومند برای او ساخته است. ابن‌واصل، در دهه‌های بعد، در ضمن ارائه روایتی مشابه با نسوی در خصوص مرگ جلال‌الدین، به توجیه و تمجید از ملک مظفر حاکم ایوبی می‌پردازد و چنین عنوان می‌کند که حاکم ایوبی در صورت زنده ماندن جلال‌الدین «بی‌گمان» به او «کمک می‌کرد».<sup>۳۰</sup>

این تردیدها در خصوص روایت نسوی زمانی قوت بیشتری می‌گیرد که در دهه‌های بعد، مورخانی چون عظاملک جوینی،<sup>۳۱</sup> رشیدالدین فضل‌الله همدانی،<sup>۳۲</sup> ابن‌عبری،<sup>۳۳</sup> نظام‌الدین قاضی بیضاوی،<sup>۳۴</sup> وصاف‌الحضره،<sup>۳۵</sup> شبانکاره‌ای،<sup>۳۶</sup> بناکتی،<sup>۳۷</sup> شرف‌الدین یزدی،<sup>۳۸</sup> در مورد قتل جلال‌الدین به دست کردها، نه تنها روایت نسوی را به‌طور قطع نقل

---

۲۹. محتمل است لباس و تجهیزات که از جلال‌الدین پیدا شده بوده، جلال‌الدین خود به دیگران داده بوده باشد تا بتواند فارغ از شر مغول‌ها به زندگی ادامه دهد؛ زیرا به تعبیر سمرقندی «از سلطنت و اشغال دنیای دل‌سرد شد و در لباس فقرا و صوفیه در آمد و متواری شد» (سمرقندی، ۲۵۶).

۳۰. ابن‌واصل، ۳۴۴-۳۴۵ه؛ با مقایسه وضعیت نسوی و ابن‌واصل مشخص می‌شود که هر دو در خدمت حاکمان ایوبی بوده‌اند و ضرورتاً می‌بایست نقش مثبت و سازنده حاکم ایوبی در دفاع از تنها کانون قدرتمند مقاومت در برابر مغول‌ها را برجسته سازند.

۳۱. جوینی، ۵۱۷/۲.

۳۲. همدانی، ۶۵۶/۱.

۳۳. ابن‌عبری، ۳۴۳.

۳۴. بیضاوی، ۱۳۱؛ البته تنها بیضاوی در میان مورخان اخیر با تردید در خصوص روایت کشته شدن وی به دست کردها می‌نویسد «کماهی حال او معلوم نشد»؛ اما به زنده بودن وی هم اشاره نمی‌کند.

۳۵. وصاف، ۵۸۷.

۳۶. شبانکاره‌ای، ۱۴۶.

۳۷. بناکتی، ۳۸۴.

۳۸. یزدی، ۱۷۴.

نمی‌کنند، بلکه در آن تردیدهایی نیز روا می‌دارند و حتی در کنار آن روایتی از مخفیانه زیستن وی می‌آورند که از نظر ایشان به اندازه روایت نسوی محتمل بوده است.<sup>۳۹</sup>

روایت دوم، یعنی زنده ماندن جلال‌الدین و زندگی در لباس صوفیان و به صورت مخفیانه، به تفصیل در میان اهل تصوف رواج یافته است؛ چنان‌که دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا حکایتی در خصوص حیات او پس از سال ۶۲۸ هـ ذکر می‌کند. مطابق این روایت جلال‌الدین با عرفای بزرگ و صوفیانی نظیر رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی نشست و برخاست داشته و دارای احترام بسیار بوده است.<sup>۴۰</sup> مورخی دیگر از روزگار صفویه که این روایت را پذیرفته، آن را چنین نقل می‌کند: «سلطان در اواخر حال از میان مردمان کناره جسته، ترک سلطنت نمود و در ایام عزلت به اشاره مُلهمان غیب و مُنهیان لاریب در سلک رجال الغیب منخرط گشت».<sup>۴۱</sup>

بنابراین چنان‌که ملاحظه می‌شود پذیرش اصل روایت نسوی به صورتی که از سوی برخی از پژوهشگران تاریخ پذیرفته شده، دارای اشکالات اساسی است؛ و از این روی، مغایرت روایت نسوی با روایات مورخان نزدیک به رویداد، مانند ابن اثیر، زجاجی و زکریای قزوینی تردید مورخان پس از نسوی را در پی داشته است.

---

۳۹. در میان منابع دوره مغول تنها حمدالله مستوفی است که در تاریخ گزیده تنها به کشته شدن وی به دست گُردها اکتفا نموده است (مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۰۰). این گزارش در ظفرنامه یا تاریخ منظوم حمدالله مستوفی هم تکرار شده است (مستوفی، ظفرنامه، ۲۵۶-۲۵۷). هم‌چنین در میان مورخان متأخر عرب زبان خارج از قلمرو ایلخانان می‌توان به شمس‌الدین ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ هـ)، ابی‌الفدا (متوفی ۷۳۲ هـ) و مقریزی (متوفی ۸۴۵ هـ) نیز اشاره کرد (ذهبی، ۲۸۴؛ ابی‌الفدا، ۱۵۱/۳؛ مقریزی، ۳۶۳/۱). این اثر به صراحت و به طور قطع از روایت نسوی در خصوص کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها پیروی می‌کنند.

۴۰. سمرقندی، ۲۵۶-۲۵۷.

۴۱. حسینی، ۲۰۸.

### روایتی دیگر از سرانجام جلال‌الدین

اما در این میان، روایتی دیگر در خصوص سرنوشت جلال‌الدین وجود دارد که مورد توجه و ملاحظه پژوهشگران قرار نگرفته است. این روایت کشته شدن جلال‌الدین را به مغول منسوب می‌دارد؛ به عبارتی دیگر کشته شدن جلال‌الدین به دست کسانی روی داده است که همواره زنده بودن او را مزاحم و مانعی بزرگ برای گسترش و تثبیت سلطه خود در ممالک مفتوحه می‌دانستند و پس از سال ۶۲۸ هـ تا چند دهه همواره از خبر زنده بودن او نگران بودند.<sup>۴۲</sup>

نخستین کس که از کشته شدن جلال‌الدین در درگیری با مغولان خبر داده، زکریای قزوینی است؛ چنان‌که پیش از این هم اشاره شد، وی می‌نویسد: در سال ۶۲۷ هـ سلطان از پیش لشکر تاتار به آمد گریخت. مغولان او را تعقیب و در پای باروی شهر درمیانش گرفتند «و فی تلک الواقعة قُتِلَ جلالُ الدین خوارزمشاه...».<sup>۴۳</sup>

عبدالرحمن بن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ هـ) نیز این روایت را پذیرفته است. وی اثر تاریخی خود را به صورت پیش نویس در سال ۷۷۹ هـ و نسخه نهایی آن را در سال ۷۹۹ هـ در فاصله‌ای بسیار دور از محل این رویداد، به پایان رسانده و بدین سان در نسبت با این رویداد مورخی متأخر محسوب می‌شود.<sup>۴۴</sup> بنابراین روایت او در مقایسه با مورخان چون نسوی، جوینی و دیگر مورخان مذکور، از اعتبار تاریخی کمتری برخوردار است؛ اما اثر تاریخی او، یعنی العبر، جایگاه متمایز و متفاوتی در مقایسه با دیگر مورخان مسلمان سلف خود دارد و علی‌رغم تأخر او نسبت به رویداد، می‌توان به روایت‌های او از جمله در

۴۲. جوینی در ذکر احوال چین تمور می‌نویسد: «با آوازه سلطان جلال‌الدین مردم هنوز در پنداشتی بودند و بدان سبب امور آن طرف [یعنی خراسان] قرار نمی‌پذیرفت» (۲۱۹/۲-۲۲۰).

۴۳. آثار البلاد، متن عربی، ۴۹۲.

۴۴. رحیم لو، ۴۵۳/۳-۴۵۲؛ با این حساب وی حدود ۱۵۰ تا ۱۷۰ سال از خبر کشته شدن سلطان جلال‌الدین در سال ۶۲۸ هـ فاصله زمانی دارد.

خصوص سرانجام جلال‌الدین\_ اعتنای بیشتری نمود.<sup>۴۵</sup> وی در روایتی موجز از سرنوشت جلال‌الدین می‌نویسد: «مغول‌ها به آذربایجان لشکر کشیدند و بر جلال‌الدین پیروز شدند و او را در سال ۶۲۸ هـ به قتل رساندند»،<sup>۴۶</sup> اما منبع استنادی او چیست؟ گفته می‌شود که ابن خلدون روایت‌های خود را در خصوص رویدادهای سلسله خوارزمشاهیان و به‌ویژه جلال‌الدین و حمله مغول از ابن اثیر،<sup>۴۷</sup> شهاب‌الدین نسوی و شهاب‌الدین ابن فضل‌الله عمری (وفات ۷۴۹ هـ) گرفته است؛<sup>۴۸</sup> اما با بررسی محتوای روایات مورخان اخیر چنین حاصل می‌شود که ابن خلدون در خصوص سرانجام جلال‌الدین از مورخان اخیر سخنی اقتباس و نقل نکرده است. روایت‌های ابن اثیر و نسوی پیش‌تر بررسی شد و تفاوت آنها با روایت اخیر روشن است؛ اما روایت عمری در خصوص جلال‌الدین نیز که در مسالک الابصار فی ممالک الامصار ذکر شده، همان مضمون روایت نسوی و کشته شدن جلال‌الدین به دست گُردها است.<sup>۴۹</sup> پس چگونه ابن خلدون به این نتیجه رسیده که جلال‌الدین بایست به دست مغول‌ها کشته شده باشد؟ از مراجعه به منابع تاریخی در دسترس او نمی‌توان سرچشمه روایی او را به دست آورد؛ از این رو، می‌توان حدس زد وی برخلاف مورخان پیشین از «وقایع‌نگاری» فاصله گرفته و وصول به این نظر، حاصل تحقیق، تفحص، مقابله و تأمل وی در روایت‌های موجود و نیز تعمق در جریان این رویداد بوده است.<sup>۵۰</sup>

۴۵. در خصوص جایگاه ممتاز و مورد توجه ابن خلدون به عنوان مورخ، متفکر و نظریه‌پرداز، آثار متعددی منتشر شده؛ برای نمونه بنگرید: Talebi, 3/828-831.

۴۶. ابن خلدون، ۴۱۱/۵؛ قس: روایت زکریای قزوینی، ۴۹۲ (همین مقاله).

۴۷. برخی حتی مدعی تأثیرپذیری ابن خلدون در بخش‌های نظری مقدمه از ابن اثیر است (سالاری شادی، ۵۲-۷۶).

۴۸. فیشل، ۳۸۴.

۴۹. عمری، ۲۸۸/۲۷-۲۸۹.

۵۰. نک. فیشل، ۳۸۳.

به سخنی دیگر، روایت ابن خلدون درباره سرانجام جلال‌الدین بر پایه خوانش انتقادی وی از رویدادهای منتهی به سال ۶۲۸ هـ بوده است و از نظر وی کشته شدن او به دست مغولان که در جریان تعقیب و گریز وی بودند، قطعیت دارد و این گزینه را بر روایت‌های نسوی، العمری و ابن اثیر که پیش‌روی داشته ترجیح داده است؛ زیرا از نگاه تحلیلی او بر تاریخ، با انگیزه مغول‌ها در کشتن جلال‌الدین به منظور خلاص یافتن از او، همسویی دارد. اما محل تأمل است که چرا محققان به روایت و تفسیر ابن خلدون به عنوان خبری محتمل اعتنا نکرده و دست‌کم به بررسی آن نپرداخته‌اند.

#### نتیجه

بررسی درستی یا نادرستی گزارش «کشته شدن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به دست کردان» موضوع این پژوهش است. شهاب‌الدین محمد نسوی خَزَنَدَزی، منشی و رئیس دیوان انشای جلال‌الدین خوارزمشاه، نخستین کس است که در کتاب سیرة السلطان جلال‌الدین مَنگُکُرنی متعرض این خبر شده و به نظر می‌رسد، با اعتماد به جایگاه و منصب او نزد جلال‌الدین، تنی چند از مورخان پس از او، چون حمدالله مستوفی، شمس‌الدین ذهبی، ابوالفدا و مقریزی، این روایت را از او اخذ و نقل کرده باشند؛ بسیاری از مورخان و محققان متأخر نیز ظاهراً بی‌آنکه درصدد مراجعه و مقایسه این خبر با منابع اصیل و معتبر مقارن با این رویداد برآیند آن را پذیرفته‌اند، چندان که شهرت یافته است؛ و حال آن‌که در آثار کسانی چون ابن اثیر و زجاجی که در همان ایام می‌زیسته‌اند، این خبر گزارش نشده است و تنها با تعبیری نظیر «مفقود الخبر» و «کس ندانست به کجا رفت» از او و سرانجام او یاد کرده‌اند. آن‌چه درستی خبر نسوی را دست‌خوش تردید می‌سازد، عدم تأیید آن از سوی مورخانی چون جوینی، رشیدالدین فضل‌الله، ابن عبری و ... در چند دهه بعد است و نقل روایات محتمل و بدیل دیگری، مانند کشته شدن او به دست تاتار یا زنده ماندن و پیوستن وی به زمره عارفان.



## کتابشناسی

- آرین نیا، احمد، «جلال‌الدین خوارزمشاه»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۱۸، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی تاریخ، ج ۱۲، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵ م.
- همو، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۳۳، تهران، علمی، ۱۳۷۱ ش.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر، تحقیق خلیل شحادة، ج ۵، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ هـ.
- ابن عبری، تاریخ مختصرالدول، به تصحیح عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية فی التاریخ، به تصحیح انیس طباع و عبدالفتاح محمد الحلو، ج ۱۳، بیروت، مکتبة المعارف، ۱۴۱۱ هـ.
- ابن واصل، تاریخ ایوبیان، به تصحیح حسنین محمد ربیع، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
- ابی الفدا، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، ج ۳، قاهرة، الحسينية المصرية، ۱۳۲۵ هـ.
- اشپولر، برتولد، مغولان در تاریخ، ترجمه عبدالرسول خیراندیش، تهران، آباد بوم، ۱۳۸۹ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران، نامک، ۱۳۷۶ ش.
- همو، تاریخ ایران پس از اسلام، تهران، نامک، ۱۳۸۰ ش.
- بناکتی، داود بن محمد، روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، به تصحیح جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
- بهرامی نیا، امید، تاریخ کردن منطقه جزیره از ۴۴۷ تا ۶۵۶ ق، تهران، احسان، ۱۳۸۶ ش.
- بیات، عزیزالله، تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ش.
- بیانی، شیرین، دین و دولت در عهد مغول، ج ۱، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ ش.
- همو، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، سمت، ۱۳۷۹ ش.
- بیضاوی، نظام الدین، نظام التواریخ، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۸۲ ش.
- جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، ج ۲، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- حسن‌زاده، اسماعیل، تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۲ ش.

- همو، «خوارزمشاهیان»، تاریخ جامع ایران، ج ۹، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۴ ش.
- حسینی، میرک، ریاض الفردوس خانی، به تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۵ ش.
- حکیم زجاجی، همایون نامه یا تاریخ منظوم حکیم زجاجی، به تصحیح علی پیرنیا، ج ۲، تهران، نشر آثار، ۱۳۸۳ ش.
- دستغیب، عبدالعلی، هجوم اردوی مغول به ایران، تهران، علم، ۱۳۶۷ ش.
- ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ اسلام، به تصحیح بشار عواد معروف، شیخ شعیب الارنؤوط و صالح مهدی عباس، ج ۲۷، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ هـ.
- رجب زاده، هاشم، «چنگیزیان»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۹، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- رحیم لو، یوسف، «ابن خلدون»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۳، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعراء، به تصحیح فاطمه علاقه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
- سالاری شادی، علی، «تأثیر ابن خلدون از ابن اثیر»، مطالعات تاریخ فرهنگی، س اول، ش ۱۱، بهار ۱۳۹۱.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
- شرفی، محبوبه، «جلال‌الدین خوارزمشاه»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۱۰، تهران، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۳ ش.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران، فردوس، ۱۳۶۹ ش.
- عمری، شهاب‌الدین ابن فضل‌الله، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، به تصحیح مصطفی مسلم و دیگران، ج ۲۷، ابوظبی، المجمع الثقافی، ۱۴۲۴ هـ.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، به تصحیح حسن نراقی، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳ ش.
- فیشل، والتر، «منابع ابن خلدون برای تاریخ مغول و تاتار»، ترجمه محسن جعفری مذهب، آینه میراث، س ۵، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶.

- قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۸ م.
- همو، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
- قزوینی، عبداللطیف، لب التواریخ، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- کاتوزیان، همایون، ایرانیان، دوران باستان تا دوره باستان، ترجمه حسین شهیدی، تهران، مرکز، ۱۳۹۱ ش.
- گروسه، رنه، امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- همو، ظفرنامه، به تصحیح پروانه نیک طبع، ج ۶، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۸ ش.
- مشکور، محمد جواد، تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه، تهران، اشراقی، ۱۳۷۵ ش.
- مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۱ ش.
- مقربزی، احمد بن علی، السلوک لمعرفة دول الملوک، محمد عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ.
- نسوی، شهاب‌الدین، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، به تصحیح محمد ناصح، تهران، انجمن ادبی ایران، ۱۳۲۴ ش.
- همو، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- وصاف، عبدالله بن فضل الله، تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار، به تصحیح محمد مهدی اصفهانی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۸ هـ.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳ ش.
- یزدی، شرف‌الدین، ظفرنامه، به تصحیح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

Atwood, Christopher P., *Encyclopedia of Mongolia and the Mongol Empire*, New York, Facts on File, Inc, 2004.

Bosworth, C., E., "Jalāl- Al -Din Kwārazm Šāh Mengubirni", *Encyclopedia Iranica*, Vol.VIII, New York, Encyclopedia Iranica foundation, 2007, pp.404-405.

- Boyle, J., A., "Dynastic and Political History of the Il-khans", *The Cambridge History of Iran*, Vol.5, edited by j. A. Boyle, Cambridge, Cambridge University Press, 1968, pp.303-421.
- Idem, "Djalal al Din Khwarazm Shah", *Encyclopedia of Islam*, vol II, Leiden, Brill, 1965), pp.392-393.
- Browne, Edward Granville, *A Literary History of Persia*, Vol.II, Cambridge, Cambridge University Press, 1965.
- Jackson, P., "Al-Nasawi", *Encyclopedia of Islam*, Vol.VII, Leiden & New York, Brill, 1993, pp.973-974.
- Idem, "Jalāl al-Dīn, the Mongols, and the Khwarazmian Conquest of the Panjāb and Sind", Iran, 1990, Vol. 28, pp.45-54.
- Malcolm, Sir John, *History of Persia from the most early to the Present Time*, Vol.I, London, John Murray, 1829.
- Richards, D., S., "Ebn Atir", *Encyclopedia Iranica*, vol.VIII, Costa Mesa, Mazda, 1998, p.671.
- Sanders, J., J., *The History of the Mongol Conquests*, Philadelphia, university of Pennsylvania Press, 1971.
- Spuler, Bertold, *Die Mongolen in Iran*, Berlin, Akademie-verlag, 1968.
- Idem, *History of the Mongols Based on Eastern and Western Account of the Thirteenth and Fourteenth Centuries*, translated by Helga and Stuart Drummond, Berkeley and Los Angeles, University of California press, 1972.
- Sykes, Sir Percy, *Persia*, Oxford, Clarendon press, 1922.
- Talebi, M., "Ibn Khaldun", *Encyclopedia of Islam*, Vol III, Leiden & New York, Brill, 1986, pp.825-831.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۷۵-۱۰۰

## یاجوج و ماجوج: تحولات شناختی مسلمانان درباره زیستگاه آنان تا دوره مغول<sup>۱</sup>

مدرس سعیدی<sup>۲</sup>

عضو هیأت علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ایران

مصطفی جرفی<sup>۳</sup>

دانشجوی ایرانشناسی تاریخی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

### چکیده

داستان قوم یاجوج و ماجوج و خروج فرجامین و هولناک آنان، در سنت دینی اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد، از این رو جغرافی‌نویسان و مورخان مسلمان نیز تمایل داشتند که مکان و موقعیت این قوم را که بر اساس روایت‌های دینی در بخشی از این جهان مسکن دارند، به دست دهند. در این میان، متغیر اوضاع و شرایط تاریخی در مکان‌یابی یاجوج و ماجوج از اهمیت بسیار برخوردار بود. در پژوهش حاضر با استفاده از روش تاریخی-تحلیلی و از طریق بازخوانی و برآورد اطلاعات منابع پیش و پس از حمله مغول، نحوه تأثیرگذاری مؤلفه‌های تاریخی و فرهنگی دوره مغول بر پندار مسلمانان درباره موقعیت جغرافیایی یاجوج و ماجوج بررسی شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هرچند اغلب منابع تا پیش از حمله مغول، مکان زندگی یاجوج و ماجوج را منطبق بر زیست‌بوم اصلی قوم مغول در نظر می‌گرفتند، در دوره پس از حمله مغول، به سبب افزایش دانش جغرافیایی مسلمانان، این دو از هم تفکیک شدند و سرزمین یاجوج و ماجوج در مناطق دورتر و ناشناخته آن‌سوی زیست‌بوم مغولان مکان‌یابی گردید.

**کلیدواژه‌ها:** یاجوج و ماجوج، مغول، سنت جغرافیایی، سَدِّذَوَالْقَرْنَيْن.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۶

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): m.seidi2009@gmail.com

۳. رایانامه: mostafa.jorfi@gmail.com

## مقدمه

در قرآن کریم در روایتی راجع به پادشاهی صالح به نام «ذوالقرنین» آمده است که او پس از تسلط بر اقصی نقاط جهان، سدی در برابر غارت و تاخت و تاز قومی به نام «یاجوج و ماجوج» در مرزهای قلمرو خود با آنها بنا کرده بوده است. هرچند مقدر بوده که این سد، به مدت طولانی بشریت را از شر یاجوج و ماجوج حفظ کند، اما، طبق آیات قرآن روزی راه این قوم گشوده و آنها از هر سو بر مردمان سرازیر خواهند شد. روایت این داستان در قرآن سبب شد که مسلمانان به یاجوج و ماجوج به عنوان واقعیتهای مسلم و غیر قابل انکار بنگرند و از این رو در صدد باشند تا این قوم را در میان اقوام جهان اطرافشان بازشناسی و محل سکونتشان را معین کنند. این گرایش نزد مورخان و جغرافی نویسان مسلمان انعکاس روشنی یافت؛ به گونه ای که در آثارشان همواره بخشی از جهان را سرزمین یاجوج و ماجوج معرفی می کردند. با این حال یاجوج و ماجوج در سنت اسلامی به صورت قومی ناشناخته، رازآلود و در عین حال دهشتناک به نمایش درآمده اند؛ گویی که تهدید آنها همواره بر سر بشریت و جهان اسلام سایه افکننده بوده است. همین تصور و تلقی سبب شد تا شرایط و اوضاع عینی و تاریخی زمانه، همواره در تعیین موقعیت جغرافیایی سرزمین یاجوج و ماجوج مؤثر باشد و در دوره های مختلف، پندار مسلمانان درباره موقعیت مکانی این قوم تحت تأثیر وقایع و رویدادهای تاریخی، دست خوش تغییر گردد. در این میان حمله مغول که از لحاظ ابعاد کشتار و ویرانی و پیامدهای سیاسی و اجتماعی، در تاریخ اسلام بی سابقه بود، در فهم موضوع یاجوج و ماجوج در نزد مسلمانان، اهمیتی ویژه یافت، به ویژه از آن جهت که در فرهنگ اسلامی همواره تمایل زیادی به تطبیق وقایع بزرگ و بی سابقه با نشانه های آخرالزمانی وجود داشته است.

پژوهش حاضر با جست و جو در منابع تاریخی، جغرافیایی و دینی اسلامی، در پی پاسخ به این پرسش است که آیا پس از مواجهه مسلمانان با مغولان، گرایش جدی و نیرومندی مبنی بر انطباق یاجوج و ماجوج و سرزمین آنها با قوم و سرزمین مغول شکل

گرفته است یا نه؟ و در صورت منفی بودن پاسخ می‌کوشد تا از طریق بازخوانی اهم آثار نویسندگان مسلمان پیش و پس از حمله مغول، ماهیت و چگونگی تأثیرگذاری شرایط سیاسی و فرهنگی دوره مغول را بر تصور مسلمانان از موقعیت یاجوج و ماجوج روشن سازد.

پژوهش‌های زیادی به زبان‌های مختلف در باره قوم یاجوج و ماجوج انجام گرفته است. در زبان‌های فرنگی، بیشتر پژوهش‌ها، بر شناساندن قوم یاجوج و ماجوج بر اساس متون اغلب یهودی و مسیحی متمرکز است. در برخی از این آثار کوشش شده است که رابطه یاجوج و ماجوج مذکور در متون و روایت‌های دینی با برخی اقوام واقعی و تاریخی بررسی شود. برای نمونه می‌توان به پژوهش‌هایی از آلدرز و میلز، اشاره کرد که در آنها به یاجوج و ماجوج در کتاب حزقیال تورات و پیوند این قوم با اقوام واقعی سده‌های پیش از میلاد پرداخته شده است.<sup>۴</sup> برخی نیز به منشأ روایت‌هایی پرداخته‌اند که در عالم مسیحی شایع بوده و بر اساس آن اسکندر همان پادشاهی دانسته می‌شد که سدی در مقابل قوم یاجوج و ماجوج بنا کرد. در پژوهش دیگری با عنوان «یاجوج و ماجوج در منابع نخستین سریانی و اسلامی»<sup>۵</sup> به چگونگی انتقال روایت‌های مبنی بر پیوند میان اسکندر و سد یاجوج و ماجوج از طریق نوشته‌های سریانی به مسلمانان، و انطباق اسکندر با ذوالقرنین پرداخته شده است؛ اما مسأله پژوهش حاضر یعنی چگونگی تأثیرگذاری حمله مغول بر تصور مسلمانان از یاجوج و ماجوج، در هیچ یک از این آثار مورد توجه نبوده است؛ هم‌چنین در زبان فارسی و عربی، پژوهش قابل توجهی در مورد یاجوج و ماجوج انجام نگرفته است. برخی از آثار موجود، بیشتر زمینه کلامی دارند و هدف آنها معرفی قوم یاجوج و ماجوج بر اساس آیات و روایات است.<sup>۶</sup> برخی نیز در ادامه سنت پیشینیان کوشیده‌اند یاجوج و ماجوج

---

4. Alders, J.G., 20-50; Mills, T.J., 75-105.

5. Donzel, 158-215.

۶. برای مثال نک. طباطبائی، ۳۵۰-۳۷۰.

مذکور در روایت‌های دینی را با اقوام تاریخی از جمله مغولان تطبیق دهند،<sup>۷</sup> اما در پژوهش حاضر، تحول ذهنیت جمعی مسلمانان در مورد یاجوج ماجوج که در آثار تاریخی و جغرافیایی، انعکاس یافته، مورد توجه است.

### یاجوج و ماجوج در سنت دینی

داستان قوم یاجوج و ماجوج از عناصر مشترک ادیان آسمانی یهودیت، مسیحیت و اسلام به شمار می‌رود. در سفر پیدایش تورات، "ماگوک" از پسران یافث است که هرکدام منشأ و نیای اقوامی معرفی شده‌اند.<sup>۸</sup> در زمان حزقیال نبی (سده ششم قبل از میلاد) گوگ و ماگوک<sup>۹</sup>، به عنوان اقوامی بدوی و جنگجو معرفی می‌شدند که مسکن آنها در مناطق به دور از تمدن شمال قرار داشت و در آخرالزمان، خداوند خشم و غضب خود را با فراخواندن آنها برای نابودی بشر، به نمایش می‌گذارد.<sup>۱۰</sup> در «مکاشفات یوحنا» در عهد جدید نیز از خروج آنها در آخرالزمان یاد شده است.<sup>۱۱</sup> در قرآن کریم نیز از پادشاهی خداپرست به نام ذوالقرنین یاد شده که بنا به درخواست مردمان سدی در برابر تعدی آنان می‌سازد؛<sup>۱۲</sup> اما این سد روزی می‌شکافد و این قوم از هر سو بر سر مردمان سرازیر می‌شوند.<sup>۱۳</sup>

پس از قرآن، حدیث دومین منبع دینی مهم برای مسلمانان به شمار می‌رود که در آن موضوع یاجوج و ماجوج و مسأله خروج فرجامین آنها به تفصیل بیشتری بیان گردیده است. هم‌چنین تفاسیر مختلفی از آیات قرآن، نقل شده که در آنها صفات و ویژگی‌های یاجوج و

۷. نک. طنطاوی، ۶۲۴-۶۳۷.

8. The Torath, Genesis, chp, 10/2.

9. Gog-Magog

10. Ezekiel, 38/1-32.

برای آگاهی بیشتر در خصوص قوم یاجوج و ماجوج در کتاب حزقیال تورات، نک. Tooman, 38-39.

11. The book of Revelation, chp, 20/7-8.

۱۲. سوره کهف، آیات ۹۹-۸۳.

۱۳. سوره انبیاء، آیه ۹۶.



مأجوج، کیفیت خروج و زمان خروج آنها مطرح است؛ اما روی هم رفته روایت‌های فوق در این نکته که خروج و تهاجم این قوم بسیار هولناک و خوف‌انگیز خواهد بود، متفق‌اند.<sup>۱۴</sup> احادیث و روایات به اجماع، خروج یأجوج و مأجوج را از نشانه‌ها و مقدمات آخرالزمان می‌دانند<sup>۱۵</sup> و اغلب آنها زمان خروجشان را پس از «ظهور دجال» و «هبوط عیسی»، دانسته‌اند.<sup>۱۶</sup>

### شاخصه‌های دخیل در تعیین مکان سکونت یأجوج و مأجوج

در باور عامه مسلمانان، یأجوج و مأجوج، اقوام و مردمانی مادی و واقعی بوده‌اند که تاکنون هم در بخش‌هایی از زمین زندگی می‌کنند. هر چند که خروج آنها پدیده‌ای مربوط به آینده دانسته می‌شد، اعتقاد بر این بود که آنها در مناطقی از زمین و در پشت سدی که ذکر آن در متون دینی رفته است، به سر می‌برده‌اند. از این رو در آثار جغرافی‌نویسان مسلمان در کنار معرفی سرزمین‌ها و مناطق مختلف جهان، جایگاه ثابتی هم به معرفی این دو قوم و سرزمین آنها اختصاص داده شده است. افزون بر اینها، در منابع، صفات و ویژگی‌های مختلفی هم بدانان نسبت داده شده است. این صفات و ویژگی‌ها هرچند مبهم، آشفتگی و تا حدی متناقض‌اند، مجموع و برآیند آنها دو شاخصه اصلی به دست می‌دهد که در تعیین مکان یأجوج و مأجوج نزد مورخان و جغرافی‌نویسان مسلمان، تأثیر گذاشته است.

### الف) رازآلود و ناشناخته بودن

تصویری که منابع از یأجوج و مأجوج به دست داده‌اند، در حد فاصلی بین موجوداتی انسانی و انسان‌نما در نوسان است. بر اساس روایت‌هایی که بر تصویر شبه انسانی یأجوج و

۱۴. نک. مسلم، ۲۲۵۰/۴؛ ترمذی، ۵۱۰/۴؛ طبری، ۱۰۹/۱۸، ۵۲۶.

۱۵. نک. ابی‌داود، ۳۹۴/۲؛ مسلم، ۲۲۵۰/۴؛ نسائی، ۲۰۹/۱۰؛ طبری، ۲۶۰/۱۲؛ قرطبی، ۱۳۰/۱۶.

۱۶. نک. ابی‌داود، ۳۹۴/۲؛ ترمذی، ۵۱۰/۴؛ طبری، ۲۶۰/۱۲؛ قرطبی، ۱۳۰/۱۶؛ ابن‌فقیه، ۵۹۴.

مأجوج تأکید دارند، این قوم بر خلاف سایر مردمان از نسل مشترک آدم و حوا نیستند، بلکه از نطفه آدم به وجود آمده‌اند که هنگام احتلام او بر روی خاک افتاده است.<sup>۱۷</sup> در بسیاری از روایت‌هایی که به ویژگی‌های ظاهری یأجوج و مأجوج اشاره می‌کنند، جنبه شبه‌انسانی آنها در مقابل جنبه انسانی برجسته شده است. بر اساس این توصیفات، یأجوج و مأجوج قومی انسان‌نما هستند که در پست‌ترین مراتب معیشت به سر می‌برند؛<sup>۱۸</sup> آنها لباس ندارند و مانند حیوانات در منظرعام به هم می‌آمیزند، دین مشخصی ندارند و خدا را نمی‌پرستند و خوراک آنها از دانه‌هایی که در کوه‌ها می‌روید، تأمین می‌شود.<sup>۱۹</sup> هم‌چنین قامت آنها به اندازه نصف یک انسان معمولی است و به جای انگشت، مانند درندگان چنگال‌های تیز دارند.<sup>۲۰</sup>

ابن خردادبه که منشأ بسیاری از گزارش‌های بعد از خود در مورد یأجوج و مأجوج است، نوشته تا آن زمان کسی افرادی از یأجوج و مأجوج را از نزدیک ندیده است، اما کسانی که یک نوبت، چند تن از آنها را از دور دیده‌اند، گفته‌اند که قامت آنها به اندازه یک وجب و نیم به نظر می‌رسد؛<sup>۲۱</sup> این در حالی است که در روایات دیگر، آنها را بسیار بلند قامت انگاشته‌اند.<sup>۲۲</sup> محمد بن نجیب بکران، جغرافیا نویس اوایل قرن هفتم هجری، یأجوج و مأجوج را به قرینه چین و ماچین به دو گروه تقسیم کرده است که یأجوج در کنار سد و مأجوج به دور از سد زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۲۳</sup> با وجود این برخی منابع یأجوج و مأجوج را به

۱۷. نک. ابی‌داود، ۳۹/۴؛ طبری، ۵۲۷/۱۸-۵۲۶؛ دانی، ۱۲۱۱/۶.

۱۸. ابی‌داود، ج ۳۹/۴؛ نسائی، ۱۸۶/۱۰؛ بلعمی، ۴۹۲/۱؛ ابن فقیه، ۵۹.

۱۹. نسائی، ۱۸۶/۱۰؛ طبری، ۵۲۷/۱۸؛ بلعمی، ۴۹۳/۱-۴۹۲؛ ابن فقیه، ۵۹۴.

۲۰. رازی، ۴۹۹/۲۱؛ قزوینی، ۳۹۱.

۲۱. ابن خردادبه، ۱۶۸؛ بسنجید با: مقدسی، ۳۶۵-۳۶۲؛ ابن فقیه، ۶۰۰-۵۹۶.

۲۲. مروزی، ۵۹۲/۲؛ طبری، ۱۱۱/۱۸؛ قرطبی، ۵۷/۱۱.

۲۳. بکران، ۱۱۲.

بیش از چهل امت با صفات، ظاهر، زبان و رؤسای متفاوت، تقسیم کرده‌اند و گفته‌اند که برخی از آنها از هم‌نوعان خود تغذیه می‌کنند.<sup>۲۴</sup>

در مقابل گزارش‌هایی که یاجوج و ماجوج را همانند موجوداتی انسان‌نما تصویر کرده‌اند، روایت‌هایی نیز وجود دارند که به آنها جنبه انسانی می‌دهند. بر این اساس، این قوم از نسل یافث بن نوح و همانند سایر نوع بشر از فرزندان مشترک آدم و حوا هستند.<sup>۲۵</sup> در روایتی که منشأ آن به عبدالله بن عمرو بن عاص می‌رسد، موجودات عالم به ملائک و جن و انس تقسیم می‌شوند و یاجوج و ماجوج در ردیف انس قرار می‌گیرند.<sup>۲۶</sup> در میان جغرافی‌نویسان مسلمان، یاجوج و ماجوج نزد ابن حوقل بیشتر از دیگران، جنبه انسانی و واقعی دارند. به گفته وی بازرگانان خوارزمی با یاجوج و ماجوج در ارتباط تجاری بوده‌اند و برخی از محصولات آنها را به مناطق دور دست انتقال می‌داده‌اند.<sup>۲۷</sup>

روی هم‌رفته نوسان تصویر یاجوج و ماجوج در میانه انسان و انسان‌نما، منعکس‌کننده یک شاخصه اصلی است و آن مبهم و راز آلود بودن آنهاست. این تصویر رازآلود و مبهم، عامل مهمی در تعیین مکان سکونت یاجوج و ماجوج در منابع اسلامی بوده است، زیرا سبب بروز گرایشی می‌شد که سرزمین این قوم را با مناطقی تطبیق دهند که اطلاعات جغرافیایی مسلمانان در مورد آنها مبهم و اندک بود.

### ب) مطرح بودن به عنوان کانون بالقوه خطر

یاجوج و ماجوج در یهودیت، مسیحیت و اسلام به عنوان نیروهای مرموز و دهشتناکی مطرح بوده‌اند و منبع خطری جدی و واقعی برای جامعه مؤمنان محسوب می‌شده‌اند. بر

۲۴. دانی، ۱۰۸۹/۵؛ قرطبی، ۵۷/۱۱.

۲۵. نک. یعقوبی، ۱۶/۱؛ طبری، ۵۲۷/۱۸؛ دانی، ۱۲۱۱/۶.

۲۶. طبری، ۴۲۴/۱۸؛ ابن عساکر، ۴۶۲/۴۶.

۲۷. ابن حوقل، ۱۵/۱؛ قس. Bosworth, 11/232.

اساس کتاب حزقیال نبی آنان لشکریان بی‌شمار، تهاجمی، شیطان‌صفت و در عین حال فائق و ظفرمندی هستند که با خدا و مؤمنان دشمنی می‌ورزند و در نهایت وسیله خشم و غضب خداوند قرار گرفته، از دورترین نقاط شمال مانند صاعقه بر سر نوع بشر نازل می‌شوند.<sup>۲۸</sup> در سنت اسلامی نیز هرچند باور آن بوده که به واسطه بنای سد توسط ذوالقرنین، شر یاجوج و ماجوج برای مدتی از سر بشر کوتاه شده، اما در نهایت وعده خروج و قتل عام مردم به دست آنها نیز داده شده است.<sup>۲۹</sup> شواهد و قرائنی در دست است که نشان می‌دهد برای مسلمانان چند قرن نخستین اسلام تا چه اندازه خطر یاجوج و ماجوج، خطری واقعی و جدی تلقی می‌شده است. بر اساس برخی از احادیث و روایات که به طور وسیعی در آثار تاریخی و جغرافیایی هم انعکاس یافته،<sup>۳۰</sup> یاجوج و ماجوج از زمان حیات پیامبر تلاش خود را برای شکافتن سد آغاز کرده بودند.<sup>۳۱</sup> ابو هریره از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است که هر روز هزاران تن از یاجوج و ماجوج برای شکافتن سد و باز کردن راه خود تلاش می‌کنند و در پایان روز تنها اندکی با شکافتن سد فاصله دارند؛ اما از آنجا که از به کار بردن لفظ «ان-شاءالله» ابا دارند، فردای آن روز، سد به همان وضع نخست بر می‌گردد.<sup>۳۲</sup> احساس بیم از یاجوج و ماجوج تا جایی بود که در قرن سوم هجری یکی از خلفای بنی عباس هنگامی که در خواب دید رخنه‌ای در سد پیدا شده است، هیاتی را مامور کرد تا با سفر به مناطقی که گمان می‌رفت سد در آنجا واقع شده است، صحت و سقم این امر را جویا شود.<sup>۳۳</sup> برخی

28. Ezekiel, 38/1-23.

۲۹. مسلم، ۴/۲۲۵۰؛ ترمذی، ۴/۵۱۰؛ بلعمی، ۱/۴۹۴.

30. Ibid.80.

۳۱. احمد بن حنبل، ۱۶/۲۶۹.

۳۲. احمد بن حنبل، همانجا؛ طبری، ۱۸/۱۰۹.

۳۳. ابن خردادبه، ۱۶۳.

این ماجرا و خط سیر هیات اعزامی خلیفه را بازتاب نگرانی‌هایی دانسته‌اند که از جانب آن مناطق احساس می‌شده است.<sup>۳۴</sup>

مطرح بودن یاجوج و ماجوج به عنوان منبع بالقوه خطر نیز عامل مهمی در تعیین مکان این قوم نزد مسلمانان بوده است. گرایش مذکور در ادیان و فرهنگ‌های پیش از اسلام هم سابقه داشته. یهودیت و مسیحیت نیز یاجوج و ماجوج را با «کانون‌های خطر» بالقوه برای خود، مطابقت می‌دادند. برای حزقیال، آنها اقوام بدوی بی نام و نشانی در شمال بوده‌اند؛<sup>۳۵</sup> و مسیحیان قرن پنجم و ششم میلادی آنها را با دشمنان عینی و واقعی مانند هون‌ها و هپتال‌ها تطبیق می‌دادند.<sup>۳۶</sup> مسلمانان نیز هنگامی که در پی مکان‌یابی یاجوج و ماجوج مذکور در سنت دینی خود بر می‌آمدند، به «کانون‌های تهدید» عصر خود نظر داشتند.

### موقعیت مکانی یاجوج و ماجوج در آثار پیش از حمله مغول

منابع اسلامی پیش از حمله مغول مکان‌های مختلفی را جایگاه یاجوج و ماجوج دانسته‌اند و در این زمینه تأثیر دو شاخصه پیش گفته، یعنی مبهم و ناشناخته بودن و مطرح بودن به عنوان کانون تهدید، قابل مشاهده است. این بدان معناست که در دوره‌های مختلف و بسته به شرایط عینی و تاریخی، سرزمین‌هایی که به طور هم‌زمان واجد دو شاخصه یاد شده بوده‌اند، به عنوان محل زندگی این دو قوم معرفی می‌شدند. در برخی از این گزارش‌ها یاجوج و ماجوج به طور مبهمی با دیلمیان انطباق داده شده‌اند<sup>۳۷</sup> و این بدان جهت بود که دیلمیان در قرن اول و دوم هجری و قبل از آن که اسلام به میان آنها راه یابد، دشمنانی سهمناک برای مسلمانان به شمار می‌رفتند؛ زیرا راه بردن به سرزمین‌های کوهستانی، مرطوب و رازآلود آنها

---

34. Donzel & Schmidt, 207.

35. Ezekiel, 38 / 1-23.

36. Ibid, 82.

۳۷. مقدسی، البدء و التاريخ، ۲/۲۰۵؛ رازی، ۴۹۹/۲۱.

امری غیر ممکن می نمود. از این گذشته دیلمیان طی قرن اول و دوم هجری به طور مکرر از مناطق خود به سرزمین‌های تحت تصرف مسلمانان حمله می‌کردند و همین حمله‌ها مسلمانان را مجبور به تعبیه رباط‌های دفاعی مرزی، به ویژه در قزوین کرده بود.<sup>۳۸</sup> یکی از نویسندگان مسلمان پس از نقل باوری که در آن یاجوج و ماجوج با دیلمیان [و ترکان] مطابقت داده شده‌اند، افزوده است که «این چیزی است که دل‌ها از پذیرفتن آن سر باز نمی‌زند».<sup>۳۹</sup> هم‌چنین در آثار جغرافی‌نویسان مسلمان، مناطق و سرزمین‌های مختلف دیگری از جمله سرزمین‌های ورای اندلس،<sup>۴۰</sup> سرزمین خزران در شمال منطقه دربند،<sup>۴۱</sup> یا مناطق ماورای سرزمین خزران<sup>۴۲</sup> و حتی ایرانیان و خراسانی‌ها،<sup>۴۳</sup> با یاجوج و ماجوج تطبیق داده شده‌اند و این تصور با توجه به دو شاخصه ناشناخته و مبهم بودن و درک مسلمانان از «کانون‌های تهدید» در دوره‌های مختلف، قابل تبیین و تفسیر است.

اما دست‌کم از قرن سوم و چهارم هجری به بعد، مهم‌ترین «کانون تهدید» برای جهان اسلام، در جانب شمال شرقی و ثغور ماوراءالنهر دانسته می‌شد. اقوام صحراگرد و جنگجویی که در این مناطق زندگی می‌کردند و تحت عنوان کلی «ترک» شناخته می‌شدند، از گذشته بسیار دور همواره تهدیدی جدی برای ساکنان یکجانشین این مناطق محسوب می‌شدند و خاطره آن در روایت‌های جنگ‌های ایران و توران در اذهان باقی مانده بود.<sup>۴۴</sup> در دوره ساسانی نیز ترکان بارها مرزهای شمال شرقی این حکومت را مورد تهاجم قرار دادند و مسلمانان در مقام وارثان حکومت ساسانی در این مناطق، از همان ابتدا با این کانون تهدید

۳۸. بلاذری، ۳۱۷-۳۱۳؛ یاقوت حموی، ۳۴۴/۴-۳۴۲؛ ابن اثیر، ۴/۶۰.

۳۹. مقدسی، البدء و التاريخ، ۲/۲۰۵؛ بسنجید با: ترجمه فارسی، ۱/۳۹۴.

۴۰. مقدسی، ۳۶۵، ۴۶.

۴۱. همو، ۴۶.

۴۲. ابن فقیه، ۵۹؛ بکری، ۱/۴۵۵.

43. Ibid, 84.

۴۴. قرشی، ۲۶۹.

دست به گریبان شدند. انعکاس این رویدادها میان مسلمانان در باور شایعی قابل مشاهده است که بر طبق آن، ترکان و یاجوج و ماجوج، از تباری مشترک دانسته می‌شدند. بر اساس این باور گفته می‌شد که یاجوج و ماجوج از فرزندان «یافت بن نوح» هستند<sup>۴۵</sup> و در برخی روایت‌ها او را با لقب پدر ترک‌ها می‌خواندند.<sup>۴۶</sup> طبری ضمن نقل روایتی که در آن یافت، پدر ترکان و یاجوج و ماجوج معرفی شده، افزوده است که ترکان و یاجوج و ماجوج بنی اعمام همدیگرند.<sup>۴۷</sup> البته در اظهار این که یاجوج و ماجوج و ترکان تبار مشترکی دارند، این نکته نیز نهفته است که آنان ضمن اینکه در صفات و ویژگی‌هایی اشتراک دارند، دارای هویت جداگانه‌ای هستند. به نظر می‌رسد گرایش به تمایز قائل شدن بین ترک‌ها و یاجوج و ماجوج در نتیجه افزایش مراوده مسلمانان با آنها و مهم‌تر از آن در نتیجه فرایند مسلمان شدن و ادغام ترکان در جامعه اسلامی پدید آمده است. در این خصوص روایتی وجود دارد که ترکان را یکی از قبایل یاجوج و ماجوج دانسته است که در این سوی سد جا مانده‌اند و دلیل نام‌گذاری آنها به «ترک» هم ترک آنها در این سوی سد بوده است.<sup>۴۸</sup> هم‌چنین در روایت دیگری دلیل این که ذوالقرنین اجازه داد که ترک‌ها در این سوی سد بمانند، ایمان آوردن آنها به خدا بوده است.<sup>۴۹</sup> برخی نیز ترک‌ها را همان قومی دانسته‌اند که از دست جور و فساد یاجوج و ماجوج به ذوالقرنین شکایت بردند.<sup>۵۰</sup>

به هر رو، در اغلب منابع اسلامی، ترکان مستقیماً با یاجوج و ماجوج انطباق داده نشده‌اند، بلکه طایفه‌ای از جنس و تبار یاجوج و ماجوج انگاشته شده‌اند که در مجاورت و همسایگی آنها زندگی می‌کرده‌اند. این اطلاع، زمینه لازم برای تعیین مکان سکونت یاجوج

۴۵. ابن سلیمان، ۴/۴۵۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱/۲۱۰.

۴۶. شافعی، ۳/۱۶۷؛ زمخشری، ۴/۵۰.

۴۷. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱/۲۰۱.

۴۸. قرطبی، ۱۱/۵۸؛ ابن فقیه، ۴/۵۹۴؛ ابن وصیف شاه، ۱۹۴.

۴۹. ابن سلیمان، ۳/۵۲؛ قرطبی، ۱۱/۵۸.

۵۰. ابن سلیمان، ۳/۵۲؛ زهری، ۳/۱۳۳.

و مأجوج در ورای سرزمین‌های ترکان را فراهم می‌ساخت. در این نواحی مردمان زردپوست جنگجویی زندگی می‌کردند که مسلمانان در مورد آنها اطلاعات اندک و مبهمی داشتند و مساکن آنها نیز در جهت شمال شرق سرزمین‌های اسلامی واقع بود که در طول تاریخ همواره به عنوان یک «کانون تهدید» عمده به‌شمار می‌رفت.<sup>۵۱</sup> از این رو سرزمین‌های مذکور از شاخصه‌های لازم برای اینکه با سرزمین یأجوج و مأجوج انطباق داده شوند، برخوردار بود. در بسیاری از آثار جغرافیایی اسلامی، سرزمین یأجوج و مأجوج، جایی در منتهی‌الیه شرقی مساکن ترکان معرفی شده است.<sup>۵۲</sup> بر اساس نوشته طبری، یأجوج و مأجوج در مشرق سرزمین‌های ترکان مقیم بودند<sup>۵۳</sup> و بیرونی نیز آنها را صنفی از «ترک‌های مشرقی» دانسته است.<sup>۵۴</sup> علاوه بر این، در منابع نشانی‌های دیگری هم برای سرزمین یأجوج و مأجوج ذکر شده است که کم و بیش به مناطق مشابهی، یعنی به سرزمین‌های وسیع و ناشناخته اقوام صحراگرد زردپوست و غیر مسلمان دلالت دارد؛ از جمله در برخی از منابع، موقعیت این قوم، در شمال چین<sup>۵۵</sup>، ماورای تبت<sup>۵۶</sup> یا در فاصله میان چین و سرزمین‌های ترکان<sup>۵۷</sup>، تعیین شده است. بر اساس باور دیگری هم که دینوری نقل کرده، ذوالقرنین سد یأجوج و مأجوج را پس از اتمام فتح چین - و آن طور که از روایت فهم می‌شود - در حدود این مملکت ساخته است.<sup>۵۸</sup> گمان می‌رود شنیده‌های مسلمانان از دیوار بزرگ چین به تطبیق آن با سد ذوالقرنین

۵۱. رازی، ۴۹۸/۲۱.

۵۲. ابن رسته، ۹۸؛ یعقوبی، ۱۶/۱؛ ابن فقیه، ۵۹۴؛ گردیزی، ۶۰۴.

۵۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۰۶/۱.

۵۴. بیرونی، ۴۸.

۵۵. اصطخری، ۸-۶؛ مقدسی، البدء و التاريخ، ۶۱/۴.

۵۶. بلعمی، ۴۹۰/۱.

۵۷. مقدسی، البدء و التاريخ، ۶۴/۴.

۵۸. دینوری، ۳۷.



و تطبیق اقوام جنگجویی که این دیوار برای ممانعت از تهاجم آنها به چین ساخته شده بود (مغولان)، با قوم یاجوج و ماجوج، کمک کرده باشد.

### حمله مغول و خروج یاجوج و ماجوج

منابع اسلامی تا پیش از قرن هفتم هجری هیچ آگاهی تاریخی و جغرافیایی روشنی در مورد سرزمین‌های وسیع و بی‌انتهایی که در مشرق ترکستان و شمال چین واقع است، و اقوام صحراگرد و جنگجویی که در این سرزمین‌ها زندگی می‌کردند، به دست نمی‌دهند و اطلاعات مبهم و اندکی درباره مغولان در بر دارند. دو لفظ مغول و تاتار (یا تتر) که بعدها به طور گسترده برای نامیدن این اقوام به کار رفت، اولی در دوره پیش از حمله مغول کاملاً برای منابع اسلامی ناشناخته بود<sup>۵۹</sup> و دومی نیز در چند مورد انگشت‌شمار و با مصادیق دیگری به کار رفته است؛<sup>۶۰</sup> در مقابل، منابع اسلامی هرگاه از سرزمین‌ها و مردمان واقع در شمال چین و مشرق ترکستان سخن گفته‌اند، به گونه‌ای مبهم به یاجوج و ماجوج اشاره کرده‌اند.

---

۵۹. ظاهراً عظاملک جوینی و جوزجانی در میان مؤلفان مسلمان نخستین کسانی‌اند که لفظ مغول/مُغُل را به کار برده‌اند. هردوی این نویسندگان در دوره حملات مغول می‌زیستند و آثار خود را سال‌ها پس از نخستین امواج حملات مغول و در اواسط قرن هفتم هجری به نگارش در آورده‌اند (در این باره نک. آشتیانی، ۴۸۵-۴۸۴؛ جوزجانی، جم).

۶۰. در منابع اسلامی پیش از حمله مغول در چند مورد محدود از تاتار یا تتر نام برده شده است. کتاب فارسی حدود العالم در قرن چهارم هجری، نخستین منبع اسلامی است که از تاتارها اسم می‌برد. مؤلف این اثر گفته است که تاتارها از قبایل تغزغز هستند (حدود العالم، ۷۶). مؤلف قابوسنامه هم بندگان تاتاری را از مقاوم‌ترین و بلاکش‌ترین غلامان شمرده است (عنصرالمعالی، ۱۱۴). گردیزی هم در گزارش خود در مورد کیماک (مردمی که بخش مهمی از یک اتحادیه قبیله‌ای ترک یا ترک شده در غرب سیبری ساکن و با مسلمانان در ارتباط تجاری بودند)، گفته که خاندان حاکم آنها از مهران تاتار هستند. قبیله تاتار یکی از هفت قبیله اصلی بود که اتحادیه مذکور را تشکیل می‌داد (نک. عنصرالمعالی، ۱۱۴؛ گردیزی، ۵۴۹).

مغولان ساکنان سرزمینی بودند که در سنت جغرافی نویسی اسلامی به طور معمول سرزمین یاجوج و ماجوج دانسته می‌شد؛ از این رو هنگامی که حملات ویرانگر آنها به جهان اسلام آغاز شد، زمینه‌های روانی و روایی زیادی برای تطبیق آن با واقعه آخر الزمانی «خروج یاجوج و ماجوج» وجود داشت. با این حال بررسی منابع اسلامی نشان می‌دهد که چنین گرایشی به طور جدی در میان مسلمانان مطرح نشده است. نویسندگان مسلمان و حتی افرادی چون جوزجانی، نسوی، ابن اثیر و یاقوت حموی، که با نخستین امواج دهشتناک یورش مغولان هم عصر بودند و حتی خود نیز در میان کسانی قرار داشتند که از مقابل مغولان گریخته بودند،<sup>۶۱</sup> در نوشته‌های خود مغولان را با قوم یاجوج و ماجوج تطبیق نداده‌اند و به طریق اولی واقعه حمله آنها را با مسأله آخرالزمانی و موعود «خروج یاجوج و ماجوج» یکی نینگاشته‌اند. عدم تمایل به تطبیق این دو مسأله، حتی در آنجا نیز که در چارچوب گرایشی غالب در فرهنگ اسلامی، واقعه مغول را پدیده‌ای مقدر یا آخر الزمانی دانسته‌اند، نیز مشهود است. جوزجانی که روایت‌های متعددی به نقل از پیامبر و بزرگان دین به منظور القای مقدر بودن و اجتناب‌ناپذیری حمله مغولان نقل کرده است،<sup>۶۲</sup> در هیچ‌جا آن را با خروج یاجوج و ماجوج پیوند نداده است. وی حتی با نقل حدیثی منسوب به پیامبر که بر اساس آن «خروج و فساد تُرک» مقدمه «خروج یاجوج و ماجوج» دانسته شده است، به طور تلویحی بین واقعه حمله مغول و داستان خروج یاجوج و ماجوج تفکیک قائل شده است.<sup>۶۳</sup> وی حمله مغول را به عنوان تحقق خروج ترک\_ و نه یاجوج و ماجوج\_ ملاحظه می‌کرده است.<sup>۶۴</sup> هم‌چنین ابن اثیر هم مانند جوزجانی میان واقعه مغول و خروج یاجوج و ماجوج تفکیک قائل شده و در مورد حمله مغول نوشته که پس از این، جهان تا زمان

۶۱. آشتیانی، ۴۸۴.

۶۲. جوزجانی، ۹۸/۲-۹۷، ۱۰۴، ۱۶۶.

۶۳. همو، ۹۳/۲.

۶۴. همو، ۱۲۴/۲، ۱۶۶، ۱۹۵، ۲۰۵.

انقراض، به جز حادثه یاجوج و ماجوج چیزی که با این واقعه قابل قیاس باشد، به خود نخواهد دید.<sup>۶۵</sup>

یکی دیگر از شواهد و قراین دال بر این که حمله مغول در آن دوره، متمایز از خروج یاجوج و ماجوج فهم می‌گردید، این نکته است که نویسندگان این دوره، مطالب اسلاف خود در مورد یاجوج و ماجوج و گزارش‌های خود را در مورد مغولان به صورت مجزا و در بخش جداگانه‌ای در آثار خود آورده‌اند. جوزجانی، ابن اثیر و یاقوت حموی که با حمله مغول معاصر بوده‌اند و گزارش این حملات را به تفصیل بیان کرده‌اند، مانند پیشینیان، بخشی از کتاب خود را به یاجوج و ماجوج اختصاص داده‌اند، بدون آن که هیچ گرایشی به تطبیق مغولان و یاجوج و ماجوج از خود نشان بدهند.<sup>۶۶</sup> به همین ترتیب برخی از نویسندگان نیز که در دوره بعد از هجوم‌های اولیه مغولان و در زمان ایلخانان یا بعد از آن زندگی می‌کرده‌اند، نوشته‌های متقدمان را در مورد یاجوج و ماجوج تکرار کرده<sup>۶۷</sup> یا از خروج آنان به مثابه واقعه‌ای که در آینده رخ خواهد داد، سخن به میان آورده‌اند.<sup>۶۸</sup> قزوینی در حالی که روایت‌های معمول را در مورد خروج یاجوج و ماجوج در آخرالزمان نقل کرده است، در جایی دیگر از حمله مغول به مثابه تحقق پیش‌بینی پیامبر در خروج ترکان سخن گفته است؛ بدین گونه نزد وی «حمله مغول» و «خروج یاجوج و ماجوج» کاملاً از هم تفکیک شده‌اند.<sup>۶۹</sup> درخور ذکر است که گاه برخی از نویسندگان این دوره برای نمایاندن درنده‌خویی و وحشی‌گری مغولان، آنها را به یاجوج و ماجوج تشبیه کرده‌اند.<sup>۷۰</sup> چنین

۶۵. ابن اثیر، ۳۵۹/۱۲.

۶۶. جوزجانی، ۱۵۰/۱-۱۴۹؛ ابن اثیر، ۲۸۶/۱؛ یاقوت حموی، ۳/۲، ۳۶۷، ۲۰۰-۱۹۷.

۶۷. بغدادی، ۶۹۹/۲؛ ابن وردی، ۴۴۶.

۶۸. شبانکاره‌ای، ۴۹/۱؛ ابن عبدالهادی مقدسی، ۱۰۰-۹۹؛ مقریزی، ۱۳۲/۲، ۱۰۵۷/۶.

۶۹. قزوینی، ۶۲۰-۶۱۸؛ بسنجید با: همو، آثار البلاد و اخبار العباد، ۵۸۱.

۷۰. نسوی، ۵۰.

گزارش‌هایی در عین حال تلویحاً بیانگر تفکیک قائل شدن میان مغولان و یاجوج و ماجوج نیز هست.

در پاسخ به این سؤال که چرا بررغم تمام زمینه‌های موجود، حمله مغول با باور آخرالزمانی خروج یاجوج و ماجوج تطبیق داده نشده، دلایل متعددی می‌توان ارائه کرد؛ از جمله این‌که در روایات دینی از سلسله‌ای از وقایع دیگر به عنوان پیش‌نیاز و مقدمه آخر الزمان، قبل از خروج یاجوج و ماجوج یاد شده که خروج یاجوج و ماجوج پیش از آنها امکان وقوع نداشته است. مطابق اکثر روایات، «خروج دجال» و «ظهور عیسی» باید پیش از خروج یاجوج و ماجوج به وقوع بپیوندد.<sup>۷۱</sup> لزوم وقوع این دو رویداد سبب گردید تا واقعه حمله مغول با روایات مربوط به خروج ترک تطبیق گردد و از خروج یاجوج و ماجوج متمایز شود. این روند با سپری شدن امواج اولیه حملات مغول نمود بیشتری یافت. مغولان در دوره‌های بعد و به‌ویژه پس از آن‌که شکست‌هایی را از برخی از قدرت‌های مسلمان متحمل شدند و هم‌چنین پس از آن‌که با مسلمان شدن در جامعه اسلامی جذب شدند، دیگر با یاجوج و ماجوج شکست‌ناپذیر و هولناک و رازآلود روایت‌ها، قابل تطبیق نبودند.

### تعیین مکان یاجوج و ماجوج پس از حمله مغول

حمله مغول علاوه بر پیامدهای متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تبعات مهم دیگری هم از جمله در حوزه دانسته‌های جغرافیایی مسلمانان داشته است. یکی از نخستین و مستقیم‌ترین مصادیق این پیامدها، افزایش آگاهی و اطلاع مسلمانان درباره قوم مغول و سرزمین‌های خاستگاه این قوم بود. از آن پس دو واژه مغول و تاتار به طور گسترده به قاموس واژگان مسلمانان وارد شد و برای نامیدن مهاجمانی به کار رفت که از مناطق دوردست و ناشناخته مشرق به سرزمین‌های اسلامی روی آورده بودند. در سال‌های بعد و در دوره

۷۱. ابی داود، ۳۹۴/۲؛ طبری، ۵۲۶/۱۸؛ قرطبی، ۱۳۰/۱۶؛ ابن فقیه، ۵۹۴؛ مقدسی، محمد بن طاهر، ۱۹۲/۲-

۱۹۱؛ ابن عربی، ۲۴۳.

استقرار حاکمیت مغولان، ایران و بخش بزرگی از سرزمین‌های اسلامی به صورت جزئی از جغرافیای سیاسی و اداری بسیار وسیعی درآمد که با قلمرو مغولان مرتبط بود. در این دوره بسیاری از مسلمانان به خدمت مغولان در آمدند و ارتباط مستمری میان سرزمین‌های اسلامی و «یورت» اصلی مغولان شکل گرفت. این ارتباط، نیز به نوبه خود افزایش اطلاعات مسلمانان از این سرزمین‌ها را به دنبال داشت تا جایی که برخی از نویسندگان مسلمان این دوره، اطلاعات قابل توجهی راجع به تاریخ، جغرافیا و حتی ساختارهای اجتماعی و سیاسی مغولان و سرزمین‌های آنها به دست داده‌اند؛ این در حالی است که این سرزمین‌ها در آثار پیش از مغول به طور معمول مکان زندگی یاجوج و مأجوج دانسته می‌شد. این فرآیند ما را به بازشناسی دوجریان متمایز در سنت جغرافیایی مسلمان در دوره پس از حمله مغول، درباره یاجوج و مأجوج رهنمون می‌سازد.

#### الف) تکرار روایات پیشین

در بسیاری از نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی پس از حمله مغول، مطالبی که به سنت جغرافی نویسان قبل از حمله مغول در مورد مکان و موقعیت سرزمین یاجوج و مأجوج آمده بود (مانند «شرق سرزمین ترکان» و «شمال چین»)، هم‌چنان تکرار شده است؛<sup>۷۲</sup> و حال آن‌که با افزایش اطلاعات جغرافیایی مسلمانان، سرزمین‌های مذکور، همانند دوره پیش از مغول ناشناخته بودند و از این رو، انطباق با سرزمین یاجوج و مأجوج نداشتند؛ برای نمونه ابوالفداء (متوفای ۷۳۲هـ) که بیش از یک قرن بعد از حمله مغول و مقارن اواخر دوره ایلخانان می‌زیسته، در ذکر حدود مملکت چین، همانند آثار پیش از حمله مغول نوشته که چین از شمال به سرزمین یاجوج و مأجوج و «سایر سرزمین‌های ناشناخته» منتهی می‌شود؛<sup>۷۳</sup> در حالی که همین نویسنده از قراقروم و سایر مناطق شمال چین که مسکن مغولان

۷۲. ابن وردی، ۱۲۹؛ بغدادی، ۶۹۹/۲.

۷۳. ابوالفداء، ۴۱۵.

بود، اطلاع داشته است.<sup>۷۴</sup> از طرف دیگر در برخی از آثار جغرافیایی و تاریخی دوره بعد از حمله مغول در نتیجه افزایش اطلاعات مسلمانان از مغولان و خاستگاه و سرزمین آنها، بخشی نیز با عنوان «بلاد تتر» آمده که در آنها اطلاعات کم و بیش واقعی و تاریخی در مورد سرزمین مغولان ارائه شده است. نکته شایان توجه آن که نشانی و موقعیتی که برای سرزمین یاجوج و ماجوج و «سرزمین تاتار» در این آثار ذکر شده، تا حد زیادی با یکدیگر هم‌پوشانی و به موقعیت مشابهی اشاره دارند. با توجه به این که تمایلی به تطبیق یاجوج و ماجوج بر مغولان در میان نبوده، به نظر می‌رسد این مؤلفان برای حل این تناقض نکوشیده‌اند؛ برای نمونه ابن اثیر موقعیت سرزمین تاتارها را در شمال چین، ابن فضل الله عمری در ماورای سرزمین خطا و حدود چین<sup>۷۵</sup> و شبانکاره‌ای در اقصای مشرق در جهت شمال،<sup>۷۶</sup> ذکر کرده است. این در حالی است که نویسنده اخیر خود نشانی مشابهی را که مانند آن در کتب متقدمان هم ذکر شده، برای سرزمین یاجوج و ماجوج ذکر کرده است.<sup>۷۷</sup> در مجموع، نویسندگان فوق نماینده جریانی هستند که بدون توجه به واقعیت‌های جدید دانسته شده درباره مغولان و افزایش اطلاعات از مناطق شمال چین، مطالب پیشین را درباره موقعیت یاجوج و ماجوج تکرار کرده‌اند؛ بدون آن که تناقض به وجود آمده را از طریق انطباق مغولان و یاجوج و ماجوج یا از طریق دیگر حل کنند.

۷۴. ابوالفداء، ۵۷۵.

۷۵. ۳۶۱/۱۲.

۷۶. ۲۱۴/۲۷.

۷۷. ۲۵۵/۲؛ نشانی‌هایی که شبانکاره‌ای از موقعیت سرزمین یاجوج و ماجوج به دست می‌دهد بدین گونه است: «... و آدمی آنجا نمی‌رود، و آن آخر بلاد شمال است و زمینی است متعلق به بحر ظلمات». «اقلیم ششم... از مشرق و موضع یاجوج و ماجوج درگیرد و به شمال خراسان بدرآید...»؛ اقلیم هفتم... از جانب یاجوج و ماجوج به شهرهای ترک بدر شود» (نک. شبانکاره‌ای، ۴۹/۱-۴۸).

## ب) تعیین مکان یاجوج و ماجوج در سرزمین‌های دورتر

این واقعیت که در بسیاری از نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی پس از حمله مغول، تحت عنوان بلاد تاتار یا عناوین مشابه، اطلاعات کم و بیش واقع‌گرایانه‌ای در مورد مغولان و سرزمین‌های آنها ارائه شده است، خود به تنهایی نشان می‌دهد که در اذهان نویسندگان آن دوره، مناطق مذکور که پیش از آن به طور مبهمی با نام سرزمین یاجوج و ماجوج معرفی می‌شدند، از آن متمایز گردیده است. اما این تمایز به عللی مانند غلبه میراث سنتی جغرافی نویسی قبل از حمله مغول و مرسوم بودن تکرار نوشته‌های پیشین، در بسیاری از این آثار منعکس نشده و نوعی تناقض به وجود آورده است. با این حال، این تناقض، در برخی دیگر از آثار این دوره با تصریح بر جدایی سرزمین مغولان و سرزمین یاجوج و ماجوج، یا تعیین سرزمین یاجوج و ماجوج در مناطق دورتر و ناشناخته‌تر، برطرف گردیده است. حمدالله مستوفی (متوفای ۷۵۰هـ) با اظهار اینکه یاجوج و ماجوج و مغولان فرزندان مشترک یکی از پسران یافث بن نوح به نام «میشک» اند،<sup>۷۸</sup> ضمن آن که برای آنها تبار مشترکی قائل شده بر هویت متمایز آنها نیز تأکید کرده است. بر اساس باوری نیز که ابن عربشاه منعکس کرده است، مغولان طایفه‌ای از یاجوج و ماجوج دانسته می‌شدند که در این سوی سد ذوالقرنین مانده‌اند.<sup>۷۹</sup> چنین باوری بیشتر در مورد ترکان مسلمان هم نقل شده بود و ما آن را انعکاس فرایند مسلمان شدن و خودی شدن ترکان دانستیم. انتقال مغولان به این سوی سد نیز نتیجه افزایش شناخت و آگاهی از سرزمین مغولان و منطبق ندانستن حمله مغول با واقعه آخرالزمانی خروج یاجوج و ماجوج و در عین حال به معنی احاله سرزمین یاجوج و ماجوج به مکان‌های ناشناخته و دورتری در ماورای سرزمین مغولان است. نخستین قرائن روشن از این تلاش در سفرنامه ابن بطوطه و اثری فارسی به نام هفت کشور یا صورالاقالیم که در نیمه قرن هشتم نوشته شده، به چشم می‌خورد. ابن بطوطه به طور جداگانه از «دیوار

۷۸. نک. حمدالله مستوفی، ۲۶.

۷۹. نک. ابن عربشاه، ۵۲۳.

بزرگ چین» و «سد یاجوج و ماجوج» سخن گفته، در حالی که خود، دیوار بزرگ چین را دیده بوده و با همین عنوان از آن یاد کرده است.<sup>۸۰</sup> همو در مورد سد یاجوج و ماجوج می-گوید: در مسیر راه سد یاجوج و ماجوج قبایل آدم خواری زندگی می کنند که مانع از آن هستند که کسی بتواند از سد بازدید کند.<sup>۸۱</sup> به گفته مؤلف هفت کشور نیز سرزمین مغولان پس از ختن قرار دارد؛<sup>۸۲</sup> وی از قومی که آنها را زرد قبیایان نامیده، در ورای سرزمین مغولان یاد کرده و گفته که پس از این قوم در جانب شمال، سد یاجوج و ماجوج واقع شده است؛<sup>۸۳</sup> و بدین گونه سرزمین یاجوج و ماجوج را به مکان های ناشناخته و دورتری حواله کرده است.

#### نتیجه

یاجوج و ماجوج در سنت دینی اسلامی همانند اقوام و مردمان یا موجودات رازآلود و خوف انگیزی به تصویر کشیده شده اند که در همین دنیا و در پشت سدی که ذوالقرنین برای ممانعت از تهاجم آنها به سایر مردم جهان بنا کرده است، به سر می برند. از این رو جغرافی-نویسان و مورخان مسلمان تمایل داشتند که در آثار خود ضمن معرفی قوم یاجوج و ماجوج، موقعیت مکانی آنها را نیز مشخص کنند. مشخص کردن محل سکونت یاجوج و ماجوج در وهله نخست تحت تأثیر صفات و ویژگی هایی بود که در سنت اسلامی برای این قوم ذکر می شد. مجموع و برآیند این مشخصات، یاجوج و ماجوج را به مثابه قومی رازآلود و مبهم تصویر می کرد که یک کانون بالقوه تهدید برای جهان اسلام بودند. بنابراین در دوره های مختلف تاریخی، محل زندگی قوم یاجوج و ماجوج در سرزمین هایی تصور می شد که به طور هم زمان از دو شاخصه فوق برخوردار بودند. اقوام و سرزمین های مختلفی، مانند

۸۰. ابن بطوطه، ۱۴۲/۴-۱۴۱.

۸۱. همو، ۱۳۹/۴.

۸۲. هفت کشور، ۵۲.

۸۳. همانجا، ۷۸.



دیلمیان، ترکان، خزران یا ساکنان سرزمین‌های ماورای اندلس \_ که هر یک در دوره‌ای واجد شاخصه‌های بالا بودند \_ با یاجوج و ماجوج تطبیق داده شده‌اند. اما با دگرگونی اوضاع و شرایط تاریخی که نتیجه جابه‌جایی کانون‌های تهدید، و افزایش آگاهی‌های جغرافیایی مسلمانان بود، پندار مسلمانان از موقعیت مکانی یاجوج و ماجوج نیز دچار تحول می‌شد. چنان‌که ترکان با ادغام در جامعه اسلامی از یاجوج و ماجوج متمایز گردیدند و سرزمین یاجوج و ماجوج در سرزمین‌های تا آن زمان ناشناخته ماورای ترکستان و شمال چین مکان-یابی گردید. سرزمین‌های مذکور که مسکن اقوام جنگجویی بود که بعدها مسلمانان آنها را با عنوان تاتار و مغول شناختند، در آن زمان به اندازه‌ای ناشناخته بود که محل زندگی یاجوج و ماجوج رازآلود و مبهم روایت‌های دینی دانسته می‌شد. هم‌چنین به علت وجود اقوام صحراگرد جنگجو در این مناطق که مسلمانان با تهدید هم‌تباران آنها آشنا بودند، عنصر «تهدید» نیز که آن را دیگر شاخصه مهم در مکان‌یابی یاجوج و ماجوج دانستیم، قابل تسری یافتن به سرزمین‌های مذکور بود.

در بیشتر منابع اسلامی پیش از حمله مغول، موقعیت سرزمین یاجوج و ماجوج در مناطق شمالی چین و شرق ترکستان دانسته شده است، با این حال هنگامی که مغولان با عنوان ساکنان مناطق مذکور، به جهان اسلام هجوم آوردند، مسلمانان حمله آنها را با خروج آخرازماتی یاجوج و ماجوج مطابقت ندادند. این طرز تلقی دلایل گوناگونی داشت؛ از جمله این‌که مطابق بیشتر روایات، خروج این قوم یک رشته وقایع مقدماتی دیگر داشت که تا آن زمان به وقوع نپیوسته بود. به‌علاوه پس از حمله مغولان، آگاهی جغرافیایی مسلمانان از سرزمین‌های آنها به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و در نتیجه مناطق سکونت آنان که پیشتر با عنوان مکان زندگی یاجوج و ماجوج معرفی می‌شد، با نام‌های واقعی و تاریخی، یعنی سرزمین تاتار یا مغول وارد سنت جغرافیایانویسی مسلمانان شد. این موضوع، با توجه به یکی نپنداشتن مغولان و یاجوج و ماجوج در سنت اسلامی، به معنی تفکیک و تمایز قائل شدن میان سرزمین مغولان و سرزمین یاجوج و ماجوج بود. اما در عمل در بسیاری از آثار

جغرافیایی بعد از حمله مغول، مطالب منابع پیش از حمله مغول در مورد سرزمین یاجوج و مأجوج که به موقعیت مشابهی دلالت می‌کرد، تکرار شده است؛ این در حالی است که در برخی دیگر از آثار این دوره در نتیجه افزایش شناخت از سرزمین مغولان و خارج شدن آن از حالت ناشناخته بودن و رازآلودگی، موقعیت یاجوج و مأجوج به صراحت از سرزمین مغولان تفکیک و متمایز شده و به سرزمین‌های دورتر و ناشناخته ماورای مغولستان احاله گردیده است.

### کتابشناسی

- آشتیانی، عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴ ش.
- ابن اثیر، عز الدین ابو الحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار الصادر، ۱۳۸۵ هـ.
- ابن بطوطة، محمد بن عبدالله، رحلة ابن بطوطة، تصحیح عبدالهادی تازی، ریاض، اکادیمیه المملکه المغربیه، ۱۴۱۷ هـ.
- ابن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، الطبعة الأولى، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ هـ.
- ابن حوقل، ابی القاسم بن حوقل النصیبی، صورة الارض، بیروت، دارصادر، ۱۹۳۸ م.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالک، بیروت، دار صادر، افسست لیدن، ۱۹۹۲ م.
- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، بیروت، دار صادر، ۱۸۹۲ م.
- ابن عبدالهادی المقدسی، محمد بن احمد، فضائل الشام، تصحیح عادل ابن سعد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ هـ.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد، فاکهه الخلفاء و مفاکهه الطرفاء، تصحیح ایمن عبدالجبار البحریری، قاهره، دار الافاق العربیه، ۱۴۲۱ هـ.
- ابن عربی، محیی الدین، محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار، تصحیح محمد عبدالکریم النمری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ هـ.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، ۸۰ جزء، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.

ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، مسالك الابصار فی ممالک الامصار، ۲۷ جزء، ابوظبی، المجمع الثقافي، ۱۴۲۴هـ.

ابن فقیه، احمد بن محمد، البلدان، تحقیق یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶هـ.  
ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، ۲ جزء، دار إحياء الکتب العربیة - فیصل عیسی البابی الحلبي.

ابن وردی، سراج الدین عمر بن مظفر، خريدة العجائب و فريدة الغرائب، تصحيح انور محمود زناتی، قاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۸هـ.

ابن وصيف شاه، ابراهيم، مختصر عجائب الدنيا، تحقیق سيد حسن كسروی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱هـ.

ابوالفداء، اسماعیل بن علی، تقويم البلدان، قاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، ۲۰۰۷م.  
ابی داود، سلیمان، مسند أبي داود الطيالسي، تحقیق الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي، الطبعة الاولى، ۴ جزء، مصر، دار هجر، ۱۴۱۹م.

اصطخري، ابراهيم بن محمد، مسالك الممالك، تصحيح احمد بن سهل ابوزيد، بیروت، دارصادر، ۱۹۲۷م.

بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن ابن عبدالحق، مرصد الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع، تصحيح علی محمد بجاوی، ۳ جزء، بیروت، دار الجليل، ۱۴۱۲هـ.

بکری، عبدالله بن عبدالعزیز، المسالك و الممالک، آدریان فان لیوفن و اندری فیری، ۲ جزء، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۲۲م.

بکران، محمد بن نجیب، جهان نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲ش.

بلعمی، ابوعلی، تاریخنامه طبری، تحقیق محمد روشن، تهران، سروش- البرز، ۱۳۷۸ش.  
بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، الآثار الباقیه عن قرون الخالیه، تصحيح: پرویز اذکایی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰ش.

ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق احمد محمد شاکر و محمد فؤاد عبد الباقي و ابراهيم عطوة عوض، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۹۵هـ.

جوزجانی، منهاج الدین سراج، طبقات ناصری، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.  
حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲ش.

- دانى، عثمان بن سعيد، السنن الواردة فى الفتن وغوائلها والساعة وأشراطها، تحقيق رضاء الله بن محمد إدريس المباركفورى، الطبعة الاولى، الرياض، دار العاصمة، ١٤١٦هـ.
- دينورى، ابوحنيفة احمد بن داود، اخبار الاطوال، تصحيح عبدالمنعم عامر و جمال الدين شيال، قم، منشورات الرضى، ١٣٦٨ش.
- زمخشري، أبو القاسم محمود، الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، تحقيق عبد الرزاق المهدي، ٤ جزء، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- زهري، ابوبكر عبدالله محمد ابن ابى بكر، الجغرافية، تحقيق: محمد حاج صادق، ترجمه حسين قرچانلو، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٨٢ش.
- شافعى، أبو الحسن على بن أحمد، الوسيط فى تفسير القرآن المجيد، تحقيق عادل أحمد عبد الموجود و آخرين، الطبعة الاولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ.
- شبانكاره اى، محمد بن على بن محمد، مجمع الانساب، تصحيح ميرهاشم محدث، تهران، امير كبير، ١٣٨١ش.
- طباخ، محمد راغب، ذوالقرنين و سد الصين من هو و اين هو، كويت، دار غراس، ١٤٢١هـ.
- طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تأويل القرآن، تحقيق احمد محمد شاكر، الطبعة الاولى، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٠هـ.
- همو، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربى، ١٣٨٧هـ.
- طنطاوى جوهرى، «أجوج و مأجوج همان تتر و مغول است»، ترجمه از الهلال، ارمغان، دوره چهاردهم، شماره ٩، آذر ١٣١٢ش.
- عنصرالمعالى، كيكاووس بن اسكندر، قابوس نامه، تحقيق غلامحسين يوسفى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٨٣ش.
- رازى، فخر الدين ابو عبدالله محمد، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، الطبعة الثالثة، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٠هـ.
- قرطبى، أبو عبد الله محمد، الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبى)، تحقيق أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، القاهرة، دار الكتب المصرية، ١٣٨٤هـ.
- قرشى، امان الله، ايران نامك، تهران، هرم، ١٣٨٠ش.
- قزوينى، زكريا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بيروت، دارصادر، ١٩٩٨م.

همو، زکریا بن محمد، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، تحقیق محمد بن یوسف قاضی،  
قاہرہ، مکتبۃ الثقافة الدینیة، ۲۰۰۶ م.

گردیزی، ابی سعید عبدالحی ابن ضحاک، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیاى کتاب،  
۱۳۶۳ ش.

مروزی، أبو عبد الله نعيم بن حماد، کتاب الفتن، تحقیق سمیر أمين الزهیری، الطبعة الاولى، القاہرہ،  
مکتبۃ التوحید، ۱۴۱۲ هـ.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.

مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث العربی.  
مقاتل بن سلیمان، ابوالحسن، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبد الله محمود شحاته، بیروت، دار إحياء  
التراث، ۱۴۲۳ هـ.

مقدسی، شمس الدین ابی عبد الله، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بیروت، دار صادر.

مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگه،  
۱۳۷۴ ش.

همو، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، بور سعید، مکتبۃ الثقافة الدینیة.

مقریزی، احمد بن علی، المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار، تصحیح ایمن فؤاد سید، لندن،  
مؤسسة الفرقان للتراث الاسلام، ۱۴۲۲ هـ.

هفت کشور یا صور الاقالیم، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۵۳ ش.

نسائی، ابو عبدالرحمن محمد، السنن الکبری، تحقیق حسن عبد المنعم شلبی، الطبعة الاولى، بیروت،  
مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ هـ.

نسوی، شهاب الدین محمد، نفثة المصدر، تصحیح امیرحسین یزدگردی، تهران، نشر ویراستار،  
۱۳۷۰ ش.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر.

Alders, J.G., *Gog en Magog in Ezechiël*. J.H. Kok, Kampen, 1951.

Bosworth, C.E., "YADJUDJ WA-MADJUDJ", *EI*<sup>2</sup>, edition, Leiden,  
Brill, 2002.

- Donzel, E., & Schmidt, A., *Gog and Magog in Early Syriac and Islamic Sources*, Brill's Inner Asian Library (vol.22), London, Brill, 2009.
- Ezekiel, edited by: Tell, S, Michigan, Baker books, 2009.
- Mills, T.J., *The Gog Pericope and the Book of Ezekiel*, PhD dissertation, Drew University, 1989.
- The Book of Revelation*, in Gree edited from Aneient Authorities edited by: Tregelles, S.P., New York, Cambridge University Press, 2009.
- The Torah, The Five Books of Moses, A New JPS Translation of The Holy Scriptures According to the Masoretic text*, 3d ed, Skokie, Illinois, Varda Books, 2001.
- Tooman, W.A., *Gog of Magog: Reuse of Scripture and Compositional Technique in Ezekiel*, Tubingen, Mohr Siebeck, 2001.
- Tregelles, S., P., *The Book of Revelation in Greek Edited from Ancient Authorities*, New York, Cambridge University Press, 2009.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۱۰۱-۱۲۰

## سفرنامه وُلنی و تأثیر آن در لشکرکشی ناپلئون بناپارت به مصر<sup>۱</sup>

سید کمال کشیک‌نویس<sup>۲</sup>

دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

عبدالله همتی گلیمان<sup>۳</sup>

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

### چکیده

گزارش سفر کنستانتین وُلنی به مصر و شام (۱۷۸۳-۱۷۸۵م)، یکی از سفرنامه‌های مشهور سده هجدهم است. وُلنی در این سفرنامه به‌ویژه در بخش مصر آن، آگاهی‌های مهمی در زمینه‌های گوناگون، از قبیل حاکمان مصر، آب و هوا، تجارت، معیشت مردم و... به دست داده است. مقاله حاضر پس از ارائه داده‌های سفرنامه وُلنی از مصر و تحلیل آنها، بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که اطلاعات این سفرنامه چه تأییراتی در لشکرکشی ناپلئون به مصر و عملکرد او در این سرزمین داشته است؟ به نظر می‌رسد که گزارش‌های وُلنی درباره مصر نسبت به اطلاعات سیاحان پیشین، جدیدتر و دقیق‌تر بوده، از این رو ناپلئون در لشکرکشی به مصر از آن به‌مثابه متن راهنما بهره برده باشد.

**کلیدواژه‌ها:** ناپلئون بناپارت، وُلنی، سفرنامه، مصر.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۲

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): k.razavi1985@gmail.com

۳. رایانامه: hemati@um.ac.ir

### مقدمه

مصر در زمان حمله ناپلئون، برای اروپایی‌ها شناخته شده بود؛ بسیاری از مسافران، حتی از دوران یونان و روم باستان، گزارش‌هایی از سفر خود منتشر کرده بودند. در اوایل سده هجدهم، سفرنامه‌نویسی بیش از پیش رواج یافت و گزارش‌های مسافرانی چون پل لوکاس،<sup>۴</sup> ریچارد پوکوکه،<sup>۵</sup> فردریک لودویگ نوردن،<sup>۶</sup> جیمز بروس،<sup>۷</sup> ریچارد دالتون،<sup>۸</sup> فرانسوا ولنی و دیگران،<sup>۹</sup> به مثابه اسناد و مدارک دست اول در تاریخ‌نگاری و دیگر زمینه‌های مرتبط با علم، قلمداد شد.

کنستانتین فرانسوا شاسبوف ولنی،<sup>۱۰</sup> به عنوان شخصیتی سیاسی در پایان سده هجدهم فرانسه و نویسنده‌ای تأثیرگذار بر جریان رومانسیسم سده نوزدهم، نظر پژوهشگران اروپایی را به خود جلب کرده است. آثار وی از منظر سیاسی و علمی بارها بررسی شده و درباره تأثیر وی بر سیاست<sup>۱۱</sup> و علم به‌ویژه دانش زبان‌شناسی<sup>۱۲</sup> آثار مستقلی نوشته شده است. سفرنامه وی و تأثیری که داده‌های این سفرنامه در جلب توجه ناپلئون به مصر داشته، از نظر پژوهشگران اروپایی نیز مغفول نمانده است. برای نمونه می‌توان به مقاله «شرق‌شناسی و ایدئولوژی: معرفی اسکندریه به قلم ولنی و دونون»<sup>۱۳</sup> «جنبه‌های علمی-فلسفی و

---

4. Paul Lukas

5. Richard Pococke

6. Fredrick Ludwig Norden

7. James Bruce

8. Richard Dalton

9. Siliotti, 37-79.

10. Constantin François de Chassebœuf, Comte de Volney.

11. Jean Gaulmier's *L'Ideologue Volney*, Slatkine Reprints, 1980; Gilbert Chinard, "Volney et L'Amerique", Johns Hopkins Press, 1923.

۱۲. فعالیت‌های ولنی در زمینه زبان‌شناسی به قدری مؤثر بوده که از ۱۸۰۳ جایزه‌ای به یادبود وی برای مطالعات

تطبیقی زبان‌شناسی طراحی شده است. نک. Leopld, vol.1a, p.83.

13. Sarga, 165-177.



پیامدهای جغرافیایی اثر ولنی»؛<sup>۱۴</sup> «مردی از [دوران] روشنگری در مواجهه با زبان‌های جنوب مدیترانه یا ولنی و روش الفبایی اش»<sup>۱۵</sup> اشاره کرد. در اندک زمانی پس از انتشار، این سفرنامه از زبان فرانسوی به زبان‌های گوناگون ترجمه شد. نخستین ترجمه آن به زبان انگلیسی در ۱۷۸۷ و ترجمه به آلمانی هم در سال بعد انتشار یافت. هم‌چنین از ۱۷۹۹ ترجمه‌هایی از این سفرنامه به زبان‌های هلندی و ایتالیایی در دسترس است. این سفرنامه دو بار به زبان عربی ترجمه شده است: نخست، ترجمه ادوارد بستانی<sup>۱۶</sup> (۱۹۴۹) و دیگری برگردان حبیب سیوفی که فقط بخش سوریه را ترجمه کرده است.<sup>۱۷</sup> این ترجمه‌ها از مراجع پژوهشگران عرب برای نگارش تاریخ محلی مصر و شام بوده است.<sup>۱۸</sup> در زبان فارسی تاکنون اثری مستقل درباره معرفی و بررسی آثار ولنی تدوین نشده و بیشتر بر اساس موضع‌گیری‌های ادوارد سعید در کتاب مشهورش شرق‌شناسی، به اشاراتی گذرا درباره ولنی و سفرنامه‌اش اکتفا شده است.<sup>۱۹</sup> سعید در این باره می‌گوید: «آنچه کمتر دانسته شده، وابستگی پیشین ناپلئون به سفرنامه‌ای است به مصر و شام که در ۱۷۸۷ منتشر شده است...؛ ولنی، فرانسوی زیرکی بود که به شرق نزدیک، چون مکانی برای تحقق اهداف استعماری

---

14. Raffaele Carbone, "Aspects philosophico-scientifiques et implications politiques des ouvrages géographiques de Volney (1757-1820)", This paper was presented at the Colóquio internacional Conhecimento e ciência colonial, Fábrica de Braço de Prata, Lisbon, 26th-29th November 2013.

15. Henri Besse, "Un homme des Lumières face aux langues du sud de la Méditerranée, ou Volney et sa méthode alfabétique", Documents pour l'histoire du français langue étrangère ou seconde [En ligne], 28/ 2002, mis en ligne le 31 janvier 2014, consulté le 01 octobre 2016.

۱۶. فولنی، س.ف.، ثلاثة أعوام في مصر و بلاد الشام، ترجمه إدوارد البستاني وزارة التربية الوطنية والفنون، بيروت، ۱۹۴۹م.

۱۷. همو، قسطنطين فرنسوا، سوريا و لبنان في القرن الثامن عشر، ترجمه حبیب السیوفی، صیدا، ۱۹۴۹م.

۱۸. نک. الحسنات، ۲، ۳۲، ۴۶۱ - ۴۷۴؛ مراد الدباغ، مصطفی، بلادنا فلسطين، دارالهدی، کفرقرع، ۱۹۹۱م.

۱۹. همتی گلپان، ۹۳.

فرانسه می‌نگریست».<sup>۲۰</sup>

### نگاهی گذرا به زندگی ولنی

ولنی<sup>۲۱</sup> (۱۷۵۷-۱۸۲۰)، مورخ، شرق‌شناس، فیلسوف، سیاستمدار فرانسوی و طرفدار الغای برده‌داری بود. وی در خانواده‌ای نجیب‌زاده در کراون<sup>۲۲</sup> به دنیا آمد. در ابتدا، وی عنوان خانوادگی پدرش بواژیر را داشت، ولی بعداً با ترکیب «ول» از آغاز نام ولتر و «نی» از آخر نام فرنی، عنوان ولنی را برای خود ساخت. ولنی تحصیلاتش را با مطالعه قانون آغاز کرد، اما چون به حرفه وکالت بر رغم محبوبیت فراگیر این شغل در آن روزگار علاقه‌ای نداشت، به مطالعه درباره زبان‌های کلاسیک روی آورد و کارش درباره «تاریخ هرودوت»، وی را به فرهنگستان کتیبه‌شناسی و زبان‌های باستانی فرانسه و حلقه پیرامون کلود آدرین هلوسیسوس<sup>۲۳</sup> کشاند. پس از آن ولنی با کسانی چون پی‌یر ژان ژرژ کابانیس<sup>۲۴</sup>، مارکی دو کندورسه<sup>۲۵</sup> و بنجامین فرانکلین<sup>۲۶</sup> رابطه دوستی برقرار کرد؛ گفته می‌شود ذهن عاری از تعصب فرانکلین به خصوص در زمینه اعتقادات مذهبی، بر ولنی تأثیر عمیقی گذاشت.<sup>۲۷</sup>

ولنی در نیمه سده هجدهم با توجه به وضع نابسامان امپراتوری عثمانی و شاید عوامل دیگر، تصمیم گرفت به شرق سفر کند. وی به مدت یک سال خود را برای این سفر آماده می‌کرد: او زبان عربی را در کالج سلطنتی نزد میکال آنژ آندره<sup>۲۸</sup> آموخت.<sup>۲۹</sup> هم‌چنین جلد

20. Said, 81.

21. Volney, C.-F. (Constantin-François).

22. Craon

23. Claude Adrien Helvétius (1715-1771).

24. Pierre Jean Georges Cabanis

25. Marquis de Condorcet

26. Benjamin Franklin

27. Hunt, 158-162.

28. Michel-Ange-André Le Roux Deshauterayesyes (1724-1795).

29. Pouillon, 969.

دوازدهم کتاب دوپویی، دین جهانی یا منشأ همه ادیان<sup>۳۰</sup> را خوانده و در تدوین سفرنامه‌اش هم از آن بهره برده بود؛<sup>۳۱</sup> هرچند از آن یاد نکرده است. او سرانجام در ماه‌های آخر ۱۷۸۲، با یک کوله‌پشتی، یک تفنگ و شش هزار پوند طلا که از پدرش به ارث برده بود، روانه مصر و سوریه شد؛ سرزمین‌هایی که در آن روزگار، مهد تفکرات مذهبی بود. او هفت ماه در مصر زیر سلطه عثمانی به سر برد. هم‌چنین به مدت دو سال در منطقه سوریه، لبنان و فلسطین امروزی، برای یادگیری زبان و فرهنگ و آداب عربی زندگی کرد. وی پس از بازگشت به فرانسه در ۱۷۸۵، یادداشت‌های خود را با عنوان «سفر به مصر و سوریه»، تنظیم و در ۱۷۸۷ منتشر کرد. در ۱۷۸۸ نیز کتابی با عنوان ملاحظاتی درباره نبرد ترکان و روس‌ها<sup>۳۲</sup> منتشر کرد. او پس از وقوع انقلاب فرانسه، به عضویت مجلس «املاک کل» و مجلس «مؤسسان ملی» در آمد. در سال ۱۷۹۱ مقاله‌ای در فلسفه تاریخ با عنوان «خرابه‌ها یا تأملاتی در انقلاب‌های امپراتوری‌ها»<sup>۳۳</sup> منتشر کرد که حاوی چشم‌اندازی است که در آن اتحاد نهایی همه ادیان را که ناظر بر معتبر دانستن حقیقت مشترک اساسی در همه آنهاست، پیش‌بینی کرده است. ولنی می‌خواست نظرات اقتصادی‌اش را در جزیره کورس<sup>۳۴</sup> اجرایی کند، از این رو در ۱۷۹۲ ملکی در آنجا خرید و به کشت محصولات گوناگون مشغول شد. او در پی پیروزی گروه ژاکوبین<sup>۳۵</sup> به زندان افتاد، اما از گیوتین جان سالم به‌در برد و برای مدتی معلم تاریخ در مدرسه تازه‌تأسیس «اکول نرمال»<sup>۳۶</sup> بود.

---

30. religion universelle ou l'origine de tous les cultes.

31. Thompson, 199.

32. Considérations sur la guerre des Turcs et de la Russie.

33. Les Ruines, ou méditations sur les révolutions des empires.

34. Corsica

35. Jacobin, Société des amis de la Constitution.

انجمن دوستدار قانون اساسی یا حزب ژاکوبین که در انقلاب کبیر فرانسه نقش مهمی داشتند (ماله، ۴۱۰).

36. L'École normale supérieure.

ولنی در ۱۷۹۵ عضو فرهنگستان فرانسه<sup>۳۷</sup> گردید و مطالعات شرقی را پی گرفت و با کمک الکساندر همیلتون، زبان‌شناس انگلیسی، به یادگیری زبان سانسکریت مشغول شد. هم‌چنین در اواخر همان سال سفری به ایالات متحده داشت؛ در آنجا ولنی از طرف دولت جان آدامز به جاسوسی برای فرانسه متهم شد؛ در نتیجه در ۱۷۹۷ او را به فرانسه بازگرداندند. وی نتایج این سفرش را در کتاب نمودار آب و هوا و خاک ایالات متحده<sup>۳۸</sup> در ۱۸۰۳ منتشر کرد. او در پاریس درگذشت و در گورستان لازشه<sup>۳۹</sup> به خاک سپرده شد.

باید یادآوری کرد مدت‌ها پیش از ولنی فرانسویان به قصد آشنایی با مصر به آنجا سفر کرده و اطلاعاتی از این سرزمین را به اروپا منتقل کرده بودند؛ از جمله پوستل که در ۱۵۳۴ به مصر سفر کرده و از آنجا به استانبول رفته و به مدت دو سال در باب عالی، سفیر فرانسه بود.<sup>۴۰</sup> از وی سفرنامه‌ای در وصف شهر قاهره در دست است.<sup>۴۱</sup> هم‌چنین دورریز<sup>۴۲</sup> به مدت یک سال (۱۶۳۰) امور کنسولی فرانسه در مصر را بر عهده داشته است.<sup>۴۳</sup>

ظاهراً ولنی کوشیده است از تکرار نظرات پیشینیان و هم‌عصران خود بپرهیزد و مطالب نادرست آنها را بر اساس مشاهدات خود، اصلاح کند؛<sup>۴۴</sup> مثلاً به نظرات ساواری،<sup>۴۵</sup> اشاره

---

37. Académie française

38. *A View of the Soil and Climate of the United States of America.*

39. Lachaise

۴۰. بدوی، ۱۳۵.

۴۱. عقیقی، ۱/۱۷۲.

42. Andre du Ryer (1580-1660).

۴۳. بدوی، ۳۲۷.

44. Volney, 1/5-6.

۴۵. کلود-اتی‌ین ساواری (Claude-Étienne Savary) خاورشناس فرانسوی و یکی از مترجمان قرآن به زبان فرانسوی است. او در ۲ اکتبر ۱۷۴۹ در شهر ویتزه فرانسه، به دنیا آمد و تحصیلاتش را در همان‌جا پی گرفت. در سال ۱۷۷۶ به مصر سفر کرد و این سفر تا سال ۱۷۸۱ به درازا انجامید و مدتی در اسکندریه، رشید و قاهره ماند و در همان‌جا بود که زیر نظر مسلمانان، ترجمه قرآن را آغاز کرد. به مدت دو سال نیز به یونان سفر کرد و در رودس و کاندیا ماند. ترجمه قرآن او در ۱۷۸۳ منتشر شد. وی در ۴ فوریه ۱۷۸۸ درگذشت. Michaud, 109.

کرده و برخی از تفاوت‌ها و نیز نواقص کار وی را برشمرده است.<sup>۴۶</sup> بیشتر خوانندگان سفرنامه ولنی از افسران عالی‌رتبه و دانشمندان همکار با ارتش فرانسه بوده‌اند،<sup>۴۷</sup> از همین رو، وی را «کریستف کلمب جدید» نامیده‌اند. ولنی با خوانشی دقیق از آثار پیشینیان، کوشیده تا توصیفی دقیق و روشن از مصر ارائه کند، به همین دلیل ده سال بعد در زمان حمله ناپلئون، اهمیت کار او مشخص شد؛ به‌ویژه بخش‌هایی از سفرنامه‌اش که به تشریح راه‌های تجاری سوریه و مصر و مختصات جغرافیایی و استراتژیک این مناطق پرداخته بود. آثار ولنی به‌ویژه سفرنامه‌اش، در شکل‌گیری جریان رمانتیسم نیز مؤثر بود؛<sup>۴۸</sup> کسانی چون شاتوبریان<sup>۴۹</sup> که از بنیان‌گذاران این جریان در فرانسه بود، در آثار خویش از ولنی اقتباس کرده‌اند.<sup>۵۰</sup> ژرارد نوروال<sup>۵۱</sup> از نویسندگان عصر رمانتیک، نیز تحت تأثیر ولنی، آثاری خلق کرد.<sup>۵۲</sup> جان لوئیس اسلین دو شرویلی<sup>۵۳</sup> نوشته است که پیش از عزیمت به مصر، برای آشنایی با آنجا، آثار ولنی را مطالعه کرده بوده است.<sup>۵۴</sup>

### ولنی و ناپلئون

ناپلئون که خود زاده گرس<sup>۵۵</sup> بود، از تحرکات ملی‌گرایانه کرسیان طرفداری می‌کرد و در آغاز از معترضان تصرف کرس توسط فرانسویان بود. او پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ به مدت دو سال از خدمت نظامی کناره‌گیری کرد و در این مدت در پاریس و کرس اقامت

---

46. Ibid, 19, 22.

47. Spieth, 49.

48. Pouillon, 553.

49. francois rene de chateaubriand (1768-1848).

50. Ibid, 203.

51. Gerard Nerval (1808-1855).

52. Ibid, 718.

53. Jean-louis asselin de cherville (1772-1822).

54. Ibid, 25.

55. La Corse

داشت. بناپارت پشتیبان مستقیم ژاکوبین‌ها بود و فرماندهی دسته‌ای از شبه‌نظامیان کرس را برعهده داشت. در همین زمان در ۱۷۹۴، با ولنی ملاقات کرد؛ در این برهه، ولنی از سفر شرق بازگشته و در کرس به اقدامات کشاورزی و آموزشی مشغول بود.<sup>۵۶</sup> ناپلئون در دورانی که در اکسن<sup>۵۷</sup> بود، سفرنامه ولنی را مطالعه کرده بود؛<sup>۵۸</sup> او بعدها در خاطرات روزانه‌اش در مصر، به بررسی دقیق مشاهدات ولنی در طول اقامتش در آنجا اشاره کرده و آنها را هوشمندانه توصیف کرده است.<sup>۵۹</sup> ولنی طرفدار ناپلئون بناپارت نبود، اما چونان بسیاری از لیبرال‌های متوسط، از خدمات نخستین امپراتوری فرانسه تأثیر پذیرفته بود. بر همین اساس در آثار او ردی از ادبیات ایدئولوژیک توجیه‌گرانه در تبیین و تفسیر امپریالیسم اروپا و نیز تهاجم ناپلئون به مصر را می‌توان بازجست. گفته شده نقشه مصر ولنی، از مهم‌ترین ابزارهای راهنمای ناپلئون بوده است.<sup>۶۰</sup>

ناپلئون پس از بررسی اوضاع نظامی، به این نتیجه رسید که نیروی دریایی فرانسه، توانایی مقابله با نیروی دریایی بریتانیا در کانال مانس را ندارد، به همین دلیل تصمیم گرفت از طریق تصرف مصر، به منافع اقتصادی بریتانیا به ویژه در هند ضربه بزند؛<sup>۶۱</sup> از این رو در ماه مه ۱۷۹۸ رهسپار مصر شد. یکی از جنبه‌های غیرمعمول حمله به مصر، گنجاندن تعداد زیادی از دانشمندان و محققان در کنار نیروهای نظامی فرانسه است. این هیأت همراه را برخی، نشانه تعهد ناپلئون به اصول روشنگری دانسته‌اند و عده‌ای دیگر آن را نوعی هنرنمایی تبلیغاتی به منظور افزایش قدرت وی تعبیر کرده‌اند. این هیأت ۱۶۷ نفری شامل گروهی مهندس، هنرمند، زمین‌شناس، ریاضیدان، شیمیدان، فیزیکدان، گیاه‌شناس و... از اعضای

56. Gaulmier, 253-254.

57. Auxonne

58. Asprey, 50.

59. Bonaparte, 3/25.

60. Cole, 45.

61. Roberts, 33.

کمیسیون علوم و هنرها<sup>۶۲</sup> بودند. هدف اصلی آنها کمک به ارتش فرانسه به ویژه برای باز کردن کانال سوئز، نقشه برداری از جاده‌ها و راه اندازی کارخانه‌هایی برای تأمین مواد غذایی بود.<sup>۶۳</sup>

ناپلئون و ارتش وی در اول ژوئیه به اسکندریه رسیدند. در ۲۱ ژوئیه نبرد اهرام بین فرانسویان از یک سو و ممالیک مصر و نیروهای امپراتوری عثمانی از سوی دیگر درگرفت که با پیروزی فرانسویان خاتمه یافت؛ اما در اول ماه اوت همان سال نیروی دریایی بریتانیا موفق شد در نبرد نیل به فرماندهی هوریشیو نلسون<sup>۶۴</sup> ضربه سنگینی به ناوگان فرانسه وارد کند.<sup>۶۵</sup> این شکست، رؤیای ناپلئون برای حضور قدرتمند در مصر را به چالش کشید. بعداً در اوایل ۱۷۹۹، ناپلئون نیروهای خود را به سمت دمشق راند و با ۱۳۰۰۰۰ سرباز تحت امر خود موفق شد شهرهای بندری عریش، غزه، یافا و حیفا را به تصرف درآورد. در این میان تصرف یافا بسیار بی‌رحمانه بود.<sup>۶۶</sup> به دلیل تلفاتی که در اثر بیماری به لشکر ناپلئون وارد شد، سپاه وی موفق به تصرف عکا نشد و در ماه مه به سوی مصر عقب نشست. از طرف دیگر، حکومت هیأت مدیره در پاریس هم که غرق در فساد و گرفتاری‌های داخلی خود بود، نمی‌توانست کمکی به ناپلئون برساند. ناپلئون سرانجام تصمیم گرفت به فرانسه باز گردد و پس از شکستن خط محاصره ناوگان جنگی انگلیس (اواخر اوت ۱۷۹۹) راهی فرانسه شد.<sup>۶۷</sup>

---

62. Commission des Sciences et des Arts, Established on 16 March 1798.

63. Erin, 342.

64. Horatio Nelson (1758-1805).

۶۵. جبرتی، ۴۱۰/۲.

66. McLynn, 179.

67. McLynn, 189; Roberts, xx; Dwyer, 442.

### تأثیر سفرنامه ولنی بر عملکرد فرانسویان در مصر

ولنی در سفرنامه خود کوشیده تا اطلاعاتی دقیق و گوناگون از مشاهدات و یافته‌هایش در مصر را ثبت و ضبط کند. اقامت هفت ماهه وی در این سرزمین بیشتر در دو شهر اسکندریه و قاهره بوده است. ولنی گزارش سفرش را با وصف اسکندریه آغاز کرده و در آن از تصاویری یاد کرده که درباره این شهر، در کتاب‌های دیگر دیده بوده است. او این تصاویر را با این توضیح که گویای واقعیت نیستند و نشانی از ظرافت و زیبایی در آنها نیست،<sup>۶۸</sup> مبهم و ناکارآمد می‌داند. ولنی در توصیف شهر قاهره نیز به معماری زیبای آن اشاره کرده و نقشه‌های نیبور را که در ۱۷۶۱ تهیه شده‌اند، به سبب تغییرات بعدی شهر قاهره نیازمند بازنگری دانسته است.<sup>۶۹</sup> هم‌چنین وی در شرح آثار به جای مانده از اهرام، به اختلاف اندازه آنها و گزارش‌های متفاوت مسافران درباره آنها اشاره کرده و توصیه کرده است تا کاری دقیق درباره سنجش ارتفاع آنها انجام شود.<sup>۷۰</sup> ظاهراً همین اشارات ولنی به تصاویر، تغییرات شهر قاهره و اختلاف نظر درباره ارتفاع اهرام، سبب شد تا ناپلئون تعداد زیادی از نقاشان، معماران و نقشه‌برداران را با خود همراه کند؛ از آن جمله می‌توان به افرادی چون چارلز لوئیس بالزاک،<sup>۷۱</sup> لوئیس الکساندر دو کورانسز<sup>۷۲</sup> و دومنیک تستوود<sup>۷۳</sup> اشاره کرد. ولنی بخشی از سفرنامه‌اش را به وضعیت فیزیکی مصر، رود نیل و پهنای جلگه و مشکلات متعدد آن اختصاص داده و به ناکامی بسیاری از دولت‌مردان در سامان دادن به این مشکلات اشاره کرده است.<sup>۷۴</sup> وی رود نیل و تنگه سوئز را در اقتصاد مصر مؤثر توصیف کرده و گفته

68. Volney, 4-17.

69. Ibid, 214-216.

70. Ibid, 192-194.

71. Charles-Louis Balzac, (۱۸۲۰-۱۷۵۲)، نقاش و معمار.

72. Louis Alexandre de Corancez, (۱۸۳۲-۱۷۷۰)، نقشه‌بردار.

73. Dominique Testevuide, (۱۷۹۸-۱۷۳۵)، مهندس جغرافیا.

74. Volney, 17-20.



است که گذر از این تنگه برای رسیدن به هند از مسیر دماغه امیدنیک بسیار کوتاه‌تر است؛<sup>۷۵</sup> با این حال وضع نابسامان و هزینه هنگفت به‌سازی آن که در حدود ۵۰۰۰۰۰۰ لیره است، مانع از بهره‌برداری بهینه از آن شده است. وی در جای‌جای گزارش خود به ضعف زیرساخت‌هایی مانند راه‌ها و بندها و پل‌های مصر و فقدان دانش مهندسی برای ساخت و ساز، اشاره کرده است.<sup>۷۶</sup> به نظر می‌رسد که ناپلئون بر اساس همین گزارش‌های راهبردی ولنی، بسیاری از متخصصان رشته‌های مختلف چون مهندسان راه‌سازی و پل‌سازی، مهندسان صنایع دریایی را با خود همراه کرد تا با توجه به اهمیت این آبراهه آن را تعمیر کنند و بتواند از راه‌های مصر برای اهداف سیاسی نظامی خویش استفاده کند. ولنی با توجه به مطالعاتی که پیش از سفر درباره مصر و سرزمین‌های عربی داشته به موضوعاتی که دیگر سیاحان اروپایی پیش از وی نیز به آنها توجه کرده بودند،<sup>۷۷</sup> مانند بادهای مصر و اثرات آنها اشاره کرده است؛ برای مثال ولنی با ذکر نام کارستن نیبور<sup>۷۸</sup> به نقل و بررسی گزارش‌های وی درباره بادهای پرداخته است. او درباره مهم‌ترین بادهایی که در گزارش‌های اروپاییان پیش از خود ذکر شده، اطلاعاتی به دست داده و معادل‌های محلی آنها را ثبت کرده است.<sup>۷۹</sup> ولنی با گزارش دقیقی که از آب و هوا و درجه حرارت نواحی مختلف مصر ارائه داده، این امکان را برای دیگر سیاحان فراهم آورده است تا برای سفر به این مناطق همه جوانب را در نظر داشته باشند. وی حتی به ساعاتی از روز که با احوال اروپاییان سازگار نیست؛ اشاره کرده است.<sup>۸۰</sup> به نظر می‌رسد توضیحات وی درباره وضع آب و هوا، در تعیین زمان حمله ناپلئون به مصر بی‌تأثیر نبوده است؛ جبرتی، مورخی که خود شاهد حضور فرانسویان در مصر بوده، برخاستن گرد و غبار و موج شدن رود نیل در روز حمله فرانسویان را از اسباب غلبه آنها بر

---

75. Ibid, 192.

76. Ibid, 203.

77. Ibid, 53.

78. Carsten Niebuhr (1733-1815).

79. Volney, 55.

80. Volney, 61-62.

مصریان ذکر کرده است.<sup>۸۱</sup>

ولنی وضع سیاسی مصر را بر اساس تنوع نژادی ساکنان آن یعنی عرب‌های روستایی، عرب‌های بدوی یا شبانان، قبطیان، ترکان و ممالیک تشریح کرده است. او در این بخش کوشیده به تفاوت‌های نژادی و منشأ هر نژاد و جمعیت آنها، وضع اشتغال آنها به پیشه‌های مختلف و نیز طبقات اجتماعی هر یک اشاره کند.<sup>۸۲</sup> براساس همین اطلاعات، باستان‌شناسانی که ناپلئون را همراهی می‌کردند، در پی بازیابی هویت مصریان اصیل برآمدند و با کشف مومیایی‌ها و آزمایش بر روی آنها به نظریاتی نیز رسیدند. هم‌چنین ولنی در سفرنامه‌اش به ظرایف فرهنگ عامه از جمله داستان‌هایی که مصریان درباره تاریخشان نقل می‌کنند و از آنها برای سرگرمی‌های شبانه خویش الهام می‌گیرند، توجه کرده است.<sup>۸۳</sup> گفته می‌شود این دست گزارش‌ها سبب شد تا ناپلئون، ادیبان، لغت‌شناسان و نویسندگانی چون آنتوان آرنو وینسنت،<sup>۸۴</sup> فرانسوا آگوست پارسوال<sup>۸۵</sup> و دومینیک ویوانت دنون<sup>۸۶</sup> و شماری نقاش را به همراه ببرد؛ جبرتی اظهار شگفتی کرده است که این نقاشان فرانسوی از هر چیز و حتی آدم‌ها، تصاویری می‌کشیدند.<sup>۸۷</sup>

ولنی بر اساس کتابخانه شرقی بارتلمی هربلو<sup>۸۸</sup>، به تاریخ مصر از زمان امپراطوری روم تا فتح اسلامی و سپس دوره‌های والیان اموی، عباسی، خلفای فاطمی و سلاطین ایوبی و مملوک به اختصار پرداخته است.<sup>۸۹</sup> در گزارش‌های جبرتی درباره هیأت همراه ناپلئون آمده است که آنها کتب فراوانی با خود به مصر آورده بودند که بخشی از آنها درباره تاریخ،

۸۱. جبرتی، ۱۸۹/۲.

82. Volney, 67-90.

83. Ibid, 69.

84. Antoine-Vincent Arnault (1766-1834).

85. François-Auguste Parseval-Grandmaison (1759-1834).

86. Dominique Vivant Denon (1747-1825).

۸۷. جبرتی، ۲۳۵/۲.

88. Barthélemy d'Herbelot de Molainville, (1625-1695).

89. Volney, 90-104.

به ویژه سیره پیامبر اسلام و تاریخ دیگر سرزمین‌های اسلامی بود. از نکات جالب توجه برای جبرتی مصور بودن این کتب بوده است.<sup>۹۰</sup> سپس ولنی در بخشی به سرگذشت علی بیگ، فرمانروای آن زمان مصر، پرداخته و اشاره کرده است که هم‌زمان با نگارش این بخش از سفرنامه، آقای ساواری هم جلدی جدید از سفرنامه مصر خود را منتشر کرده که می‌توان مطالب مشابهی را در آن یافت.<sup>۹۱</sup> گزارش ولنی حاکی از بی‌تدبیری علی بیگ برای مقابله با اوضاع بحرانی و نابسامانی بود که در آن زمان گریبان مصر را گرفته بود؛ جبرتی به هنگام شرح اقدامات علی بیگ، این وضع را تأیید کرده و اوضاع را چنان آشفته توصیف کرده که به نوشته او، حاکمان حتی از فرستادن جاسوسی برای کسب اطلاع از وضعیت ارتش فرانسه غافل شده بودند.<sup>۹۲</sup> در بخش‌های بعد، ولنی به موضوعاتی چون وضعیت لشکر مملوکی از نظر نوع لباس، خدمه، سلاح، آموزش و تمرین‌ها، هنرهای رزمی، انضباط و... پرداخته است؛ هم‌چنین وی به حکمرانان محلی مملوکی و وضعیت مردم به ویژه در قحطی‌های آخرین سال‌های قبل از سفرش به مصر توجه کرده است.<sup>۹۳</sup> بی‌گمان این گزارش‌ها در تجهیز لشکر ناپلئون مؤثر بوده است؛ زیرا ولنی در فصول بعد نیز از ضعف ارتش مصر به‌ویژه در مرزهای دریایی اطلاعاتی به دست داده است؛ مانند آن‌چه درباره گمرک دریایی نوشته و ذکر برخی جزئیات مهم، مثل این نکته که فقط منطقه جبیل و بترون را دارای تجهیزات مناسب دیده است.<sup>۹۴</sup> اطلاعات ولنی با آن‌چه جبرتی از نحوه ورود فرانسویان آورده و این‌که مصریان نتوانستند در برابر آنها مقاومت کنند، مطابقت می‌کند.<sup>۹۵</sup> وضع هنرها و پیشه‌ها، تجارت،

---

۹۰. جبرتی، ۲/۲۳۴.

91. Volney, 105.

۹۲. جبرتی، ۲/۱۸۲ و ۱۸۸.

93. Volney, 150-175.

94. Ibid, 262.

۹۵. جبرتی، ۲/۱۷۹-۱۸۱.

تأثیر تنگه سوئز در تجارت منطقه‌ای،<sup>۹۶</sup> چگونگی اخذ گمرکات و مالیات، به‌ویژه از تجار فرانسوی مقیم در قاهره، از دیگر موضوعاتی است که ولنی کوشیده جدیدترین اطلاعات را درباره آنها ثبت کند. این اطلاعات سبب شد تا فرانسویان با ورود به مصر و پس از تأسیس دیوانی برای آن، به تنظیم نحوه مالیات‌گیری بپردازند. بنا به گزارش جبرتی، آنها مالیات‌ها را در سه سطح تنظیم کردند و حداقلی را برای معافت از مالیات در نظر گرفتند که واکنش‌های متفاوتی در میان مصریان به دنبال داشت و برخی آن را پسندیدند.<sup>۹۷</sup> ولنی پس از شرحی درباره شهر قاهره و جمعیت آن، به وضعیت سلامت در مصر پرداخته و به بیماری‌های رایج چون کوری، آبله، جوش‌های پوستی و طاعون اشاره کرده است.<sup>۹۸</sup> ولنی می‌گوید اطباء مصری درباره این بیماری‌ها شناخت دقیقی ندارند و باید برای این مشکلات راه حلی اندیشید. شاید بر اساس همین اطلاعات، ناپلئون پزشکان و جراحانی را با خود همراه آورد تا به وسیله خدمات آنها بتواند در جامعه مصر نفوذ بیشتری کسب کند.<sup>۹۹</sup> هم‌چنین گفته می‌شود با توجه به آن که ولنی از پوشش گیاهی مصر و تنوع آنها سخن به میان آورده،<sup>۱۰۰</sup> ناپلئون تصمیم گرفت برای شناسایی این گیاهان، گیاه‌شناسانی را با خود به مصر بیاورد. ولنی برای نشان دادن اعتبار اطلاعاتش درباره مصر، در بخشی از سفرنامه‌اش با عنوان «آیا مصر کشور دلچسبی است؟» سعی کرده نشان دهد، گزارش‌های سیاحانی که پیش از وی به مصر سفر کرده بوده‌اند به‌گونه‌ای اغراق‌آمیز بوده است.<sup>۱۰۱</sup>

ولنی از طبقات جامعه مصر هم سخن به میان آورده و یادآور شده که طبقات محروم، به دلیل فقر، در اعتقادات مذهبی ضعیف شده‌اند؛ چنان‌که به نوشته او برخی از پرداخت

۹۶. جبرتی (۲۱۴/۲) از وابستگی حیات و آبادانی مصر به آب راه میان دریای سیاه و دریای سرخ سخن گفته است.

۹۷. جبرتی، ۲۱۸/۲.

98. Volney, 217-234.

99. Édouard, 368.

100. Volney, 61.

101. Ibid, 240-244.

زکات خوداری می‌کردند؛ چون اساساً اغلب مردم چیزی نداشتند و روزه نیز نمی‌گرفتند، چون در طول سال چیزی برای خوردن در دسترسشان نبود.<sup>۱۰۲</sup> ولنی گزارشی دقیق و روشن از وضعیت اسف‌بار فقر و نداری در مصر ارائه داده است؛ در جایی از سفرنامه‌اش می‌گوید: «دو بینوا را در پای دیوار اسکندریه دیدم که در کنار لاشه شتری با سگ‌ها برای تصاحب آن می‌جنگیدند!»<sup>۱۰۳</sup> او هم‌چنین به رفتار قضات مصر اشاره کرده است؛ قضاتی که هم‌سو با منافعشان، با طبقات حاکم مراوده داشتند و آراءشان متأثر از این مناسبات بود. ولنی این شیوه را در همه سرزمین‌های شرقی فراگیر دانسته است.<sup>۱۰۴</sup> با توجه به چنین اطلاعاتی بود که ناپلئون در اعلامیه‌اش خطاب به مصری‌ها، بر اجرای عدالت و بهره‌مندی همه آنها از مواهب الهی تأکید کرده است.<sup>۱۰۵</sup>

اطلاعاتی که ولنی از ساکنان شهرهای مختلف مصر و شام ارائه داده است، به‌ویژه با تکیه بر نوع گویش عربی آنها، علاوه بر کاربردی که برای دیگر سیاحان فرانسوی یا عموم اروپاییان داشته، در مسائل زبان‌شناختی نیز مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۱۰۶</sup> ظاهراً توجه وی به مسائل زبان‌شناختی سبب شد تا ناپلئون همراه خود کتب متنوعی بیاورد تا مترجمان از آنها در زمینه ترجمه استفاده کنند.<sup>۱۰۷</sup>

گزارش‌های ولنی هم‌چنین دربرگیرنده نکات مهمی درباره اقلیت‌های مذهبی نیز بوده است. گزارش‌های وی از وضعیت مسیحیان در مصر سده هجدهم گویای توجه وی به وضعیت دین و مذهب در مصر است؛<sup>۱۰۸</sup> این عطف توجه، سبب شد تا سفرنامه ولنی به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع درباره اقلیت‌های مذهبی در مصر شناخته شود؛ چنان‌که به

102. Malthus, 131.

103. Volney, 164.

104. Ibid, 127.

۱۰۵. جبرتی، ۲/۱۸۲-۱۸۴.

106. Malthus, 123.

۱۰۷. جبرتی، ۲/۲۳۵.

108. Smith, 234.

سرعت در سده نوزدهم، کتاب‌هایی درباره این موضوع براساس اطلاعات ولنی به نگارش درآمدند.<sup>۱۰۹</sup> با این حال همه گزارش‌های ولنی را نمی‌توان درست و دقیق دانست؛ زیرا برخی از معاصران او و یا دیگرانی که پس از وی به مصر سفر کرده‌اند، برخی از اشتباهات وی را متذکر شده‌اند.<sup>۱۱۰</sup>

ولنی، اندیشه و اوضاع مردم در مصر و شام (سوریه) را به تندی نقد کرده و از موضع انفعالی آنها سخن به میان آورده است؛ صحت این مطلب را در گزارش جبرتی از واکنش مردم نسبت به حمله فرانسویان هم می‌توان دید؛ که به گفته وی مردم به جای سلاح برگرفتن و مبارزه کردن، دست به آسمان برداشته و یکسره ذکر می‌گفتند.<sup>۱۱۱</sup> با این همه تصویر وی از مسلمانان و مردم عرب، کسانی که وی آنها را شرقی می‌خواند، گاه حاوی برخی نکات مشفقانه و همدلانه هم بوده است:<sup>۱۱۲</sup> «عموما، شرقی‌ها به دلیل ذهنیتی بسیط، بیانی ساده، صراحت بیان در چیزهایی که با آنها آشنا کنید و سبکی پرحرارت و ناآرام، برجسته شده‌اند».<sup>۱۱۳</sup> وی مشکلات مصریان را نه از آب و هوا یا اوضاع جغرافیایی، که نشأت گرفته از اوضاع سیاسی به‌ویژه نظام استبدادی می‌داند.<sup>۱۱۴</sup> در مقابل اروپایی‌ها را به خاطر مقابله با استبداد ستایش می‌کند.<sup>۱۱۵</sup> درحالی که ولنی حکمرانان مصر و سوریه را درباب وضع زنان، خرابی راه‌ها، ویرانی تجارت و افول هنرها سرزنش کرده، نسبت به مردم فقیر، دهقانان ستم دیده و زنان محصورشده در خانه با احترام یاد کرده است.<sup>۱۱۶</sup> شاید بتوان بازتاب این توصیه‌ها را در رفتار فرانسویان با مردم مصر دید؛ آنان بدون سلاح و با خوش‌رویی در بازار با مردم

109. Keith, 104, 108, 116, 118, 134, 168, 217.

110. Smith, 1810, 117-119.

۱۱۱. جبرتی، ۱۸۹/۲.

112. Singham, 203.

113. Volney, 497.

114. Ibid, 370.

115. Singham, 203.

116. Volney, 481.

رابطه برقرار می‌کردند و اگر کالایی می‌خریدند بهای آن را بیش از آنچه بود، می‌پرداختند؛ یا برای بقاع متبرکه مصریان احترام قائل می‌شدند و حتی برخی از فرانسویان سوره‌هایی از قرآن را حفظ کرده بودند. این نحوه رفتار سبب می‌شد تا اعتماد مردم را جلب کنند.<sup>۱۱۷</sup> علاوه بر نکات یاد شده، اهداف سیاسی و نظامی ولنی، آنجا که به صراحت فرانسوی‌ها را تشویق کرده که به مصر حمله کنند و اعراب آنجا را برای مقابله با ترکان عثمانی، همراهی نمایند؛ به روشنی بروز یافته است.<sup>۱۱۸</sup>

#### نتیجه

سفرنامه‌هایی که در سده هجدهم به قصد جمع‌آوری اطلاعات از ممالک شرقی تهیه می‌شده‌اند، از منابع مفید برای تحلیل رویدادهای آن سده درباره شرق بشمار می‌آیند. در این سده، گزارش ولنی از سفرش به مصر و شام، عمدتاً آگاهی‌های مهمی درباره مصر نسبت به سیاحان پیش از وی در اختیار سیاست‌مداران و نظامیانی چون ناپلئون قرار داد. سفرنامه ولنی از آن دست متون مفیدی است که نویسنده کوشیده تا جدیدترین اطلاعات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی را در آن ثبت و ضبط کند؛ اطلاعاتی از جامعه مصر و ضرورت‌های آن که در کمتر از یک دهه پس از انتشار، راهنمای حمله فرانسوی‌ها به مصر شد؛ افزون بر این، بر همین اساس، فرانسویان موفق شدند ارتباط مناسبی با جامعه مصر برقرار کنند. اگرچه اقامت فرانسویان در مصر چندان طولانی نشد و بیش از سه سال نپایید، در همین مدت، تأثیرات مهمی در جامعه مصری برجای گذاشت؛ چنان‌که این ارتباط، در نخستین مرحله آشنایی مصری‌ها و شرق با اروپای جدید بی‌تأثیر نبوده است.

### کتابشناسي

الحسنات، محمد عبد المجيد، صورة سوريا في كتاب الرحالة الفرنسي (فولني)، «الرحلة الى مصر و سوريا (١٧٨٧)»، العلوم الاجتماعية و الانسانية، مجلة دراسات، ٢٠٠٥م.  
بدوي، عبدالرحمن، موسوعة المستشرقين، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٩٩٣م.  
جبرتي، عبد الرحمن بن حسن، تاريخ عجائب الآثار في التراجم و الأخبار، دارالفارس، بيروت، [بى تا].  
عقيقي، نجيب، المستشرقون، القاهرة، ١٩٦٥م.  
ماله، آلبر، تاريخ قرن هجدهم و انقلاب كبير فرانس و امپراطوري ناپلئون، تهران، دنياى كتاب-نشر علم، ١٣٦٧ش.

همتي گليان، عبدالله، تاريخچه شرق شناسي، انتشارات جهاد دانشگاهي، مشهد، ١٣٨٦ش.

Andrew, Roberts, *Napoleon: A Life*, Penguin Group, 2014.

Asprey, Robert B., *the Rise of Napoleon Bonaparte*, New York, Basic Books, 2000.

Cole, Juan, *Napoleon's Egypt: Invading the Middle East*, New York, Palgrave Macmillan, 2007.

Dwyer, Philip, *Napoleon: The Path to Power*, Yale University Press, 2008.

Édouard, de Villiers du Terrage, *Journal et souvenirs sur l'expédition d'Égypte*, mis en ordre et publiés par le baron Marc de Villiers du Terrage, Paris, E. Plon, Nourrit, 1899, et *L'expédition d'Égypte 1798-1801, Journal et souvenirs d'un jeune savant*, Paris, Cosmopole, 2003.

Gaulmier, Jaen, *L'idéologue Volney*, Beyrouth, Imprimerie catholique, 1951.

Keith, Alexander, *Evidence of the Truth of the Christian Religion, Derived from the Literal Fulfilment of Prophecy: Particularly as Illustrated by the History of the Jews, and by the Discoveries of Recent Travelers*, Waugh and Innes, University of Lausanne, 1883.

Leopold, Joan, *the Prix Volney: Its History and Significance for the Development of Linguistic Research*, Kluwer Academic Publishers, 1999.

Malthus, Thomas Robert, *An essay on the principle of population: or, A view of its past and present effects on human happiness;*



- with an inquiry into our prospects respecting the future removal or mitigation of the evils which it occasions, Vol.1, J. Murray, 1826.
- McLynn, Frank, *Napoleon*, Pamlico, 1998.
- Michaud, Louis Gabriel, *Biographie universelle ancienne et moderne*, 2e éd., SAVARY (Claude-Etienne), 1843.
- Napoléon, Bonaparte, *Courier de l'Egypte*, Imprimerie nationale, N. 33, le 3 thermidor, vii. Année de la republique, 1798.
- Pouillon, François (ed.), *Dictionnaire des orientalistes de langue française*, IISMM & Karthala, Paris, 2008.
- Said, Edward, *Orientalism*, London, Penguin, 2003.
- Sarga, Moussa, "Orientalisme et ideologie, La representation d'Alexandrie chez Volney et Denon", *Le Moment ideologique, Litterature et sciences de l'homme*, ENS Editions, 2013.
- Siliotti, Alberto, *the Discovery of Ancient Egypt*, Edison, NJ: Chartwell Books, 1998.
- Singham , Shanti, "From Cosmopolitan Anti-Colonialism to Liberal Imperialism: French Intellectuals and Muslim North Africa in the Late Eighteenth and Early Nineteenth Centuries", *Into Print: Limits and Legacies of the Enlightenment; Essays in Honor of Robert Darnton*, Walton, Charles , (ed.), Vol.15 of Penn State Series in the History of the Book, Penn State Press, 2011.
- Smith, James, *The Christian's Defence: Containing a Fair Statement, and Impartial Examination of the Leading Objections Urged by Infidels Against the Antiquity, Genuineness, Credibility and Inspiration of the Holy Scriptures*, Enriched with Copious Extracts from Learned Authors, Princeton University, J. A. James, 1843.
- Smith, Samuel Stanhope, *an Essay on the Causes of the Variety of Complexion and Figure in the Human ...*, J. Simpson and Company, 1810.
- Spieth, Darius Alexander, *Napoleon's Sorcerers: The Sophisians*, Associated University Presse, 2007.
- Tarbell, Ida M.(ed.), *Napoleon's Addresses: Selections from the Proclamations, Speeches and Correspondence of Napoleon Bonaparte*, Boston, Joseph Knight, 1896.

- Thibaudeau, Antoine-Claire, *Histoire Générale de Napoléon Bonaparte: De Sa Vie Privée Et Publique*, Vol.4, Ponthieu et Comp, 1827.
- Thompson, E.P, *Witness against the Beast: William Blake and the Moral Law*, Cambridge University Press, 1993.
- Volney, C.F. (Constantin-François), *VOYAGE EN ÉGYPTÉ ET EN SYRIE, PENDANT LES ANNÉES 1783, 1784 ET 1785, SUIVI DE CONSIDÉRATIONS SUR LA GUERRE DES RUSSES ET DES TURKS*, 1789.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۱۲۱-۱۴۷

## نقد و بررسی آراء تجدیدنظرطلبانه پاتریشیا کرون در زمینه مطالعات اسلامی<sup>۱</sup>

سپیده نصرتی

دانشجوی دکتری ادیان و عرفان دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ایران

قربان علمی<sup>۲</sup>

دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

ناصر گذشته<sup>۳</sup>

استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

### چکیده

آراء تجدیدنظرطلبانه پاتریشیا کرون<sup>۴</sup> تأثیر ژرفی بر مطالعات اسلامی، به خصوص بررسی تاریخ صدر اسلام نهاده است. کرون با تأثیرپذیری از مطالعات انتقادی پیش از خود، ضمن تشکیک در اعتبار منابع سنتی اسلامی، درصدد بود تا مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخی اسلام مانند جمع قرآن، زندگی پیامبر(ص) و ارتباط اسلام با سایر ادیان را در منابع خارج از چارچوب سنت اسلامی ردیابی کند. این مقاله می‌کوشد ضمن نقد و بررسی منابع و روش کرون، میزان وفاداری او به روش مطالعه انتقادی را بسنجد و نشان دهد که کرون به‌رغم تشکیک در اعتبار تاریخی منابع اسلامی، خود در بررسی‌هایش از منابعی بهره برده است که صحت، اصالت و اعتبار تاریخی روشنی ندارند و در نتیجه نظریه‌های او صرفاً گمانه‌زنی‌هایی غیرقابل اثبات‌اند؛ اما توجه او به این منابع، به غنای داده‌های مفید درخصوص تاریخ صدر اسلام افزوده و چشم‌انداز تازه‌ای در مطالعات اسلامی فراهم آورده است.

**کلیدواژه‌ها:** پاتریشیا کرون، تجدیدنظرطلبی، هاجریسم، تجارت مکی، مطالعات اسلامی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱/۲۸

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): [gelmi@ut.ac.ir](mailto:gelmi@ut.ac.ir)

۳. رایانامه: [ngozasht@ut.ac.ir](mailto:ngozasht@ut.ac.ir)

### مقدمه

شماری از پژوهشگران غربی با تأثیرپذیری از روال مطالعاتی رایج در غرب، بعد از دوران روشنگری، به همان شیوه‌ای که پیش از این یهودیت و مسیحیت را بررسی کرده بودند، به مطالعه اسلام پرداخته‌اند؛ یعنی اسلام را دینی تاریخی به‌شمار آورده‌اند و در پژوهش درباره منابع موجود در باب ظهور و گسترش اسلام، همان شیوه بررسی منابع یهودیت و مسیحیت را به‌کار گرفته‌اند و در پژوهش‌های خود، اصول نقد تاریخی و تشکیک در صحت، وثاقت و اصالت منابع را مد نظر قرار داده‌اند.

نخستین کسانی که در اعتبار منابع اسلامی، به‌ویژه در منابع حدیثی تشکیک کردند، ایگناس گلدتسیهر<sup>۵</sup> و پس از او، یوزف شاخت<sup>۶</sup> بودند که عقیده داشتند منقولات روایی منسوب به محمد(ص)، اغلب در دوره‌های متأخر که همگان در جست‌وجوی تأییدی برای نظریه‌های فقهی یا کلامی از درون «سنت» بودند، جعل و وضع شده و بر تمام بدنه احادیث تأثیرگذارده است. شاخت دو نظریه مهم مطرح کرد: ۱. تا پیش از نهضت عباسیان در نیمه سده دوم هجری/ هشتم میلادی، سلسله اسناد روایات به پیامبر نمی‌رسید؛ ۲. هرچه سلسله اسنادی دقیق‌تر و صحیح‌تر به نظر برسد، احتمال جعلی بودن آن بیشتر است. پس از شاخت، چنین دیدگاهی ویژگی لاینفک مطالعات اسلامی در غرب شد.<sup>۷</sup> پژوهشگران در رویارویی با انگاره‌های شاخت، به سه دسته تقسیم شدند: گروه نخست عقیده داشتند که شاخت درک درستی از ماهیت نقل حدیث در صدر اسلام ندارد. این گروه که شامل پژوهشگرانی هم‌چون نبیه عبود<sup>۸</sup>، فؤاد سزگین<sup>۹</sup>، امیکام ال‌اد<sup>۱۰</sup> و هیو کندی<sup>۱۱</sup> می‌شد، بر آن

5. Ignaz Goldziher

6. Joseph Schacht

7. Rippin, idem, 156; Hoyland, "Writing the biography", 582-583; Holmberg, 57.

8. Nabia Abbott

9. Fuat Sezgin

10. Emikam Elad

11. Hugh Kennedy

بودند که کمترین حد از تحریف و جعل در روایات تاریخی سده‌های نخستین اسلامی رخ داده است. گروه دوم ضمن پذیرش این فرضیه، معتقد بودند توانایی رفع آثار این جعل و تحریف‌ها را دارند و بنابراین، می‌توان هم‌چنان به مواد و منابع سنتی اسلام ملتزم بود و آنها را معتبر و موثق دانست. آثار کسانی چون مونتگمری وات<sup>۱۲</sup>، گوتیه یونبول<sup>۱۳</sup> و هارالد موتسکی<sup>۱۴</sup>، حاکی از چنین رویکردی است. دسته سوم که گروه شکاکان یا تجدیدنظرطلبان را شکل دادند، پژوهشگرانی بودند که برون‌داد پژوهش‌های ساخت را پذیرفتند و با انکار ارزش و اعتبار میراث حدیثی اسلامی، رویکرد ساخت را در شیوه‌های پژوهشی خود به‌کار بستند و گسترش دادند. مهم‌ترین پژوهشگران این دسته جان ونزبرو، پاتریشیا کرون و مایکل کوک هستند.<sup>۱۵</sup> برخلاف پژوهشگران سنتی که صحت و اعتبار تاریخی منابع اسلامی را در گزارش از «آن‌چه به‌واقع رخ داده است» می‌پذیرند، شکاکان معتقدند تاریخ اسلام نیز مانند هر دین دیگر نیازمند کشف و بازیابی است و تمایل به یافتن نتایج متقن نباید موجب نادیده گرفتن ویژگی‌های ادبی<sup>۱۶</sup> منابع موجود شود.<sup>۱۷</sup> از نظر این دسته از پژوهشگران، منابع سنتی دینی، شکلی ادبی با بافت تاریخی ویژه خود است و باید با ابزاری مناسب خودش آن را ارزیابی و بررسی کرد و آن ابزار، تحلیل ادبی است.<sup>۱۸</sup> هم‌چنین از نظر این پژوهشگران، از آنجا که نخستین منابع اسلامی موجود درباره اسلام متعلق به ۱۵۰ تا ۳۰۰ سال پس از رخ‌دادن وقایعی هستند که گزارش می‌کنند، نمی‌توان به اعتبار گزارش‌ها و صحت ترتیب تاریخی این آثار مطمئن بود.<sup>۱۹</sup>

---

12. Montgomery Watt

13. Gautier Juynboll

14. Harald Motzki

15. Mazor, 17-18; Schoeler, 8-9, Holmberg, 57-58.

16. literary qualities

17. Rippin, "Literary analysis", 152.

18. Thompson, 328; Roppin, idem, 155.

19. Wansbrough, *The Sectarian Milieu*, 119; Crone, *Meccan trade*, 204; Nevo, 108.

جان ونزبرو، از مهم‌ترین پژوهشگران تجدیدنظرطلب، در مطالعات قرآنی<sup>۲۰</sup> دو نظریه مهم را مطرح کرده است: ۱. مواد حدیث، و حتی خود قرآن، در نتیجه مجادلات فرقه‌ای در طی بیش از دو سده به وجود آمده‌اند و بعدها به شکل ساختگی به محیط عربی مجعولی در سده هفتم م نسبت داده شده‌اند؛ ۲. شخصیت پیامبر(ص)، و به طور کلی آموزه‌های اسلامی، مطابق با الگوهای یهودیت ربانی شکل گرفته‌اند. نظر ونزبرو این است که ما نمی‌دانیم، و شاید هیچ‌گاه نتوانیم دریابیم، که واقعا چه رخ داده است. همه آن‌چه می‌توانیم بدانیم این است که دریابیم آن وقایع از نگاه نسل‌های متأخر چگونه روایت شده است.<sup>۲۱</sup>

پاتریشیا کرون، پژوهشگر، نویسنده و شرق‌شناس دانمارکی، تحت تأثیر مطالعات گلدتسیهر و شاخ در زمینه احادیث، و با تأثیرپذیری از تحقیقات ونزبرو در خصوص تاریخ شکل‌گیری و رسمیت یافتن قرآن، فرضیه‌های مورد اجماع پژوهشگران در خصوص اعتبار تاریخی منابع اسلامی درباره تاریخ صدر اسلام را به چالش کشید و کوشید با بهره‌گیری از منابع غیر اسلامی و یافته‌های باستان‌شناختی، مسأله زمان، مکان و نحوه شکل‌گیری اسلام را بررسی، و خاستگاه‌های اسلام را بر اساس آن‌چه واقعیت تاریخی می‌داند بازسازی کند. او از تاریخ‌پژوهانی بود که عقیده داشتند تاریخ‌نگاری در هر حوزه‌ای باید بر اسناد و مدارک تاریخی در بافت تاریخ‌نگاری جهانی مبتنی باشد. بر پایه این رویکرد، توجه به تاریخ‌گذاری دقیق اسناد و مدارک و تطورات تاریخی و زبانی در هر حوزه بسیار حائز اهمیت است. این پژوهشگران در حوزه اسلام‌شناسی می‌کوشند تا بر خلاف تاریخ‌پژوهان سنتی که اسلام را صرفاً در چارچوب جغرافیا و منابع اسلامی و جدا از بستر تاریخ جهانی مطالعه می‌کردند، پدیده‌های تاریخی اسلام را به‌عنوان بخشی از تاریخ جهان پیشامدرن، و در ارتباط با تمدن‌ها و پدیده‌های تاریخی معاصر با آن بررسی کنند. در این حوزه، به‌ویژه پژوهش نقادانه در خصوص موضوعاتی مانند زمینه ظهور اسلام، ارتباط آن با

20. *Quranic studies*

21. c.f. Wansbrough, 1-52; Rippin, idem, 157.

فرهنگ‌ها و ادیان دیگر، تعامل اعراب با دو امپراتوری ایران و بیزانس، و روابط اقتصادی و اجتماعی داخلی و خارجی ساکنان شبه جزیره عربستان مهم قلمداد می‌شوند. کرون با فاصله گرفتن از ساختارهای سنتی و از پیش تعیین‌شده مطالعات اسلامی و شرق‌شناسی، در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰م آثاری را به نگارش درآورد که افزون بر دامن زدن به نوعی شکاکیت در رویکردهای مطالعاتی اسلام‌شناسی، در دو سده اخیر دوره‌ای پرتحول و مهم پدید آورده است. این دوره که در ۱۹۷۷م و با انتشار کتاب هاجریم: تأسیس جهان اسلام<sup>۲۲</sup> آغاز شد، با چاپ دو کتاب تجارت مکی و ظهور اسلام<sup>۲۳</sup> و ایالات رومی و فقه اسلامی<sup>۲۴</sup> در ۱۹۸۷م به پایان رسید. هم‌چنین غیر از این دو اثر، بردگان اسب‌سوار<sup>۲۵</sup> در ۱۹۸۰م و خلیفه خدا<sup>۲۶</sup> در ۱۹۸۶م نیز جزئی از عوامل تأثیرگذار این دوره مهم بوده‌اند.<sup>۲۷</sup> کرون در این آثار نظریه‌هایی بدیع مطرح ساخته است که در ادامه مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

### بررسی آراء تجدیدنظرطلبانه کرون

به عقیده تجدیدنظرطلبان، پژوهشگران تاریخ اسلام باید در بررسی منابع اسلامی، از جمله سیره و مغازی، دقت بیشتری داشته باشند و با دیده شک و تردید به آنها بنگرند و در نظر داشته باشند که این منابع صرفاً می‌توانند در زمینه مطالعه باورهای دینی رایج در زمان تألیفشان مورد استفاده قرار بگیرند، نه برای به‌دست آوردن اطلاعات موثق درباره تاریخ صدر اسلام و زندگی پیامبر آن. به عقیده آنان، به این منظور باید قدم به خارج از سنت اسلامی گذاشت و با اتکا بر منابع مکتوب غیر اسلامی و یافته‌های باستان‌شناختی و دیگر سندهای

---

22. *Hagarism: the Making of the Islamic world*

23. *Meccan Trade and the Rise of Islam*

24. *Roman Provincial and Islamic Law: the Origins of the Islamic Patronate*

25. *Slaves on Horses: the Evolution of the Islamic Polity*

26. *God's Caliph: Religious Authority in the First Centuries of Islam*

27. Ch. Robinson, 597-598.

صرفاً تاریخی، بررسی در این زمینه را از نو شروع کرد.<sup>۲۸</sup> بر همین اساس بود که کرون در بررسی خاستگاه‌های اسلام، مطالعات خود را بر شمار زیادی از آثار قبلی، سریانی، آرامی، عبری، ارمنی و یونانی در سده‌های هفتم و هشتم م متمرکز کرد و به این نتیجه رسید که در بیشتر اوقات این آثار با آنچه در سنت اسلامی روایت شده، مغایراند. به عقیده او، سازگاری منابع غیراسلامی که گستره جغرافیایی فراخی را در بر می‌گیرند، انگیزه‌های ضد اسلامی این منابع را غیرمحمتمل می‌سازد.<sup>۲۹</sup> کرون عقیده داشت سنت اسلامی، موهوم، سرشار از تناقض، و فاقد سازگاری و ترتیب است. او این وضعیت را بر مبنای تلفیق شرایط تاریخی (تحولات اجتماعی، سیاسی و دینی ناشی از ظهور اسلام) و روش‌های روایی (انتقال شفاهی اخبار و اقوال کوتاه) توضیح داده است.<sup>۳۰</sup>

آراء تجدیدنظرطلبانه کرون در خصوص اسلام را می‌توان ذیل مواردی مانند بررسی زمینه‌های شکل‌گیری اسلام؛ هویت مسلمانان نخستین و حضرت محمد(ص)؛ و تشکیک درباره جغرافیای ظهور اسلام و تردید در مرکزیت مکه دسته‌بندی کرد.

### زمینه‌ها و مبادی شکل‌گیری اسلام

کرون همراه با کوک<sup>۳۱</sup>، در کتاب هاجریسم، مدعی شدند که منابع غیر اسلامی سده هفتم م، از جمله یک رساله مسیحی ضدیهودی به زبان یونانی، با عنوان «آموزه‌های یعقوب»<sup>۳۲</sup>، که ظاهراً در قرطاجنه<sup>۳۳</sup> و در ۶۳۴م تألیف شده است؛ یک حولیه‌نگاری/سالنامه سریانی<sup>۳۴</sup> با عنوان «تاریخ صغیر»<sup>۳۵</sup>، احتمالاً از یعقوب ادسای<sup>۳۶</sup>، متعلق به فرقه‌های ملکائی یا

28. c.f. Cook, *Muhammad*, 73; Crone, *idem*, 15; Neal Robinson, 47; Schoeler, 5.

29. Crone, *idem*, 15-16.

30. Crone, *Slaves on Horses*, 11; Schoeler, 5.

31. Crone and Cook, 3-38.

32. *Doctorina Jacobi/ Teachings of Jacob*

33. Cartage

34. Syrian chronicle

35. *Chronica Minora*



یعقوبی که تاریخ آن به دوران هشام می‌رسد (ترجمه لاتین)؛ حولیه‌نگاری/سال‌نامه‌نویسی میخائیل سریانی<sup>۳۷</sup> (ترجمه فرانسه<sup>۳۸</sup>)؛ حولیه‌نگاری سریانی بی‌نامی متعلق به سده هشتم م (ترجمه لاتین)؛ و ترجمه و تصحیح «سالنامه سامریان از ابوالفتحی»<sup>۳۹</sup>؛ اثری به عربی و متعلق به دوران میانه، شکل‌گیری اسلام را در جریان مهاجرت هاجریان به هلال حاصل‌خیز<sup>۴۰</sup> و به مثابه نهضتی موعودگرایانه معروف به هاجریسم به تصویر می‌کشند. «هاجریسم» را نیز مشتقی از دو واژه هاجر\_همسر ابراهیم\_ و واژه عربی «مهاجرون» می‌دانند. واژه اخیر در منابع یونانی و سریانی وجود دارد. در یونانی واژه *magaritai* در اوراقی پاپیروسی که قدمت یکی از آنها به سال ۶۴۳ م می‌رسد و در متون سریانی واژگان *mhaggre* و *mhaggraye* که قدیم‌ترین آنها مربوط به ۶۴۰ م است، به کار رفته. به گفته نویسندگان، اعراب شبه جزیره تحت تأثیر باورهای موعودگرایانه یهودی، ضمن اتحاد با یهودیان، کوشیدند تا سرزمین موعود را از امپراتوری بیزانس پس بگیرند. این جنبش تأثیر بسیاری از یهودیت بابلی و سامری گرفته بود، اما پس از فتح اورشلیم، حدود ۶۹۰ م، اعراب از یهودیان جدا شدند و با ادعای این‌که دین آنها دین حقیقی ابراهیم است، کوشیدند تا هویتی مجزا برای خود فراهم آورند و با انکار موعودگرایی یهودی و پذیرفتن جنبه غیرسیاسی مسیح، تا حدی به مسیحیان نزدیک شدند، اما به‌رغم باور به مسیحا بودن عیسی‌ای ناصری، آموزه صلیب و مرگ عیسی را منکر بودند و در این زمینه آرائشان به فرقه دوستیست‌های<sup>۴۱</sup> مسیحی شباهت داشت. سامریان در تغییر نگرش جماعت عرب‌ها نقش قابل توجهی داشتند و گویا عقاید ایشان بیش از عقاید مسیحیان مورد توجه هاجریان واقع شد. از نظر کرون و کوک مهم‌ترین اعتقادی که از سامریان اخذ شد، دیدگاه آنان نسبت به

---

36. Jacob of Edessa

37. Michael the Syrian

38. *Chronique de Michel le Syrien*

39. *Abulfathi Annales Samaritani*

40. Fertile Crescent

41. docetist

کتاب مقدس بود که فقط اسفار خمسه<sup>۴۲</sup> را به رسمیت می‌شناختند و برای سایر اسفار کتاب مقدس اعتباری قایل نبودند. این دیدگاه به معنای حذف باور به این آموزه کتاب مقدس بود که مسیح باید از خاندان داوود باشد؛ زیرا اسفار خمسه هیچ اشاره‌ای به حقانیت سلطنت داوودی و تقدس اورشلیم ندارند. عقیده دیگری که از سامریان اخذ شد، مفهوم اسلام، در معنای تسلیم شدن به خدا بود. گرچه فعل «أَسْلَمَ» هم‌ریشه‌هایی در زبان‌های عبری، آرامی و سریانی دارد، تنها در متون سامری پیش از اسلام، و نه در ادبیات یهودی یا مسیحی، معنای این فعل مشابه با آن چیزی است که مراد مسلمانان از به‌کارگیری «اسلام» و «اسلم» است. بنابراین در فلسطین، محیط زندگی سامریان، بود که برای نخستین بار هاجریان خود را مسلمان نامیدند.<sup>۴۳</sup>

افزون بر جایگاه کتاب مقدس و مفهوم اسلام، سامریان از دو جنبه دیگر نیز بر جنبش جدید مؤثر بودند: نخست مسأله تقدس مکه بود. سامریان ضمن رد تقدس اورشلیم، شهری کهن‌تر در اسرائیل به نام شِخِم<sup>۴۴</sup> را به عنوان شهر مقدس خود برگزیده بودند. هاجریان در حالی که یهودیان و اورشلیم را رها کرده بودند، از الگوی سامریان در ایجاد شهری مقدس برای خود پیروی کردند. همسانی‌ها میان شِخِم و مکه بسیار شایان توجه است. هر دوی این شهرها در مجاورت کوهی مقدس قرار دارند؛ در هر دو، مناسک اصلی شامل سفری زیارتی از شهر به کوه است؛ در مکه نیز مانند شِخِم، حرم و جایگاه مقدس به دست ابراهیم ساخته شده است؛ و سرانجام اطراف حرم، مقبره مشایخ<sup>۴۵</sup> قرار دارد: یوسف در شِخِم، اسماعیل در مکه.<sup>۴۶</sup> مسأله دوم، آموزه امامت بود. در اینجا نیز شباهتی ساختاری میان دو نهاد مشهود است: کهنات هارونی و امامت اسلامی (به‌ویژه نزد شیعیان). بر اساس این آموزه، مرجعیت

42. *Pentateuch*

43. Crone and Cook, 19-20.

44. Shechem

45. patriarch

46. *Ibid*, 21-26.

سیاسی و دینی پیوندی تنگاتنگ دارند و از هم جدا نیستند و صرفاً متعلق به کسانی است که شجره‌ای مقدس دارند.<sup>۴۷</sup>

### هویت مسلمانان و پیامبر اسلام (ص)

کرون و کوک با بررسی منابع غیر اسلامی، از جمله تاریخ هراکلیوس<sup>۴۸</sup> از اسقف سبئوس<sup>۴۹</sup> متعلق به سده هفتم میلادی (ترجمه فرانسه<sup>۵۰</sup>)؛ رساله‌ای از یعقوب ادسایی در تبارشناسی مریم عذرا متعلق به اواخر سده هفتم میلادی (ترجمه فرانسه<sup>۵۱</sup>)؛ و متن مکاشفی<sup>۵۲</sup> یهودی متعلق به نیمه سده هشتم م، با عنوان «رازهای ربی شمعون بن یوحای»<sup>۵۳</sup>، ادعا می‌کنند هیچ نشان و سندی در دست نیست که نشان دهد پیروان نخستین این جنبش خود را مسلمان می‌نامیدند. به لحاظ تاریخی، نخستین باری که با واژه مسلمانان روبرو می‌شویم، در قبة الصخره (۷۰-۷۱/هـ ۶۹۱-۶۹۲ م) است و از سوی دیگر هیچ سندی در دست نیست که نشان دهد تا سده هشتم میلادی خارج از سنت اسلامی این اصطلاح به کار رفته باشد.

کرون و کوک با تکیه بر عنوان هاجریان، اظهار داشته‌اند که مسأله هجرت، نه از مکه به مدینه، بلکه مربوط به کوچ بنی‌اسماعیل<sup>۵۴</sup> از عربستان به سرزمین موعود بوده است. افزون بر این، مهاجرت بنی‌اسماعیل به سرزمین موعود، ویژگی موعودگرایانه یهودی داشته است و به وسیله پیامبری رهبری می‌شده که خودش در زمان فتح فلسطین زنده بوده است. کرون و کوک این نظریه را بر اساس منابع غیراسلامی، به‌ویژه «آموزه‌های یعقوب» و «تاریخ

47. Ibid, 26-28.

48. *History of Heraclius*

49. bishop Sebeos

50. *Histoire d'Héraclius*

51. *Lettre de Jacques d'Edesse sur la généalogie de la sainte Vierge*

52. apocalypse

53. *Secrets of Rabbi Simon ben Yohay*

54. Ishmaelites

هراکلیوس»، مطرح می‌کنند. تفسیر مسیحایی در خصوص این جنبش که بر مبنای این آثار قابل برداشت است، با شواهد مستقلی از «رازهای ربی شمعون بن یوحای»، که احتمالاً برگرفته از متن مکاشفی کهن‌تری است، تقویت می‌شود. نویسندگان در خصوص رهبر مهاجران/هاجریان معتقدند که حذف عناصر موعودگرایانه آموزه‌های فرقه جدید، نقش و جایگاه محمد(ص) را در هاله‌ای از ابهام فروبرده است. از نظر کرون، دو متن یونانی و ارمنی، یعنی «آموزه‌های یعقوب» و «تاریخ هراکلیوس»، که به‌طور تقریبی در زمان درگذشت محمد(ص) نوشته شده‌اند، سندی غیرقابل تردید در تأیید وجود تاریخی محمد(ص) هستند. او عقیده دارد که شواهد خوبی در دست است که نشان می‌دهند محمد(ص) پیامبر و رهبر سیاسی اعراب بوده است.<sup>۵۵</sup> به نظر کرون، محمد(ص) نخست در ردیف بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که به مشرکان از آمدن روز داوری و ظهور منجی موعود می‌گفت، و به‌عنوان پیشرو عمر بن خطاب، ملقب به فاروق، «منجی موعود» یا مسیحای یهودی، می‌کوشید با یاری طلبیدن از خدای یهودیان، ایمان یکتاپرستانه بیگانه‌ای را برای اعراب ارائه کند. محمد(ص) نه مؤسس دینی جدید، بلکه واعظی در سنت عهدعتیق بود که ظهور مسیح را اعلام می‌کرد؛ اما پس از آن به پیامبری در مقام موسی تبدیل شد و این جایگاه نیازمند متنی مقدس و وحیانی بود و بدین ترتیب قرآن به سرعت، در دوران خلافت عبدالملک بن مروان (حک ۶۸۵-۷۰۵ م.) در اواخر سده هفتم میلادی و به منظور مشروع و موجه ساختن گسترش امپراتوری اسلامی فراهم آمد. کوک و کرون مانند ونزبرو، بر این باورند که نمی‌توان کل قرآن را به محمد(ص) نسبت داد، زیرا شواهد متقنی در دست نیست که وجود قرآن را پیش از دهه آخر سده هفتم میلادی/اول هجری نشان دهد و داده‌های منابع سنتی که به دوران وحی در بافت تاریخی آن اشاره دارند، به‌سختی تا پیش از نیمه اول سده دوم هجری/نیمه دوم سده هشتم میلادی برسند. آنان عقیده دارند که اسلام

---

55. c.f. Crone, 1980, pp.3, 6.

رفته‌رفته در طی سده‌ها و پس از فتوحات مسلمانان و کوشش آنان برای بساختن و ترویج باورهایشان در پاسخ به چالش‌های یهودیان و مسیحیان، شکل گرفته است.<sup>۵۶</sup>

به عقیده کرون و کوک، در همین زمان و تحت تأثیر سامریان، انگاره اسلام جایگزین انگاره هجرت شد و مهاجران/هاجریان خود را مسلمان خواندند. هم‌چنین تاریخ وفات محمد(ص) هم به‌گونه‌ای تغییر یافت که بسیار زودتر از آن بود که وی بتواند در فتح اورشلیم شرکت داشته باشد و با طرح تفسیری جدید، مسأله هجرت نیز به عنوان ترک مکه و مهاجرت به مدینه تلقی شد. به‌زعم کرون، موفقیت محمد(ص) ناشی از این بود که توانست با اتکا بر دعوت یکتاپرستانه و موعودگرایانه خود هاجریان را زیر لوای باوری یکتاپرستانه متحد سازد و ضمن تشکیل حکومت دست به فتوحاتی بزند که به عقیده کرون، بدون این فتوحات، نخست در عربستان و بعد در هلال حاصلخیز، دستیابی به حکومتی یکپارچه در میان اعراب و بعد گسترش این باور یکتاپرستانه با عنوان اسلام میسر نبود.<sup>۵۷</sup>

### جغرافیای ظهور اسلام و مسأله مرکزیت مکه

کرون پس از انتشار هاجریسم و طرح ادعاهای خود درباره خاستگاه اسلام و هویت مسلمانان نخستین، به فعالیت‌های خود ادامه داد و در دو کتاب دیگر با نام‌های بردگان اسب‌سوار: گسترش سیاست اسلامی (۱۹۸۰) و تجارت مکی و ظهور اسلام (۱۹۸۷) از دیدگاه‌های خود دفاع کرد و آن را در باب مسائل دیگر تعمیم داد. در کتاب نخست، وی تمام داده‌های مورخان تا سال ۶۰ ق/۶۷۹م را غیرقابل اعتماد و تنها نام افراد و برخی تاریخ‌های ذکر شده را قابل قبول می‌دانست. در کتاب تجارت مکی نیز ضمن بررسی شمار زیادی از منابع اسلامی، همراه با پژوهش‌های باستان‌شناختی و قوم‌شناختی، نتیجه گرفته است که

56. Wansbrough, *The sectarian milieu*, 58-59; *ibid*, *Quranic Studies*, 160-163; Crone and Cook, 3, 29-34; c.f. Rippin, *idem*, 154.

57. Crone and Cook, 3-38; N. Robinson, 49-51; Holmberg, 59-60.

بسیاری از اخبار تاریخی منتسب، چیزی جز تفصیلات وهمی در مورد تفسیر برخی از آیه‌های دشوار قرآن نیست.

از نظر کرون اعتقاد به این‌که مکه مرکز تجارت معتبر ادویه بوده، ابداع خاورشناسان است. او برخلاف بیشتر پژوهشگران اسلام، که تجارت خارجی قریش با مرکزیت مکه را پذیرفته‌اند و گسترش آن را بعد از اخذ امان‌نامه‌ها در زمان هاشم، جد پیامبر(ص) می‌دانند،<sup>۵۸</sup> ضمن تردید در این مسأله، حتی منکر آمدن اعراب به مکه برای برگزاری حج قبل از اسلام شده است. از نظر او حاجیان احتمالاً به قصد بازارهای نزدیک مکه از جمله عکاظ، ذوالمجاز و مَجَنَّة به آنجا مسافرت می‌کردند. کرون معتقد است مکه در زمان حیات محمد(ص) واحه‌ای در بیابان بود و احتمالاً تجارت کم‌رونق چرم در آنجا جریان داشت، نه تجارتی بزرگ و حائز اهمیت؛ چرا که اگر قریش تجارت مهم و عمده‌ای در منطقه داشت، می‌بایست مشتریانشان مطالبی درباره آنها در آثارشان ذکر می‌کردند. درحالی‌که در آثار لاتین، یونانی، سریانی، آرامی و قبطی، برای مثال «تاریخ اجتماعی»<sup>۵۹</sup> سوزومن<sup>۶۰</sup>، متعلق به سده پنجم م یا «رازهای ربی شمعون بن یوحای» مربوط به سده هشتم م، اشارات فراوانی به تاجران عرب جنوب عربستان وجود دارد، هیچ‌ذکری از قریش و تجارتی با مرکزیت مکه، در هیچ‌کدام از این آثار به میان نیامده است. از سوی دیگر، کرون در کتاب تجارت مکی، اشاره دارد که ارجاعات قرآن به مشرکان در قالب افراد یک جامعه کشاورز و نوع محصولاتی که در آیات ذکر شده، مانند زیتون، انجیر و دیگر محصولات مدیترانه‌ای، حاکی از این است که وقایع صدر اسلام نه در مکه، بلکه در مکانی نزدیک به مدیترانه شکل گرفته است. به‌ویژه که مکه سرزمینی بایر و خشک بوده و در آن کشاورزی صورت نمی‌گرفته است. او هم‌چنین اظهار می‌کند که مکه نمی‌تواند صحنه وقوع حوادث مورد باور مسلمانان باشد. جدای از کمبود ارجاعات منابع غیرمسلمانان به مکه، ما با این واقعیت مهم روبه‌رو هستیم که

58. c.f. Watt, 30-33; Peters, 57-65, 68-75.

59. *Historia ecclesiastica*

60. Sozomen

نخستین مسلمانان رو به شمال غربی عربستان نماز می‌گزاردند. گواه این امر، ساختار برخی مساجد متقدم و برخی منابع ادبی مسیحی است. به عبارت دیگر، مکه، به مثابه شهر مقدس مسلمانان، مدتها بعد از سوی مسلمانان برگزیده شد تا تاریخ آغازین خود را به عربستان منتقل سازند، و جدایی خود را از یهودیان کامل سازند و سرانجام هویت دینی مجزای خود را تأسیس کنند.<sup>۶۱</sup>

کرون هم‌چنین این نظریه رایج را که پیام محمد(ص) پاسخی به بحران اخلاقی و اجتماعی موجود در مکه بود و در پی ظهور مکیان در رأس امپراتوری تجاری هندی-مدیترانه‌ای، پدید آمده بود، مردود می‌داند. از نظر کرون این دیدگاه ناشی از توصیفات روایی نادرست و ناسنجیده از تجارت عربی در دوران گذشته به‌ویژه در سده‌های ششم و هفتم م است. از آنجا که هیچ امپراتوری تجاری و در نتیجه هیچ بحران معنوی میان مکیان وجود نداشته است، خاستگاه اسلام ناشی از موفقیت محمد(ص) در استفاده از آموزه توحید در تحریک اعراب به تهاجم علیه دو ابرقدرت جهان قدیم، یعنی امپراتوری‌های ساسانی و بیزانس بوده است. از نظر او اسلام را باید برنامه تشکیل حکومت عرب و غلبه اعراب بر سایر اقوام و ملل به‌شمار آورد.<sup>۶۲</sup>

این دیدگاه که تجارت مکی منشأ ظهور اسلام است متعلق به وات بود. به عقیده او، سنت تجاری و اقتصادی قریش باعث از میان رفتن نظام سنتی مکه و ایجاد آشفتگی‌های اجتماعی و اخلاقی در آنجا شده بود و مواعظ محمد(ص)، در واقع واکنشی به این آشفتگی‌ها بود.<sup>۶۳</sup> کرون با اتکا بر یافته‌های جدید، این فرضیه را ضعیف می‌داند. طبق این یافته‌ها، تجارت مکی، مختص به محصولات معمولی و نه چندان گران بود و بنابراین، نمی‌توانسته تجارتی بزرگ و پر سود و در نتیجه اثرگذار به‌شمار رود. از سوی دیگر، شواهد

---

61. Crone, *Meccan trade*, 134, 170-199.

62. Idem, 45,241.

63. c.f. Watt, 72-76.

کافی برای اثبات وجود آشفستگی‌های اخلاقی و اجتماعی در مکه در دست نیست. طبق نظر وات قرآن شاهدهی است بر ناهنجاری‌های اجتماعی و شکاف طبقاتی میان اغنیا و فقرا و بدرفتاری با یتیمان و نیازمندان در جامعه، و دعوت مؤکد قرآن به بخشش و سخاوت نشان از این است که این فضایل در جامعه رو به افول بوده‌اند و رفتار اغنیا امری شرم‌آور تلقی می‌شده است. هم‌چنین تأکید قرآن بر توکل و اعتماد انسان به خدا، می‌تواند اشاره به این باشد که باور و اطمینان به «برتری و ارج ثروت» عقیده‌ای رایج در میان مکیان بوده است.<sup>۶۴</sup> اما کرون عقیده دارد در قرآن هیچ اشاره‌ای به افزایش آگاهی نسبت به آشفستگی یا اختلاف‌های اجتماعی وجود ندارد و فقدان شواهد پیشاقرآنی در خصوص این موضوع نیز موجب می‌شود که نتوان قرآن را سند معتبری در خصوص این تغییرات اجتماعی دانست. او عقیده دارد که نکوهش وابستگی به ثروت و تعلقات دنیوی و غفلت از دیگران و دعوت به توکل و اطمینان به خدا، مضمون ثابت و معیار واحد اغلب موعظه‌گران توحیدباور است. به عقیده او اگر پیامبر(ص) در جای دیگری، مثلاً مدینه، هم ظهور می‌کرد، تفاوت چندانی در دعوت و مواعظ او به چشم نمی‌خورد، زیرا پیامبران وارث یک سنت پیامبرانه‌اند، نه مشرب جامعه‌شناختی که به جامعه‌شناس اجازه می‌دهد با نگاه از بیرون، به اصلاح و تغییر جامعه خود پردازد.<sup>۶۵</sup>

از سوی دیگر، کرون معتقد است که به ارتباط محمد(ص) با شبه جزیره عربستان، به‌ویژه شهر مکه، جز در سنت و منابع عربی - اسلامی اشاره‌ای نشده است؛ افزون بر آن در قرآن اشاراتی هست که این ارتباط را با تردید مواجه می‌سازد؛ برای مثال اشاره به مناطق ویران‌شده‌ای مثل سدوم و عموره<sup>۶۶</sup> حاکی از آن است که جماعت مؤمنان در جایی غیر از مکه، و در حوالی بحرالمیت در شمال غربی عربستان، سکونت داشته‌اند. بر این اساس،

64. c.f. Watt, 72-76.

65. Crone, *Meccan Trade*, 170-199.

۶۶. صافات، ۱۳۳-۱۳۷؛ انبیاء، ۲۱؛ هود، ۷۴-۸۲؛ حجر، ۷۱؛ ذاریات، ۳۵-۳۶؛ قاموس کتاب مقدس، ذیل

«سدوم» و «عموره».



کرون تفسیر رایجی که این آیات را ناظر بر سفرهای سالیانه قریش به آن منطقه می‌داند، رد کرده و بر این باور است که مخاطبان این آیات به‌طور مستمر و در بازه زمانی طولانی با این مناطق مرتبط بوده‌اند. هم‌چنین به عقیده کرون دلیل این‌که مسلمانان پیامبر را ساکن مکه و بی‌سواد معرفی می‌کنند این است که نشان دهند آن‌چه در قرآن درباره یهودیان و مسیحیان مطرح شده، حاصل دریافت وحی است، نه ارتباط و آشنایی پیشین پیامبر با آنها؛ زیرا مکه در منطقه‌ای بکر قرار داشته و فاقد جماعت‌های یهودی و مسیحی بوده است.<sup>۶۷</sup>

### نقد آراء کرون

کرون گرچه آثار پژوهشی گوناگونی در حوزه اسلام‌شناسی تألیف کرده است، اما همواره به سبب اندیشه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای که در نخستین اثرش، هاجریسم، مطرح کرده بود، شناخته و مورد نقد واقع شده است. در ۲۰۰۶م پژوهشگری به نام لیاقت علی خان<sup>۶۸</sup> ادعا کرد که کرون و کوک بعدها به‌وضوح از دیدگاهشان در هاجریسم عدول کرده‌اند. به گفته کرون، او بسیار بیشتر از کوک در معرض انتقاد و اتهام قرار گرفت، زیرا کوک در آثار بعدی‌اش سبک کارش را به‌کلی تغییر داد و به راه دیگری رفت و نه تنها سبک کتاب هاجریسم، بلکه خود آن را نیز به کناری نهاد و تا مدتی از ذکر نام آن کتاب در فهرست آثارش اجتناب می‌کرد.<sup>۶۹</sup>

مهم‌ترین نقدی که می‌توان به کرون در زمینه ادعاهایش در خصوص شکل‌گیری اسلام و هویت مسلمانان و پیامبر(ص) وارد کرد، معطوف به منابعی است که او از آنها استفاده کرده است. هرچند بیشتر پژوهشگران پذیرفته‌اند که کرون رویکردی نوین در بازسازی تاریخ صدر اسلام دارد، اما داوری‌ها و نظریه‌های او چندان پذیرفته و تأیید نشده است.<sup>۷۰</sup>

67. Crone, "What do we actually know about Mohammed?"

68. Liaquat Ali Khan

69. کرون، «زندگی‌نامه خودنوشت»، ۵۶.

70. Humphreys, 84-85.

علت اصلی این نپذیرفتن را می‌توان در کنار ماهیت شگفت‌آور و غیرمنتظره ادعاهای کرون، شواهد و مدارک نامنسجم و اندکی دانست که برای اثبات ادعاهایش مطرح کرده است. شواهد و مدارکی که کرون از منابع غیراسلامی ارائه می‌دهد بسیار گنگ و مبهم‌اند. ضعف اصلی آن این است که مجموعه‌ای از دسیسه‌ها و نقشه‌های موفقی را مفروض می‌گیرد که در فضای سده هفتم م و سال‌های پس از آن شکل گرفته‌اند.<sup>۷۱</sup> اما از آنجا که وی به ایجاز و اختصار در باب نظریاتش توضیح داده‌است، انگیزه‌ها و اهداف اغلب وقایعی که به تصویر می‌کشد روشن نیست. او در هاجریسم ضمن بی‌اعتبار دانستن تمام منابع اسلامی، به آثاری استناد جسته است که عموماً به منظور طرح مجادلات کلامی و اعتقادی به نگارش درآمده بوده‌اند.<sup>۷۲</sup> گرچه سعی کرون در بازسازی تاریخ صدر اسلام، به سبب بهره‌گیری از منابع نسبتاً کهن، در ظاهر جذاب و جالب‌توجه به نظر می‌رسد، اما این‌که برای منابع اسلامی هیچ اعتباری قائل نیست و با آنها همدلانه روبه‌رو نمی‌شود، قابل توجیه نیست؛ در حالی‌که با منابعی که خارج از سنت اسلامی به نگارش درآمده همدلی دارد و اعتبار آنها را می‌پذیرد؛ هم‌چنین سعی در اثبات دیدگاه‌های جهت‌گیرانه خود و با استناد بر منابع کهن غیراسلامی، که اعتبار تاریخی آنها نیز محقق نیست، به لحاظ روش‌شناختی خطاست.<sup>۷۳</sup> بی‌شک همان‌قدر که نویسندگان مسلمان در نگارش آثار خود از باورها و شرایط اجتماعی و سیاسی خود متأثر بوده‌اند، نویسندگان آثار غیر اسلامی نیز تحت تأثیر باورها و پیش‌فرض‌های خود قرار داشته‌اند. افزون بر این، به‌رغم نزدیکی تاریخی زمان نگارش این آثار به ظهور اسلام، نمی‌توان بی‌هیچ شک و تردیدی اعتبار مطالب آنها را پذیرفت و ادعا داشت که نویسندگان این آثار اطلاعات کافی درباره اسلام و خاستگاه‌های آن داشته‌اند. به‌عکس، عدم آشنایی لازم و کافی آنها با زبان و فرهنگ عربی و بی‌علاقگی و حتی کینه آنها نسبت به اسلام، قبول

71. N. Robinson, 56, 59.

72. Waines, 273-274; Ch. Robinson, 603; N. Robinson, 47.

73. Holmberg, 58; N. Robinson, 51.

این‌که آنها در نگارش آثار خود نهایت دقت و امانت را به خرج داده و جزئیات تاریخی را به درستی و انصاف گزارش کرده باشند، نامحتمل می‌سازد.

از سوی دیگر نمی‌توان در خصوص تاریخ نگارش آثار غیراسلامی درباره صدر اسلام اطمینانی حاصل کرد. برخی از این آثار، مکتوباتی مکاشفه‌ای و برخی دیگر جدلی و بیشتر آنها رساله‌هایی بحث‌برانگیزاند، چنان‌که اعتبار تاریخی تقریباً تمام آنها را می‌توان زیر سؤال برد؛<sup>۷۴</sup> برای مثال در صحت انتساب «تاریخ هراکلیوس» به اسقف سبئوس تردید وجود دارد. بر اساس روایت‌هایی که از زندگی سبئوس وجود دارد به نظر می‌رسد برخی وقایع کتاب به فاصله اندکی پس از رخ دادن به نگارش درآمده باشند؛ و گرچه سبئوس به اسناد و مدارکی در جهت تقویت روایات خود دسترسی داشته، اما روایت‌های او عاری از خطا نیست و برخی وقایع متمایز تاریخی را یکی قلمداد کرده است. افزون بر این، بسیاری از گزارش‌هایی که در خصوص نخستین فتوحات اعراب دارد متأثر از واژگان و مفاهیم کتاب مقدس است<sup>۷۵</sup> و نشان از این دارد که آشنایی او با اسلام و مسلمانان کم بوده است. نویسنده رساله «آموزه‌های یعقوب» نیز شناخته شده نیست، و با توجه به این‌که رهبر عرب‌ها در فتح اورشلیم را هم فردی کذاب خوانده، پیداست که نسبت به این جنبش، نظری خصمانه و غیرمنصفانه داشته است.<sup>۷۶</sup> هم‌چنین یعقوب ادسای، اسقف برجسته ادسا، نیز در دفاع از آموزه‌های مسیحی، آثاری جدلی را در قالب پرسش و پاسخ پدید آورد، اما در عین حال معتقد بود در رویارویی با مسلمانان باید جانب احتیاط را رعایت کرد و از اظهار صریح باورها و انجام آداب دینی پرهیز داشت.<sup>۷۷</sup> بر این اساس، چگونه می‌توان پذیرفت آثار او روایتگر وقایع، چنان‌که در واقع رخ داده‌اند، باشد؟ به تعبیر ونزبرو: «آیا از درون مجموعه‌ای گسسته از کلیشه‌های ادبی، که غالباً به قلم ناظرانی مخالف و بیگانه تدوین شده‌اند و در

---

74. Rippin, idem, 152.

75. c.f. Hoyland, *Seeing Islam*, 124-128.

76. c.f. Ibid, 55-61.

77. c.f. Ibid, 162-163.

توصیف و تفسیر نه تنها رفتار ظاهری، بلکه رشد روحی و عقلی مؤمنان ساده‌دل نخستین به کار رفته است، می‌توان به سادگی مجموعه‌ای از انگیزه‌ها و دواعی شتاب‌زده را استنباط کرد؟<sup>۷۸</sup>

به گفته فان اس<sup>۷۹</sup> شهرت هاجریسم بیش از آن بوده که درخور آن است، چرا که نویسندگان آن هیچ تلاشی برای اثبات دقیق ادعاهای خود نکرده‌اند و صرفاً به ارائه تفسیری جدید، و نه چندان قطعی، از واقعیت‌های مشهور بسنده کرده‌اند و در مواردی که وقایع مفروض را آگاهانه وارونه جلوه داده‌اند، رویکرد آنان خطرناک و مصیبت‌بار است. او اضافه می‌کند که ما نباید فراموش کنیم متون غیر اسلامی، حتی اگر هم عصر با پیدایش اسلام بوده باشند، صرفاً این پدیده جدید را آن‌چنان که دیده می‌شده، نشان می‌دادند، نه آن‌چنان که در واقع بود.

داوری منتقدان کرون، از جمله سرجنت<sup>۸۰</sup> که مدعی بود: «کرون و ونزبرو پا بر یک زمین واحد استوار کرده بودند و همه تجدیدنظرطلبان یا شکاکان دو تصویر متفاوت از یک واقعیت را نشان می‌دادند»، منجر به واکنش ونزبرو<sup>۸۱</sup> در باب هاجریسم شد: «شواهد مطرح شده در هاجریسم بسیار تاریک و مبهم است. تمام شواهد و اطلاعات در قالبی لفظی و ظاهری محبوس شده‌اند تا فرضیه اصلی نویسندگان را تأیید کنند». نقد ونزبرو، تلاشی برائت‌جویانه از نسبتی بود که سرجنت و دیگر منتقدان کرون و کوک مطرح کرده بودند.<sup>۸۲</sup> به گفته ونزبرو گرچه هاجریسم مدارک جامعی درخصوص دیدگاه غیرمسلمانان درباره پدیده‌ای که بعدها به‌عنوان اسلام شناخته شد، در اختیار ما قرار می‌دهد، اما کلیشه‌های مجادله‌برانگیزی مانند مکاشفه‌ها و مناظره‌ها را به نمایش می‌گذارد که اغلب می‌توان در

78. Wansbrough, *The sectarian milieu*, 116-117.

79. Van Ess, 998.

80. Serjeant, Review of *Hagarism*, 76-78.

81. Wansbrough, "Patricia Crone and Michael Cook: *Hagarism*", 155-156.

82. Ch. Robinson, 603.

اعتبار آنها تردید روا داشت. این آثار نوع ادبی خاصی را شکل می‌دهند که «تاریخ‌نگاری اقلیت»<sup>۸۳</sup> خوانده می‌شود و ارزش استنادی چندانی ندارند.<sup>۸۴</sup>

رابرت هویلند شاگرد سابق کرون و یکی از مدافعان اصلی بهره‌گیری از منابع غیراسلامی در باب تاریخ صدر اسلام، مجدداً منابع غیراسلامی را که کرون و کوک در کتاب هاجریسم به کار گرفته بودند بازبینی کرد. او در این پژوهش نشان داده که این منابع به سختی می‌توانند منبعی جایگزین برای پژوهش در باب تاریخ صدر اسلام محسوب شوند؛ افزون بر این، وثاقت و ارزشمندی منابع اسلامی را به طور کامل تأیید کرده است.<sup>۸۵</sup>

هویلند، به رغم این که منابع غیراسلامی را به سبب تأثیرپذیری از قدرت و سلطه سیاسی اسلام ضعیف می‌داند، عقیده دارد پژوهشگران برای شناخت همه‌جانبه تاریخ صدر اسلام ناگزیر به بررسی این آثار هستند؛ از این رو، در نخستین و مهم‌ترین کتابش اسلام از نگاه دیگران: بررسی مأخذشناختی منابع مسیحی، یهودی و زرتشتی در باب اسلام<sup>۸۶</sup> می‌کوشد فرضیه مطرح شده در هاجریسم را به کار گیرد. به عقیده او گرچه منابع غیراسلامی نمی‌توانند اطلاعات جامع و یکپارچه‌ای در خصوص شکل‌گیری و گسترش اسلام در اختیار پژوهشگران قرار دهند، اما گواهی نویسندگان آثار مسیحی، یهودی و زرتشتی، در کنار آثار نویسندگان مسلمان، می‌تواند به غنای داده‌های مفید در خصوص تاریخ خاورمیانه مقارن صدر اسلام بیفزاید و چشم‌انداز تازه‌ای را در باب ویژگی‌های اسلام بگشاید و به مطالعات اسلامی جهتی نو ببخشد.<sup>۸۷</sup>

اما در مورد برخی ادعاهای مجادله‌برانگیز کرون درباره هویت مسلمانان و پیامبر اسلام، نخست باید توجه داشت که هم‌ارز قرار دادن دو واژه مهاجر و هاجر، حتی اگر

83. historiography of minority

84. Rolinson, 603.

85. Schoeler, 13.

86. *Seeing Islam as others Saw It: a Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam*

87. c. f. Hoyland, *Seeing Islam*, 591-598.

به لحاظ واژه‌شناختی صحیح به نظر برسد، نمی‌تواند به روشنی فحوای مسیح‌شناختی این اصطلاح را در نسبت با جنبش موعودگرایانه اعرابی که قصد ورود به هلال حاصل‌خیز را داشتند، نشان دهد. اسنادی که در این خصوص ارائه شده<sup>۸۸</sup>، تا حدی گمراه‌کننده است.<sup>۸۹</sup> هم‌چنین این مسأله که گروهی از عرب‌هایی که بعدها مسلمان خوانده شدند، به مهاجران شهرت داشتند، نافی این نیست که در بین اعراب صدر اسلام القاب و عناوین دیگری در اشاره به این جماعت وجود نداشته است یا این که عنوان مهاجران منحصر به کسانی بوده است که طبق منابع اسلامی از مکه به مدینه کوچیدند و به دیگر اعراب که در سلک مسلمانان در نیامدند، اطلاق نمی‌شده است.

کرون با لحاظ معنایی موعودگرایانه برای واژه فاروق، عمر بن خطاب را به سبب داشتن این لقب، منجی موعود یهودیان قلمداد می‌کند.<sup>۹۰</sup> این کاملاً محتمل است که فاروق، ریشه‌ای یهودی داشته باشد و بعدها در زبان عربی و با توجه به علم اشتقاق کلمات، معنایی متفاوت به‌خود گرفته باشد؛ اما هیچ دلیلی در تأیید این که او یا مسلمانان مضمون موعودگرایانه این لقب را می‌فهمیدند یا قبول داشته‌اند و حتی این که محمد(ص) او را به عنوان منجی موعود معرفی کرده باشد، وجود ندارد. هم‌چنین در متون یهودیان هیچ اشاره‌ای به این که جماعتی از اعراب، با عنوان هاجریان، به رهبری منجی مسیحایی در فتح اورشلیم و بازپس‌گیری سرزمین موعود به آنها یاری رسانده‌اند وجود ندارد.

در مورد ادعای کرون مبنی بر اخذ برخی آموزه‌ها از سامریان، جای پرسش است که چرا شیخیم، و نه هبرون یا حتی اورشلیم، به عنوان الگوی شهر مقدس انتخاب شده است؟ یا چه دلیلی در دست است که مفهوم امام (در معنای نخبگان دینی و اجتماعی) لزوماً از سامریان اخذ شده باشد؛ در حالی که این مفهوم نزد دیگر اقوام نیز بوده است؟<sup>۹۱</sup>

88. c.f. Crone and Cook, 13,18.

89. Wansbrough, 155-156.

90. Crone and Cook, 5, 34.

91. Idem, 155-156.

از سوی دیگر، کرون ادعا دارد که عرب‌ها پس از مدتی به سمت باورهای مسیحیان گرایش پیدا کردند، اما روشن نمی‌سازد که چرا عرب‌ها برای احراز هویتی مستقل از یهودیان به سمت باورهای مسیحی رفتند. آیا این که باورهای آنها مشابه مسیحیان، و در نتیجه خودشان فرقه‌ای از مسیحیت قلمداد شوند، با خواسته اصلی آنان، یعنی داشتن هویتی مستقل، مغایرت نداشت؟

در خصوص پیامبر اسلام (ص) نیز کرون ظاهراً از شواهد سنت‌های تاریخی یعقوبیان، نسطوریان و سامریان، مانند «آموزه یعقوب» و «تاریخ هراکلیوس» متأثر بود که در آنها وفات محمد (ص) پس از فتح فلسطین ذکر شده بوده است. با این حال کرون هیچ اشاره و التفاتی به برخی منابع سریانی، مثل «تاریخ صغیر» یعقوب ادسایی و «تاریخ نجوم» ماشاءالله<sup>۹۲</sup>، ندارد که تاریخ وفات محمد (ص) را حتی در زمانی پیش از آنچه در سنت اسلامی ذکر شده، آورده‌اند.<sup>۹۳</sup>

در نهایت، در باب جغرافیای ظهور اسلام و مرکزیت مکه نیز ادعاهای کرون صرفاً ناشی از گمانه‌زنی‌های او بر اساس برخی آیات قرآن و سنجش آنها با یافته‌های باستان‌شناختی است. کرون در این زمینه موضعی دوگانه دارد. او از یک سو کتاب تجارت مکی را با اتکا بر شمار بسیاری از منابع اسلامی نوشته است، و از سوی دیگر، فقط اعتبار روایت‌هایی را که در جهت تأیید مقاصد پژوهشی او بوده، پذیرفته است و سایر روایت‌های این منابع در خصوص تاریخ و جغرافیای اسلام را نامعتبر قلمداد کرده است.<sup>۹۴</sup>

کرون<sup>۹۵</sup> بر مبنای شواهد و مدارک مورد بررسی خود به این نتیجه رسیده که تا اواخر سده هفتم میلادی مکه شهر مقدس و مکان حرم نبوده است. با فرض صحت این نظریه

92. *The astrological history of Māshā'allāh*, c.f. DBS. 9/160.

احتمالاً ترجمه‌ای است از کتاب فی القرانات و الادیان و الملل

93. N. Robinson, 54.

94. c.f. Crone, *Meccan trade*.

95. c.f. Crone, *Meccan trade*, 21-24.

چگونه می‌توان پذیرفت که به یکباره این شهر چنان اهمیت و اعتباری یافت که مسلمانان، بدون هیچ سابقه ذهنی نسبت به تقدس این شهر، بی‌هیچ مقاومت و مخالفتی، مسیر عبادت خود را تغییر دادند و این شهر را قبله خود ساختند؟ باید توجه داشت که عدم اشاره به مکه در متون کهن غیراسلامی فوق‌الذکر، که منابع اصلی پژوهش‌های کرون بوده‌اند، عجیب نیست؛ چرا بایست نویسندگان غیرمسلمان که اغلب ساکن شام یا عراق بوده‌اند، به شهری که به لحاظ جغرافیایی با آنها فاصله بسیار داشته و مرکز سیاسی اسلام نیز به‌شمار نمی‌آمده، اشاره کرده باشند؟

هم‌چنین باید در نظر داشت که گرچه مکه در دره‌ای خشک واقع شده است، اما منطقه حجاز شامل واحه‌های سرسبز و دارای چشمه‌سار نیز هست؛ برای مثال مدینه، واحه‌ای بود که به سبب بیشه‌زارها و پرآبی‌اش شهرت داشت. شواهدی نیز در دست است که برخی از محصولات مدیترانه‌ای در مناطقی که حدود یک تا چهار روز (بر اساس مسافتی که حیوانات در این مدت طی می‌کردند) با مکه فاصله داشتند، در دسترس بوده است. هم‌چنین شواهدی باستان‌شناختی از سیستم آبیاری گسترده در حجاز وجود دارد که ظاهراً تا پیش از به‌کارگیری پمپ‌های مدرن، مورد استفاده بوده است.<sup>۹۶</sup> بنابراین اشاره به جوامع کشاورز و محصولات زراعی خاص در قرآن، لزوماً اشاره به ساکنان خارج از شبه جزیره عربستان ندارد.

گرچه دانر<sup>۹۷</sup> عقیده دارد کرون به‌درستی مسأله تجارت مکی را به چالش کشیده است، اما داورهای کرون در این خصوص با انتقاد برخی از پژوهشگران مواجه شد. سحاب و روبین در نقد کرون نوشته‌اند: روایات موجود در منابع اسلامی، نظر کرون را تأیید نمی‌کند. مشکل کرون، بی‌توجهی به نکات جغرافیایی است. انکار برگزاری مراسم حج در مکه، ناشی از عدم آگاهی کرون به این امر است که حجاج در زمان جاهلیت عموماً به عرفه و منا

96. Tom Holland's obsession with Islam's origins: a critical response, <http://thedebateinitiative.com>

97. Donner, *Muhammad*, 241.



می‌رفته‌اند تا اعمال حج را در آن محل‌ها به جا بیاورند؛ به همین دلیل در روایات ناظر به حج در جاهلیت به این دو محل بیش از مکه اشاره شده است.<sup>۹۸</sup>

سرجنت نیز مباحث کتاب تجارت مکی را مغشوش، نامعقول و غیرمنطقی خوانده و معتقد است که کرون متون عربی را به‌درستی نفهمیده و درک درستی از ساختار اجتماعی عربستان نداشته است و برخی مفاهیم کهن و مدرن را با هم خلط کرده تا آن‌چه را می‌خواسته از آنها استخراج کند. سرجنت عقیده دارد که نظریات کرون نه تنها محتوایی ضد اسلامی دارد، بلکه ضد عربی نیز هست. وی نظریات کرون را اوهام سطحی و احمقانه خوانده است که هیچ پشتوانه‌ای برای اثبات ندارند.<sup>۹۹</sup>

#### نتیجه

پاتریشیا کرون از جمله پژوهشگرانی است که بدون همدلی اعتقادی خاصی با موضوع تحقیق خود، و البته فارغ از داوری در باب باورهای دیگران، سال‌ها به مطالعه و پژوهش در حوزه تاریخ صدر اسلام مشغول بود. آراء تجدیدنظرطلبانه او، نه تنها مورد قبول همه پژوهشگران واقع نشد، بلکه مخالفان بسیاری نیز در میان پژوهشگران و مؤمنان داشت. او با جدیت و صراحت، منابع و سنت اسلامی را به چالش کشید و در اعتبار آنها تشکیک کرد، اما قصد تخریب اسلام یا ستیز با آن را نداشت. او را نمی‌توان در شمار تجدیدنظرطلبانی افراطی قلمداد کرد که معتقدند محمد(ص) وجود تاریخی نداشته یا قرآن صرفاً ترجمه درهم و مغشوشی از متون مسیحی آرامی است. کرون در پی آن بود تا عوامل و شرایطی را که در شکل‌گیری و گسترش اسلام دخیل بودند، شناسایی کند. با این همه، او در آثار پژوهشی خود به پاسخ صحیح و روشنی نرسید، اما پرسش‌هایی که مطرح کرد فاقد اهمیت نیستند.

۹۸. سحاب، ۴۲۱-۴۳۲؛ Rubin, 426-427.

99. Serjeant, "Meccan trade", 472-486.

مطالعه و شناخت دیدگاه‌های کرون در باب منابع تاریخی غیر اسلامی، به ویژه جایگاه آنها در باب دولت، سیاست و عقیده در اسلام به ما در درک رویکرد او نسبت به منابع تاریخ اسلام، کمک خواهد کرد. توجه کرون به آثار غیر اسلامی، ناشی از اهمیت شناخت، تحلیل و تعمیم روندهای کلی تاریخی و اجتماعی تاریخ جهانی جوامع پیشامدرن و بازسازی آنها در دوران مدرن بود و می‌کوشید تا نشان دهد بازسازی تاریخ، منحصر به شناخت شواهد قابل اطمینان و مستند نیست. در روشی که کرون به کار گرفته بود، گام نخست دقت در سال‌شمار وقایع، تأیید اصالت و شناخت همه منابعی است که می‌تواند در امر تحلیل پژوهشگر را کمک کند؛ اما او خود در به‌کارگیری این روش دقت لازم را به عمل نیاورد و در اغلب نظریه‌های تجدیدنظرطلبانه‌اش، به منابعی اتکا کرد که اعتبار و اصالت آنها بررسی و تأیید نشده بود.

با این همه می‌توان گفت مهم‌ترین نتیجه رویکرد تجدیدنظرطلبانه کرون و انتشار آثاری مانند هاجریسم این بود که از روی شمار زیادی از متون غیراسلامی معاصر با ظهور اسلام پرده برداشت؛ متونی که مدت‌های مدید مغفول مانده بودند. با بهره‌گیری از این متون، می‌توان داده‌های بیشتر و متفاوت‌تری نسبت به آنچه در صدر اسلام به‌وقوع پیوسته است به دست آورد و در حوزه پژوهش و تاریخ‌نگاری اسلامی مجال گسترده‌تر و تحلیل‌ها و یافته‌های علمی تازه‌ای یافت.

### کتابشناسی

سحاب، فکتور، ایلاف قریش رحلة الشتاء و الصيف، بیروت، کمبئوشر و المركز الثقافی العربی، ۱۹۹۲ م.

کرون، پاتریشیا، «زندگی‌نامه خودنوشت»، ترجمه مسعود جعفری جزی، بخارا، سال هجدهم، شماره ۱۰۸، مهر و آبان ۱۳۹۴ ش.

Cook, Michael, *Muhammad*, Oxford, Oxford University Press, 1983.

Crone, Patricia, Cook, Michael, *Hagarism: The Making of the Islamic World*, Cambridge, Cambridge University Press, 1980.

- Idem, *Roman Provincial and Islamic Law*, Cambridge, Cambridge University Press, 2002.
- Idem, *Slaves on Horses: the Evolution of the Islamic Polity*, Cambridge, Cambridge University Press, 2003.
- Idem, *Meccan Trade and the Rise of Islam*, New Jersey, Gorgias Press, 2004.
- Idem, "What do we actually know about Mohammed?", retrieved from: [https://www.opendemocracy.net/faith-europe\\_islam/mohammed\\_3866.jsp](https://www.opendemocracy.net/faith-europe_islam/mohammed_3866.jsp)
- Donner, Fred M., *Muhammad and the believers*, Cambridge, Massachusetts, The Belknap Press of Harvard University Press, 2010.
- Idem, "Review of *Hagarism*", *Middle Eastern Studies Bulletin*, V.40 2006.
- DSB (*Dictionary of Scientific Biography*), s.v. "Māshā'allāh", by: David Pinger, New York, Simon and Schuster Macmillan, 1981.
- Holmberg, Bo, "*Hagarism Revisited*", in: *Verbum et calamu, Semitic and Related Studies in Honour of the Sixtieth Birthday of Professor Tapani Harviainen, Studia Orientalia 99*, ed. by Juusola, Hannu; Laulainen, Juha and Palva, Heikki, Helsinki: The Finnish Oriental Society, 2004.
- Hoyland, Robert G., *Seeing Islam as Others saw it: a Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam*, Princeton, New Jersey, the Darwin Press, 1997.
- Ibid, "Writing the biography of the Prophet Muhammad: Problems and Solutions", *History Compass*, V.5 (8 February 2007).
- Humphreys, R. Stephen, *Islamic History*, London: I.B. Tauris & Co. Ltd, 1995.
- Liaquat Ali Khan, "*Hagarism: The Story of a Book Written by Infidels for Infidels*", retrieved from: <http://archive.thedailystar.net/2006/04/28/d60428020635.htm>
- Mazor, Amir, "The Kitab futuh al-sham of al-Qudamias a Case Study for the Transmission of Traditions about the Conquest of Syria", *Der Islam*, 84 (2008).

- Nevo, Yehuda D., "Towards a Prehistory of Islam", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, vol.17, Hebrew University of Jerusalem, 1994.
- Peters, F. E., *Muhammad and the Origins of Islam*, New York, State of University of New York Press, 1994.
- Rippin, Andrew, "Literary Analysis of Qur'an, Tafsir, and Sira: the Methodologies of John Wansbrough", in: *Approaches to Islam in its Religious Studies*, ed. by: R. C. Martin, Tuscon, University of Arizona Press, 2001.
- Robinson, Chase F., "Patricia Crone and the End of Orientalism", in: *Islamic cultures, Islamic contexts*, ed. by: Behnam Sadeghi, Asad Q. Ahmed, Adam Silverstein, Robert Hoyland, in: *Islamic History and Civilization*, vol. 114, Leiden: Brill, 2015.
- Robinson, Neal, *Discovering the Qur'an: A contemporary Approach to a Veiled Text*, London, SCM Press, 2003.
- Rubin, Uri, "Meccan Trade and Quranic Exegesis (Quran 2:198)", *BSOAS*, 53 (1990).
- Schoeler, Gregor, *Charakter und Authentie der Muslimischen Überlieferung über das Leben Mohammeds*, Berlin, De Gruyter, 1996. (Translated and revised by Uwe Vagelpohl, and edited by James Montgomery as *The Biography of Muhammad: Nature and Authenticity*, New York, Routledge, 2011).
- Serjeant, Robert Bertram, "Review of *Hagarism* by Patricia Crone and Michael Cook", in: *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1978.
- Idem, "Meccan Trade and the Rise of Islam: Misconceptions and Flawed Polemics", *Journal of the American Oriental Society*, vol.110, no.3 (Jul - Sep, 1990).
- Thompson, Thomas, *The History of the Patriarchal Narratives: the Quest for the Historical Abraham*, Berlin and New York, Walter de Gruyter, 1974.
- Tom Holland's Obsession with Islam's Origins: a Critical Response, <http://thedebateinitiative.com>
- Van Ess, Josef, "The Making of Islam", *Times Literary Supplement*, 8 September 1978, cited from: *Seeing Islam as Others Saw it: a Survey and Evaluation of Christian, Jewish and*

*Zoroastrian Writings on early Islam*, Princeton, New Jersey, the Darwin Press, 1997.

Waines, David, *An Introduction to Islam*, Cambridge, Cambridge University Press, 1995.

Wansbrough, John, *The Sectarian Milieu*, Oxford, Oxford University Press, 1978a.

Idem, "Patricia Crone and Michael Cook: *Hagarism: the Making of the Islamic World*. ix, 268 pp. Cambridge, etc.: Cambridge University Press, 1977", in: *BSOAS*, vol. 41 (XLI), no.1, 1978b;

Idem, *Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation*, foreword, translation and expanded notes by: Andrew Rippin, New York, Prometheus Books, 2004.

Watt, W. Montgomery, *Muhammad at Mecca*, Oxford, Oxford University Press, reprinted in Pakistan, Karachi, Moiez Press, 1979.



تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۱۴۹-۱۷۲

## افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی، دلیل عقب ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه جواد طباطبایی<sup>۱</sup>

سعید عطار<sup>۲</sup>

استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

### چکیده

مقاله حاضر با ارائه یک نظام دسته بندی از نظریات بر اساس تقابل های دوگانه سوسوری، نظریه «انحطاط ایران» جواد طباطبایی را بررسی و نقد می کند. بر اساس این دسته بندی، ابتدا ملت از دولت، سپس عوامل درونی از بیرونی و آنگاه رویکرد ذهنی از عینی تفکیک می شوند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی نشان می دهد که نظریه طباطبایی، نظریه ای ملت باورانه بیرونی ذهنی است. در این نظریه، هرچند بر عوامل درونی تأکید می شود، اما در واقع، بزنگاه تاریخی برای انحطاط ایران، یورش ترکان سلجوقی و مغولان و حاکم شدن قشریت و تعصب، یعنی الگوهای فکری و فرهنگی منحط است که باعث به هم خوردن رابطه عقل و شرع و افول خردگرایی شد. ذهنی گرایی و به حاشیه راندن عینیات در تحلیل پدیده عقب ماندگی، مهم ترین ضعف نظریه انحطاط است. تأکید بر عامل بیرونی با رویکردی ذهنی گرا و بی - توجهی به واقعیت های اجتماعی، نظریه طباطبایی را بررغم جدیت نظری اش، تبدیل به نظریه ای با تناقضات درونی برای تبیین عقب ماندگی تاریخی ایران کرده است.

**کلیدواژه ها:** نظریه انحطاط ایران، جواد طباطبایی، عقل و شرع، حمله خارجی، نقد نظریه.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۹

۲. رایانامه: s.attar@yazd.ac.ir

## مقدمه

گام اول برای ارائه تبیینی جدید از عقب‌ماندگی تاریخی ایران دسته‌بندی نظریات موجود و نقد آنهاست. نگاهی اجمالی به آثاری که پیرامون توسعه و عقب‌ماندگی ایران منتشر شده‌اند نشان می‌دهد که در این آثار، به این گام اولیه اما مهم توجهی نشده است. از کتاب چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت کاظم علمداری (۱۳۹۲) تا کتاب درخشش‌های تیره آرامش دوستدار (۱۳۸۶) و از کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه احمد اشرف (۱۳۵۹) تا کتاب عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران محمود سریع‌القلم هیچ‌کدام نه تنها دسته‌بندی از نظریات ارائه نکرده و مبانی این دسته بندی را مشخص نساخته‌اند، بلکه در اغلب آنها توجه اندکی به بررسی و نقد نظریات اندیشمندان ایرانی شده است. نوشتار حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، تلاش می‌کند تا ضمن ارائه یک نظام دسته‌بندی نظری دربرگیرنده، از آن در تحلیل و نقد نظریه «انحطاط ایران» جواد طباطبایی استفاده کند. از این‌رو، مسأله اصلی، نه توضیح و سپس نقد نظریه طباطبایی در همه ابعاد آن، بلکه تبیین آن نظریه بر مبنای نوعی دسته بندی ابتکاری از نظریه‌های مربوط به انحطاط و عقب‌ماندگی ایران و سپس، نقد و جوهی از آن نظریه است که در قالب دسته بندی فوق برجسته شده‌اند. نکته دیگر اینکه، هرچند نظریه انحطاط طباطبایی نیز، مانند هر نظریه‌پرداز دیگری، در گذر زمان تغییر یا تکوین پیدا می‌کند (این تغییر یا تکوین می‌تواند نتیجه تغییر شرایط محیطی یا تغییر درک نظریه‌پرداز به دلایل متعدد از جمله بازتاب طرح نگاه‌های انتقادی باشد)، اما برای تحلیل و سپس نقد نظریه، گزیری از ثابت کردن آن در زمان و واکاوی نظریه بر این اساس نیست.

## روش دسته‌بندی نظریات

برای دسته‌بندی نظریات می‌توان از متغیرهایی مانند اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استفاده کرد و بر اساس تأکید هر نظریه بر یک حوزه، نظریه‌ای را اقتصادی، سیاسی،



اجتماعی یا فرهنگی دانست؛ با این حال و بررغم برخی مزیت‌های این روش، تقسیم‌بندی بر اساس متغیرهای دوگانه می‌تواند از خصلت دربرگیرندگی<sup>۳</sup> بیشتری برخوردار باشد. این شیوه تحلیل، برگرفته از مطالعات فردیناند دو سوسور<sup>۴</sup>، زبان‌شناس سوئیسی، است. سوسور بر این نکته تأکید داشت که زبان، نظامی از افتراق‌هاست. در این نظام افتراق‌ها تأکید اصلی بر تقابل‌های دو وجهی است. به گفته یاکوبسن<sup>۵</sup>، هر مشخصه ممیز، متضمن انتخاب میان «دو برچسب یک تقابل است که ویژگی افتراقی خاصی را می‌نمایند»<sup>۶</sup>. سوسور بر این باور بود که ارزش هر واژه در تقابل با واژه دیگر آشکار می‌شود (اصل «تقابل‌های دوگانه»<sup>۷</sup>). هرچند به نظر سوسور این تقابل‌های دوگانه، آمیخته با نوعی سلسله‌مراتب ارزشی و برتری-دادن یکی نسبت به دیگری است؛<sup>۸</sup> اما می‌توان از تقابل‌های دوگانه به عنوان روشی برای دسته‌بندی نظریات بدون ارزش‌گذاری میان متغیرها استفاده کرد.

نظام دسته‌بندی این نوشتار با تأکید بر اهمیت دو متغیر دولت و ملت در تحلیل پدیده عقب‌ماندگی/توسعه، اولین متغیرهای جفتی برای دسته‌بندی را دولت-ملت می‌داند. بر این مبنا، در یکی تأکید بر دولت به عنوان دلیل عقب‌ماندگی است و در دیگری، استدلال‌های مشابه در مورد عاملیت مردمی یا جامعه مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، دلیل عقب‌ماندگی ایران براساس این تحلیل‌ها عوامل غیر دولتی‌اند. دسته اول را «نظریات دولت‌باورانه»<sup>۹</sup> و دسته دوم را «نظریات ملت‌باورانه»<sup>۱۰</sup> عقب‌ماندگی می‌نامیم.

- 
3. inclusiveness
  4. Ferdinand de Saussure
  5. Jakobsen

۶. کالر، ۱۰۰.

7. Binary Oppositions
8. Hanson, 26.
9. Nation- based Theories
10. State- based Theories

برای دسته دوم از تحلیل‌ها، از مفهوم «ملت»<sup>۱۱</sup> استفاده شده است. معنای عام ملت دلالت بر هر گونه موجودیت اجتماعی دارد که دارای حداقلی از تشکیلات حکمرانی و اداره سیاسی باشد.<sup>۱۲</sup> به جهت اینکه ملت در معنای خاص آن، اشاره به واحدهای سرزمینی در درون چارچوب مرزهای ملی و تحت حکمرانی دولتی مدرن دارد، و بسیاری از نظریات، آغاز عقب‌ماندگی ایران را سده‌ها پیش از دوران مدرن می‌دانند، منظور از نظریات ملت-باورانه، معنای عام پیش‌گفته از ملت است. بر مبنای این دسته‌بندی دوگانه، در پاسخ به چرایی عقب‌ماندگی ایران گفته می‌شود که دولت یا ملت دلیل عقب‌ماندگی ایران بوده است. ایران سرزمینی است که در طول تاریخ، بارها در معرض تهاجم نیروهای خارجی قرار گرفته و تمدن‌هایی از این هجموم شکل گرفته و تمدن‌هایی نیز از میان رفته‌اند. بر اساس این خصلت ژئوپولیتیکی، دسته‌ای از نظریات در تحلیل عقب‌ماندگی ایران اشاره به عواملی می‌کنند که معطوف به نیروهای خارجی و نقش خارجی‌ها در این عقب‌ماندگی است. از این‌رو، هر کدام از این تحلیل‌های دولت یا ملت‌باورانه، خود به دو بخش درونی<sup>۱۳</sup> و بیرونی<sup>۱۴</sup> تقسیم می‌شوند که اشاره به تأکید بر نقش عوامل داخلی یا خارجی در عقب‌ماندگی دارد. از این‌رو، هر کدام از این تحلیل‌های دولت‌محور یا ملت‌محور خود به دو بخش درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند که اشاره به تأکید بر نقش عوامل داخلی یا خارجی در عقب‌ماندگی دارد؛ بنابراین عوامل درونی-بیرونی دومین جفت متغیرهای این نوشتار را تشکیل می‌دهند.

نظریات ملت‌محور و دولت‌محور درونی یا بیرونی نیز به دو دسته مجزا تقسیم می‌شوند: ذهنی<sup>۱۵</sup> و عینی<sup>۱۶</sup>. نظریاتی که به عوامل ذهنی تأکید دارند، ذهنیات را در مقام

11. nation

۱۲. عجم اوغلو و رابینسون، ۱۰.

13. internal

14. external

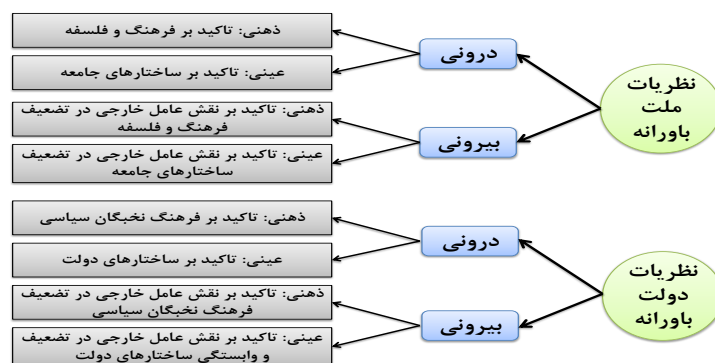
15. subjective

16. objective

زمینه‌ساز برای ظهور عینیات می‌دانند. در این چارچوب، اولویت‌دادن بر «مضمون» به مثابه مضروف یک اصطلاح، تأکید بر اهمیت ذهنیات در مقابل عینیات است. نتیجه این نظریات این‌که عقب‌ماندگی یک جامعه حاصل ویژگی‌های خاص بسترهای ذهنی آن جامعه است. تأکید بر فرهنگ، اندیشه، فلسفه و مانند اینها به معنای رویکردی است که ما آن را نظریات با پسوند «ذهنی» می‌نامیم. در مقابل، تأکید بر روندها و نهادها به معنای اولویت با عینیات است.

در مجموع، نظام تقسیم‌بندی این نوشتار، نظامی متکی به دسته‌بندی هشت‌گانه‌ای است که ابتدا با تفکیک ملت از دولت، سپس تفکیک درونی از بیرونی و آنگاه تفکیک ذهنی از عینی می‌کوشد تا نظریات مهم موجود پیرامون عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران را دسته‌بندی و تحلیل کند. شکل زیر، شمای کلی این دسته‌بندی را نشان می‌دهد.

شکل ۱. دسته‌بندی نظریات بر اساس سه تقابل دوگانه



منبع: نویسنده

### بررسی نظریه

نظریه «انحطاط ایران» جواد طباطبایی، یکی از مهم‌ترین و منسجم‌ترین نظریاتی است که

توسط اندیشمندی ایرانی برای تبیین عقب‌ماندگی ایران طرح شده است. طرح کلی طباطبایی مبتنی بر دو مفروض اصلی است: محتمل بودن تجدد به عنوان تقدیر تاریخی ما و شکست اندیشه تجدد (بستر دست‌یابی به توسعه) در ایران معاصر. از نظر او شکست تجدد در ایران، صرف‌نظر از جنبه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی، ناشی از فقدان اندیشه‌ای منسجم و نبود برخی مفاهیم بنیادینی است که بدون آنها، شالوده هیچ دگرگونی تاریخی عمده‌ای استوار نخواهد شد.

طباطبایی، با یک پروژه فکری دو وجهی، نظریه‌ای در مورد عقب‌ماندگی ایران طرح می‌کند که در آن، ایده‌ها و مفاهیم نقش مهمی در تاریخ تحولات دارند. پروژه فکری او بر دو پایه اساسی استوار است: تاریخ تحولات اندیشه در اروپا از یک‌سو و تاریخ تحولات اندیشه در ایران از سوی دیگر. مؤلفه‌های مهم در تحلیل تحولات این دو، نسبت یا رابطه میان عقل و شرع است.<sup>۱۷</sup> وی با طرح نوع رابطه عقل و شرع و بررسی آن در تاریخ تحولات ایران و اروپا می‌کوشد تا دلایل تجددیابی یکی و تجددگریزی دیگری را تبیین کند. در واقع نسبت این دو، نظریه انحطاط ایران را شکل می‌دهد.

این کانون محوری الهام گرفته از اهمیت دین برای هگل و نوع نگرش او به دو مفهوم شریعت و تقدیر تاریخی است. هگل نظر تحقیرآمیز فلاسفه به دین مُنزل را ناشی از جهالت آنها می‌دانست.<sup>۱۸</sup> ژان هیپولیت<sup>۱۹</sup> در پاسخ به این پرسش که چرا مفهوم شریعت مورد توجه هگل است می‌نویسد: «شریعت از نظر هگل، مانع در راه آزادی آدمی است... [اما به جهت اهمیت دین برای انسان] شریعت باید با عقل آشتی پیدا کند و در این صورت، عقل هم خصلت مجرّد خود را از دست می‌دهد و با غنای زندگی واقعی هماهنگ می‌شود».<sup>۲۰</sup>

۱۷. وی در بسیاری از آثار خود، به اهمیت محوری این رابطه در انحطاط ایران اشاره کرده است؛ برای نمونه، نک. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۵۲.

۱۸. پلامناتز، ۹۰؛ به نظر هگل، دین مبین تصور انسان از ماهیت ذاتی روح است.

19. Jean Hyppolite

۲۰. هیپولیت، ۵۳-۵۲؛ جملات داخل کروشه از نگارنده است.

اهتمام طباطبایی به تحولات فکری در فقه شیعه و گذار آن به نظام عرفی، در متن گذار شریعت بی‌جان و جدا از زندگی به شریعت زنده و جان‌دار معنا پیدا می‌کند که هگل به خصوص در دوران جوانی به تأمل پیرامون آن پرداخته بود.<sup>۲۱</sup>

بر این مبنای، طباطبایی در کارهای متأخر خود، طرح نظریه انحطاط را در قالب یک پروژه دو بخشی با عنوان تأملی درباره ایران<sup>۲۲</sup> و تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا<sup>۲۳</sup> دنبال می‌کند. این پروژه را که در شش جلد تدوین شده، می‌توان در ذیل تاریخ انحطاط: یکی (ایران) و انحطاط اندیشه و تجدد دیگری (اروپا)، نوعی تاریخ‌نگاری رابطه عقل و شرع دانست.<sup>۲۴</sup> شیفتگی طباطبایی به رساله «یک کلمه» میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی و نقد او بر ملکم خان و روزنامه قانون<sup>۲۵</sup> در آثار متأخرش دقیقاً در همین توجه او به رابطه عقل و شرع و ضرورت تبدیل نظام حقوق شرعی به حقوق عرفی جدید است. او با تمایز میان

---

۲۱. نک. لوکاچ، هگل جوان.

۲۲. طباطبایی تاریخ ایران را به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌کند. به جهت اهمیت ایده‌ها برای او، تقسیم‌بندی‌اش در برخی از مواقع، تغییر می‌کند؛ اما در کل، وی دوران قدیم را دو مرحله تاریخ ایران باستان از آغاز تا فروپاشی ساسانیان و تاریخ ایران اسلامی تا نزدیک به دوره مشروطه می‌داند. دوره جدید نیز شامل سه دوره گذار است که از جنگ چالدران تا جنگ‌های ایران و روس و بروز ایده «انحطاط»، دوره مکتب تبریز، از زمان اصلاحات عباس میرزا تا پیروزی مشروطه و بروز ایده «حکومت قانون» و در نهایت، دوره سوم که شامل دو بخش پیروزی جنبش مشروطه-خواهی تا شهریور ۱۳۲۰ و از آن تاریخ تا دهه شصت و بروز ایده «انقلاب» می‌شود (نک. طباطبایی، جدال قدیم و جدید، ۱۰-۱۷).

۲۳. تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا نیز سه دوره از نوزایش تا انقلاب فرانسه (دوره جدال قدیم و جدید)، از انقلاب فرانسه تا جنگ جهانی اول و در نهایت، از جنگ جهانی اول به بعد (عصر حاضر) را شامل می‌شود (نک. طباطبایی، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، ۳۰-۴۰).

۲۴. به نظر طباطبایی، توماس آکوئینی، واپسین حکیم الهی سده‌های میانه، با ترکیب همه دستاوردهای نظری فرهنگ دوره جاهلی اروپا و سنت مسیحی در نظام الهیات جدید، راه تفسیر عقلانی مسیحیت و دگرگونی بنیادی در سنت مسیحی و اروپا را هموار نمود (نک. طباطبایی، جدال قدیم و جدید، ۲۸۰).

۲۵. طباطبایی، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۱۳-۱۴.

عقل و شرع، به هم خوردن رابطه آن دو را سرآغاز انحطاط ایران می‌داند: «چیزی که به صورت ایجابی در حرف‌های من وجود دارد... یک چیز است... رابطه عقل و شرع در یک دوره‌ای از تاریخ فکری ما به هم خورده است. از اینجاست که من بحث انحطاط را مطرح می‌کنم... بر اساس یک معیار عقلانی است که می‌توان طرح پرسش کرد و به تحقیق پرداخت؛ همان‌طور که دانشمندان قرن چهارم ه. ما هم چنین کردند. مطابق با همین معیار عقلانی است که ما باید سنت‌مان را بشناسیم».<sup>۲۶</sup>

در کنار این دو قلوبی مفهومی، دوگانه دیگری نیز وجود دارد: تجدد/انحطاط، که دو مفهوم به هم پیوسته‌اند و در شرایط تصلب سنت و امتناع اندیشه، طرح یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نیست.<sup>۲۷</sup> طرح مفهوم تجدد بدون طرح «دیگری» آن یعنی انحطاط منجر به بدفهمی هر دو می‌شود (چنان‌که به نظر او شده است). بر این مبنا، نظریه طباطبایی تلاشی برای نوشتن تاریخ تجدد در ایران از راه روایت تاریخ انحطاط است. او با تأمل در تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا نتیجه می‌گیرد که اندیشیدن به انحطاط و پرسش از آن، مقدمه بحث از تجدد است. به نظر او، گذار از انحطاط تاریخی جز از مجرای اندیشیدن درباره آن امکان‌پذیر نخواهد شد. نیندیشیدن تاریخی ما به انحطاط، باعث غیبت تجدد از اندیشه ما شده است. اندیشه سیاسی ایران به دوران قدیم تعلق دارد و قادر نیست تجدد به معنای تفکر درباره طبیعت و ماهیت دوران جدید را مورد تفکر قرار دهد.<sup>۲۸</sup>

طباطبایی، بی‌توجهی به دو قلوبی تجدد/انحطاط را دلیل بدفهمی اندیشه تجدد، و پانگرفتن اندیشه انحطاط در تاریخ ایران پس از عصر زرین را خود نشانه‌ای از انحطاط می‌داند: «با توجه به تجربه مغرب زمین که از همان آغاز، یعنی سپیده‌دم فرهنگ یونانی، به انحطاط اندیشیده است، می‌توان گفت که فقدان مفهوم انحطاط در یک فرهنگ، نشانه عدم

۲۶. طباطبایی، «کارم نسخه پیچیدن نیست»، گفت‌وگو با سیدجواد طباطبایی، هفته‌نامه شهر وند.

۲۷. همو، ابن خلدون و علوم اجتماعی؛ وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، ۸.

۲۸. همو، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ۶.

انحطاط نیست بلکه عین آن است».<sup>۲۹</sup> به نظر او، در کنار ظهور ایدئولوژی در عصر جدید، در کنار نیندیشیدن به انحطاط، پیامدهای مهمی برای سنت و تجدد داشته است. ظهور ایدئولوژی، نشانه‌ای از آزادشدن نیروهای نهفته سنت در پایان زاینده‌گی آن است. بدین معنا، ظهور ایدئولوژی آغاز پایان عصر سنت است.

نیروهای مخرب سنت با دست‌آویختن بر توان ایدئولوژی، سرعت روند پایان‌یافتن همیشگی سنت را تسریع می‌کنند. امکان ظهور عصر جدید را می‌توان در این آوردگاه سنت ایدئولوژیک شده مشاهده کرد. بر این اساس، وی دهه‌های اخیر تاریخ ایران را به «پدیدآمدن مجالی برای ارزیابی سنت فرهنگی ما، در کلیت کذایی خود»<sup>۳۰</sup> تعبیر می‌کند. برای آن که این امکان در بستر مهیاشده امروزی ما ممکن شود باید به مبادی بازگشت. او امکان گسست از وضعیت انحطاط (و انحطاط‌اندیشی) را نیز «تنها» در متن اندیشه‌ای پیرامون سنت-تجدد و گسست از منطق ایدئولوژی میسر می‌داند: «طرح سنت در نسبت با اندیشه تجدد و دوران جدید، از مجرای تغییر موضع اساسی در آگاهی و پرداختن به مبادی، تنها موضعی است که می‌تواند مودّی به تجدید عهدی با اندیشه فلسفی نوآیین باشد و این اندیشه فلسفی نوآیین جز در مخالفت با ایدئولوژی، یعنی منطق ایدئولوژی و نه ظاهر آن، امکان پذیر نخواهد بود».<sup>۳۱</sup>

از نظر او، تاریخ ایران بررغم رخداد تحولاتی مهم، تاریخی بدون گسست است و این عدم گسست، عین انحطاط است؛ چرا که «تداوم تاریخی و فرهنگی ایران زمین در شرایط زوال تدریجی اندیشه و انحطاط تاریخی امکان‌پذیر شده»<sup>۳۲</sup> است.<sup>۳۳</sup> او بر این باور است

۲۹. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۰.

۳۰. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ۳۱۰.

۳۱. طباطبایی، ابن خلدون و علوم اجتماعی، ۳۶۶.

۳۲. همو، خواجه نظام‌الملک، ۱۱.

۳۳. در بحث‌های متأخر طباطبایی، این بخش از آراء او تغییر کرده است. طباطبایی در نقد ایده جامعه کلنگی محمدعلی همایون کاتوزیان، طولانی بودن تاریخ ایران و عدم گسست تاریخی را یکی از مزایای ایران در مقایسه با

که ما در تاریخ خود نه اپوخته (دوران) بلکه پری‌یود (دوره) را تجربه کرده‌ایم.<sup>۳۴</sup> از این منظر، ریشه تحولات کنونی را باید در سده‌های گذشته جست: «سده‌های پس از سقوط ایران زمین تا واپسین دهه‌های آماده‌شدن مقدمات مشروطه‌خواهی و شاید بحران، بن‌بست و شکست آرمان‌های مشروطه‌خواهی و همراه با آن شکست تجدد، در نهایت، ریشه در مرده‌ریگ نخستین سده‌های دوره اسلامی (پس از سقوط ساسانیان) دارد».<sup>۳۵</sup>

طباطبایی، قرن‌های چهارم تا ششم هر را «عصر زرین فرهنگ و تمدن ایران» می‌نامد. چهره‌های شاخص عصر زرین ایران که کوشیدند توازن میان عقل و شرع، ادراک شرع با کمک عقل و در نهایت برتری‌دادن بر خردگرایی را برقرار کنند، ابونصر فارابی، مسکویه رازی، ابن‌سینا و چند اندیشمند دیگری هستند که طباطبایی آنها را نمایندگان خرد ایرانی می‌نامد: فارابی با کتب آراء اهل مدینه‌فاضله و سیاست‌مدینه<sup>۳۶</sup> «نخستین اندیشمند دوره اسلامی ایران... مؤسس حکمت راستین و خردگرا... اندیشمندی که به بحران سیاسی عصر خود از مجرای فلسفه اندیشید»<sup>۳۷</sup>، مسکویه رازی با کتب جاویدان خرد و تهذیب «یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان خرد ایرانی... و نخستین تاریخ‌نگاری که معیار بررسی خود را خرد قرار داده بود».<sup>۳۹</sup>

---

سایر ملت‌هایی می‌داند که به صورت متقدم و متأخر در مسیر تجدد گام گذاشته‌اند (نک. خیرگزاری دانشجویان ایران).

۳۴. طباطبایی به نقل از تاریخ‌نویس آلمانی، کارل هُیسی، می‌نویسد: Epoche در یونانی به معنای اعراض، گسست و نیز روندی است که گسستی در جریان واقعه ایجاد می‌کند؛ در حالی که Periode به هر دوره زمانی [که نشان از استمرار و پیوستگی با دوره‌های قبل و بعد دارد] اطلاق می‌شود (نک. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۹-۲۰).

۳۵. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۸۸.

۳۶. برای مطالعه بیشتر، نک. فارابی، آراء اهل مدینه‌فاضله، ۱۳۵۴؛ فارابی، سیاست مدینه، ۱۳۷۹.

۳۷. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۲۲-۱۱۸.

۳۸. برای مطالعه بیشتر، نک. ابن‌مسکویه، جاویدان خرد، ۱۳۷۷؛ ابن‌مسکویه، تهذیب الاخلاق، ۱۳۸۱.

۳۹. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۴۷ و ۱۵۰.



او عصر زرین ایران را عصر اوج‌گیری «تشیع فلسفی» یا مکتب معتزله می‌داند، یعنی دوره‌ای که در آن عقل، دایرمدار شده بود. او معتقد است که عمده جریان‌های خردگرایی سده‌های نخستین به نوعی به یکی از جریان‌های تشیع فلسفی تعلق خاطر داشتند. در متن این نظریه، افول خردگرایی به معنای آغاز عصر انحطاط است: «من سعی کرده‌ام تا نشان دهم که به چه ترتیب تا قرن چهارم، پنجم و ششم هجری، عقل معیار و ضابطه همه امور در ایران و در این گوشه از جهان اسلام بوده و حتی گرایش عمده آن بود که شرع را نیز عقلی بفهمند. اما بعد از آن... این ترکیب و نظم میان عقل و شرع به هم خورد. هرچه ما در تاریخ‌مان تا آغاز دوران قاجار جلوتر می‌آیم، این نسبت، بیشتر و بیشتر به نفع نظام شرعی به هم می‌خورد».<sup>۴۰</sup> به نظر او، با مرگ ابن‌سینا، هزاره‌ای آغاز شد که هزاره امتناع اندیشه سیاسی و بدیهه‌پردازی در عمل سیاسی بود.<sup>۴۱</sup>

اما چه مؤلفه‌ای باعث افول خردگرایی و آغاز عصر انحطاط در ایران شد؟ وی حمله ترکان سلجوقی و یورش مغولان را عامل سقوط ایران می‌داند. به نظر طباطبایی، هرچند نطفه‌های انحطاط و زوال را می‌توان در سده‌های اولیه پس از سقوط ساسانیان و دولت‌های مهاجم به ایران یافت،<sup>۴۲</sup> اما در مجموع، فرهنگ و تمدن ایران زمین در برخورد با تاریکی‌های قشریت و تعصب ترکان، یکسره به زوال رفت. این هجوم زوال‌ساز، ناشی از کشمکش‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان با دستگاه خلافت بود: «بدین‌سان، دستگاه خلافت برای اندک زمانی، پشتوانه و یارانی مطمئن در غلامان ترک‌تبار پیدا کرد و با چیرگی ترکان، ایران‌زمین تاوان‌گران درگیری خود با دستگاه خلافت را پرداخت و برای هزاره‌ای که با برافتادن خاندان-

۴۰. طباطبایی، «کارم نسخه پیچیدن نیست گفت‌وگو با سیدجواد طباطبایی»، هفته‌نامه شهروند.

۴۱. همو، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۹۹.

۴۲. این دیدگاه، بسیار شبیه به دیدگاه عبدالحسین زرین‌کوب است. برای مطالعه دیدگاه زرین‌کوب، نک. زرین‌کوب، دو قرن سکوت (سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان، ۱۳۸۸؛ زرین‌کوب، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، ۱۳۸۷.

های ایرانی تبار سامانیان و بوییان آغاز می‌شد در تاریکی قشریت و تعصب فرو رفت... چنین بود که... داناترین دشمن خلافت برای همیشه از میدان خارج شد.<sup>۴۳</sup> و این روند تا سده ششم کامل شد. هم‌زمان با سقوط ایران زمین به دنبال یورش مغولان، آرایش عناصر فرهنگ عصر زرین به طور کامل به هم خورد و با چیره‌شدن ترکیب شریعت مدارانه‌ای که با الزامات دوره جدیدی در تاریخ ایران سازگار بود، دوره‌ای که آن را «قرون وسطای» ایران نامیده‌اند، اندیشه تاریخی و خردورزی به زوال رفت. با به هم خوردن تعادل میان عقل و شرع، سنت ایرانی گرفتار تصلب شد.<sup>۴۴</sup> از این رو، با حمله ترکان و مغولان، نطفه‌های انحطاط تبدیل به نوزاد انحطاط و پس از آن با استمرار تعصب و قشری‌گری و با پایان عصری که ملاصدرای شیرازی آخرین عقل‌گرای آن محسوب می‌شد، نوزاد انحطاط به بلوغ رسید.

طباطبایی با تحلیل سرگذشت پیشگامان، سرنوشت آنها را نشانه‌ای از دگرگونی‌های بنیادی در ایران می‌داند. در سده ششم، سرنوشت تلخ شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی «نشانه‌ای از آشتی‌ناپذیری میان حکمت و فقهت رسمی و دانش‌های عقلی و میان درک عقلی از دیانت و صرف توجه به ظاهر شریعت بود».<sup>۴۵</sup> سلطه مغولان در پی یورش آنان به ایران، ضربه نهایی را بر پیکر فرهنگ و تمدن ایران وارد ساخت. نتیجه تقویت عقل‌ستیزی، تبدیل اهل تصوف به متفکران واقعی ایران و سلطه بی‌بدیل آنان از یک سو و تقویت شعر عرفانی به عنوان برترین تجلی نبوغ ایرانی بود که این یورش، بسترهای آن را به طور کامل فراهم کرده بود.

ممکن است در بررسی اجمالی از آثار طباطبایی این چنین به نظر برسد که انحطاط ایران یکسره معطوف به عوامل داخلی است، اما با نگاهی دقیق‌تر به آراء او می‌توان گفت که

۴۳. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۰۲.

۴۴. همو، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۵۵-۵۴.

۴۵. همان، ۱۰۸.

انحطاط ایران، با حمله خارجی اتفاق افتاد. در نظر طباطبایی، یورش خارجی (از حمله تازیان تا مهم‌تر از آن، یورش ترکان و مغولان) رگه‌های انحطاط را تبدیل به واقعیت انحطاط کرد. بررغم آن‌که طباطبایی در یکی از کتب خود بیان می‌کند که «هیچ مقوله‌ای به اندازه نقش ایرانیان در تخریب بنیان ایران‌زمین عمده نیست»،<sup>۴۶</sup> اما با توجه به مجموعه آثار او می‌توان گفت که او بر این اعتقاد است که با حمله سلجوقیان و یورش مغولان و در نتیجه، افول جریان‌های تشیع فلسفی و سیطره اسلام قشری و عرفان زاهدانه و صوفیانه و در مجموع، با امتناع تفسیر فلسفی دیانت، عصر زرین فرهنگ و تمدن ایران به پایان رسید.<sup>۴۷</sup> او در این مورد می‌نویسد: «با سپری شدن عصر زرین فرهنگ ایران، یعنی با چیرگی ترکان سلجوقی بر ایران‌زمین که اندیشه ایرانشهری - یونانی دستخوش کسوف جدی و به ویژه با یورش تمدن برانداز مغولان، از بنیاد دچار تزلزل شد، بقای اندیشه عقلانی به باد فنا رفت و دوره‌ای در تاریخ اندیشه و عمل ایرانی آغاز شد که ما از آن به دوره بن‌بست در عمل و امتناع در اندیشه تعبیر می‌کنیم».<sup>۴۸</sup>

این هبوط تمدن ایرانی حتی تا آغاز سده اخیر نیز ادامه پیدا کرد. در دوره اخیر، در حالی که سنت می‌توانست امکان ورود به دوران جدید را فراهم کند، آن‌چنان گرفتار تصلب شده بود که زاینده‌گی خود را از دست داده بود. از این‌رو، در شرایطی که اندیشه سیاسی ایران در عصر زرین، یعنی سیاستنامه‌ها، با یورش مغولان به رساله‌هایی برای مجیزگویی تبدیل شده بودند، در آستانه ورود به دوران جدید و با آشنایی اندکی که ما با اندیشه سیاسی جدید پیدا کرده بودیم، تنها دستگاه مفاهیم اصول فقه این امکان را می‌داد که مبنایی برای بحث نظری ایجاد شود. این امر بررغم تلاش‌ها و استدلال‌های آخوندخراسانی، علامه نائینی و

۴۶. طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ۴۵۹.

۴۷. همو، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۲۳۱ و ۲۸۱.

۴۸. همو، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۷.

چند تن دیگر<sup>۴۹</sup> به سبب پانگرفتن تجدید و تجدد در مبانی میسر نشد. در استمرار این انحطاط در دوران جدید، نقش روشنفکران نیز کم‌رنگ نبود. در واقع، نقش روشنفکران سویه دیگری از همان منطق معیوب سنت‌گرایان بود.

آسیب‌شناسی طباطبایی از روشنفکران، آسیب‌شناسی «تقلید مضاعف» است. در حالی که هواداران سنت در تکرار بی‌تذکر سنت، در این توهم اسیرند که گویا شعله مشعل سنت، ابدی است (مقلدان گذشته سپری شده)، مقلدان تجدد غربی در بی‌توجهی به منطق حضور مرده‌ریگ سنت در دوران جدید و تصور پایان دوره سنت، به اهمیت ایضاح این منطق بهایی نمی‌دهند.<sup>۵۰</sup> او در تحلیل روشنفکران دوره مشروطه مخصوصاً روشنفکران برآمده از درون نظام سنتی، بررغم اذعان به این‌که آنها دارای ابعاد به نسبت منسجمی از آگاهی به انحطاط بودند، آنها را گرفتار عرفان سنتی در قالب‌های ایدئولوژیک می‌داند. این عرفان سنتی ایدئولوژیک شده، مواد اصلی غرب‌ستیزی و بازگشت به هویت سنتی را فراهم کرد.<sup>۵۱</sup> توهم «آن‌چه خود داشت...»<sup>۵۲</sup> از درون این عرفان‌های سنتی ایدئولوژیک ظهور کرد و در شرایطی یک‌ه‌تاز شد که سنت عمیق‌شده، نیازمند نیروی ایدئولوژی بود.<sup>۵۳</sup>

۴۹. طباطبایی، «تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، گفتگو با دکتر سیدجواد طباطبایی»، ۱۰۹.

۵۰. همو، جدال قدیم و جدید، ۸.

۵۱. حقدار، ۶۶.

۵۲. سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد/ وان‌چه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد (حافظ).

۵۳. داریوش شایگان، در قالب بحث دویارگی معرفت‌شناختی، آن را روندی از کژتابی (distortion) می‌داند که از طریق روکش‌کاری تبدیل به عمل می‌شود. به نظر او، فکر ایدئولوژی‌زده کردن سنت و آگاهی کاذب ناشی از این روند باعث گرفتارشدن در شکافی بنیادی می‌شود (برای مطالعه بیشتر، نک. شایگان، ۱۰-۱۹؛ و خدابنده‌لو، ۶۰۹-۵۸۹)؛ هرچند طباطبایی کارهای دهه‌های گذشته شایگان را نیز در قالب الگوی تحلیلی نقد رادیکال روشنفکران قرار داده و آثار جدید او را قابل تأمل و با اندیشه‌ای در مبانی سنت می‌داند، اما به نظر طباطبایی، او نیز در نهایت نتوانسته به تأمل در مبانی اندیشه غربی بپردازد.

او در نهایت، راهکار تحول در اکنونیت ما را دقت در کانون محوری بحران و گسست از آن می‌داند. به نظر او، بحران کنونی ما ریشه در بنیادها دارد و تا زمانی که نتوان بحث را از ظواهر به مبانی انتقال داد و به تجدیدنظر در آنها پرداخت، راه برون‌رفتی پیدا نخواهد شد.<sup>۴۴</sup> در این راه و در شرایط کنونی وضع اندیشیدن، ابزارهای مفهومی این نقادی را ناچار باید از دستگاه مفاهیم اندیشه اروپایی وام گرفت.<sup>۴۵</sup>

### بازنویسی نظریه

مسأله عقب‌ماندگی را از منظر جواد طباطبایی مرور کنیم: تجدد، تقدیر تاریخ ماست؛ اما تجدد در ایران گرفتار شکست‌های متعدد شده است. چرا؟ زیرا این فرهنگ، انحطاط‌اندیش نیست و نمی‌کوشد تا از مجرای پرسش‌های فلسفی، درکی عقلانی از وضعیت خود به دست دهد. چرا فرهنگ ما انحطاط‌اندیش نیست؟ به دلیل آن‌که رابطه عقل و شرع در دوره‌ای از تاریخ فکری ما به هم خورده است. چرا این رابطه به هم خورده است؟ چون که فلسفه و اندیشه عقلی به واسطه سلطه تمام‌عیار عرفان زاهدانه و صوفیانه به حاشیه رانده شد. چرا این اتفاق رخ داد؟ با حمله ترکان و مغولان و حاکم‌شدن قشریت و تعصب، یعنی الگوهای فکری و فرهنگی منحط، خردگرایی رو به انحطاط رفت و عصر زرین سده‌های چهارم تا ششم ه به پایان رسید. راهکار برای برون رفت از وضعیت کنونی چیست؟ باید با انتقال بحث از ظواهر به مبانی به تجدیدنظر در مبانی سنت که با مجهزشدن به ایدئولوژی توان پاسخ‌گویی خود را از دست داده، پرداخت تا افق‌های معرفتی جدیدی در این گسست پدید آید.

---

۴۴. طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۴۴.

۴۵. همو، جدال قدیم و جدید، ۷.

### نقد نظریه

نظریه انحطاط ایران جواد طباطبایی، نظریه‌ای منسجم اما دارای برخی کاستی‌های نظری و مفهومی است. جدا از تناقض‌هایی که در داوری طباطبایی در مورد روشنفکران ایرانی وجود دارد،<sup>۵۶</sup> تناقض در نگاه او به تاریخ از یک سو و الزامات نظریه انحطاط از سوی دیگر فهم پروژه او را دشوار کرده است. تاریخ برای طباطبایی، تاریخ بزرگان و پادشاهان است. این رویکرد به تاریخ، باعث شده تا او بحث زوال اندیشه سیاسی در ایران را با فارابی آغاز و با ملاحادی سبزواری به پایان ببرد. در ادامه این تاریخ بزرگان، آگاهی از بحران نیز «به تدریج از نخبگان به همه گروه‌های جامعه ایران سرایت کرده است».<sup>۵۷</sup> نگاه طباطبایی به تاریخ ایران و تأکیدش بر یورش ترکان و مغولان، سیطره قشریت و تعصب مذهبی در میان فرهیختگان جامعه، نشان از تاریخی به تمام‌معنا نخبه‌گراست.

این رویکرد طباطبایی به تاریخ را اگر در کنار اهتمام وی به ظهور نوعی «حوزه عمومی»<sup>۵۸</sup> در آستانه دوران جدید تاریخ ایران<sup>۵۹</sup> قرار دهیم با نوعی پارادوکس نظری مواجه می‌شویم. به نظر می‌رسد که منطق نظریه انحطاط طباطبایی، منطقی شکل‌گرفته در حوزه عمومی و مناسبات اجتماعی باشد که به زبانی ذهنیت‌محور بیان می‌شود. این فضای عمومی حاصل کنش‌های ذهنی و عینی طیف‌های بزرگ‌تری از جامعه است که بی‌تردید

---

۵۶. در حالی که طباطبایی در کتاب جدال قدیم و جدید (۱۳۸۲، ۱۱)، آثار میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله را التقاطی و فاقد بحث‌های مهم در مبانی سنت و نقادی آن دانسته بود و پیش از این در کتاب‌هایی چون ابن‌خلدون و علوم اجتماعی (۱۳۷۴، ۳۶۵) می‌گوید هیچ‌یک از نویسندگان جنبش مشروطه‌خواهی (به استثناء علامه نائینی) تأملی در قانون نکرده بودند، چند سال بعد در کتاب نظریه حکومت قانون (۱۳۸۶، ۱۴) نه تنها دیگران را به عدم توجه لازم به میرزا یوسف‌خان متهم می‌کند، بلکه رساله «یک کلمه» او را مبنای نظری تبدیل شرع به نظام حقوق عرفی، اما مغلوب هوچی‌گری‌های روزنامه قانون ملکم‌خان، می‌داند و یک فصل کامل از کتاب خود (فصل چهارم) را به اهمیت دیدگاه‌های و رساله‌های او اختصاص می‌دهد.

۵۷. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۷.

58. public space

۵۹. طباطبایی، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۲۲-۲۱، ۲۵ و ۷۷.

نخبگان جهان سنتی تنها بخشی از آن را تشکیل می‌دهند؛ چنان که به روایتی، گسترش حوزه عمومی به قشرهای وسیع‌تری از جامعه (از طریق تضمین حقوق فردی و حق مالکیت)، باعث شد تا جوامع غربی به توسعه دست یابند.<sup>۶۰</sup>

بلوغ عصری که طباطبایی آن را «عصر زرین فرهنگ و تمدن» ایران می‌نامد، نمی‌توانست خارج از مناسبات نیروهای اجتماعی و سیاسی جامعه رخ دهد. اندیشه‌پردازی شخصیت‌های سیاسی-فلسفی ایران در عصر زرین، بازتابی از این واقعیت محسوب می‌شد.<sup>۶۱</sup> نظریات اغلب خصلتی پسینی دارند و حاصل طرح مفاهیم برای تبیین رویدادهای رخ داده و مناسبات موجودند. علم پیشینی با خصلت علم‌الاجتماع تناسبی ندارد. البته طباطبایی با ترکیب‌بندی مفهومی «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه»،<sup>۶۲</sup> این نقد را بن‌بستی بر بن‌بست کنونی دانسته است.

دگرگونی دولت‌ها و تحولات فکری نخبگان خود نشانه‌ای از انحطاطی بود که حاصل برهم خوردن توازن نیروهای اجتماعی-سیاسی به سود انحطاط‌گرایان (نه انحطاط‌اندیشان) بود. از این نظر، فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، نه به گمان طباطبایی نطفه‌های انحطاط بعدی ایران، بلکه خود نشان‌دهنده انحطاطی بود که در دهه‌های قبل از فروپاشی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رخ داده بود. در واقع، بخش مهمی از رخداد

۶۰. برای مطالعه بیشتر در این مورد با نگاهی نهادگرایانه، نک. عجم اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۲.

۶۱. علاوه بر این، نظریه انحطاط در صورتی نظریه‌ای کامل است که بتواند گروه‌های حاشیه‌ای (گروه‌هایی سرکوب شده در روایت‌های تاریخ رسمی یا در عبارت مایکل استنفورد، «گروه‌های به حاشیه رانده‌شده در تاریخ»، اما دارای نقشی مهم در فراز و فرودهای جامعه) را نیز در تحلیل خود وارد کند. در مقابل جریان‌های مسلط، همیشه جریان رافضی نیز وجود داشته که اگر نه نقشی مهم‌تر از جریان مسلط، اما حداقل نقشی مهم در تحولات جامعه داشته‌اند (نک. استنفورد، «مدخلی بر فلسفه تاریخ: گذشته، حال، آینده»، ۹۵).

۶۲. او در کتب متعدد خود به کرات از این ترکیب استفاده کرده است (برای یک نمونه، نک. طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۹، ۳۷-۳۳، ۴۷ و ۳۶۷).

فروپاشی، عینیت انحطاط جامعه ایرانی در دهه‌های قبل بود.<sup>۶۳</sup> تغییرات در جامعه و ضعف دولت، برآیند خود را در فروپاشی آن پادشاهی نشان داد.

طباطبایی با نگاهی از منظر فلسفه آگاهی، در چارچوب عقل هگلی،<sup>۶۴</sup> تاریخ انسانی را تاریخ برآمدن و افول ایده‌ها می‌داند. برای هگل جامعه پدیده‌ای «ذهنی» یا «عقلانی» و «روحی»، یعنی متأثر از تفکر و تعقل و نه برآیند کنش‌های اجتماعی است.<sup>۶۵</sup> از این رو، وی، «تاریخ را مکان پدیدارشدن آگاهی ملی هر قومی»<sup>۶۶</sup> می‌داند. این چارچوب فکری به معنای ذهنی کردن مقولاتی است که ریشه‌های عمیقی در هستی اجتماعی دارند. طباطبایی حتی آنگاه که به عامل هجوم ترکان و مغولان و نقش آن در زوال عصر زرین تمدن ایرانی اشاره می‌کند، فرهنگ دون‌مایه و قشریت و تعصب را مسبب اصلی زوال می‌داند.

بسط الگویی ذهنی‌گرا برای فهم تاریخ ایران، دوره مشروطه را نیز شامل می‌شود تا جایی که او بدون اهمیت‌دادن به دیگر عوامل مهم، چون شرایط و ساختارهای اجتماعی، ماهیت نهادهای سیاسی و منافع سیاسی و اقتصادی هر کدام از طرفین نزاع در فراز و فرودهای این دوره، دلیل شکست در گذار به توسعه را در ذهنیت ما خلاصه می‌کند: «اگر بخواهیم سوالی را که پیشگامان مشروطه مطرح کردند بررسی کنیم باید ببینیم ریشه‌های توسعه در کجا قرار دارد. باید ببینیم که آیا با ذهنیتی که ما داریم، اصلاً توسعه امکان‌پذیر است؟»<sup>۶۷</sup>

۶۳. فراز و فرودهای متعدد پادشاهان در دهه‌های قبل از سقوط نهایی، نشان‌دهنده بحران فزاینده درون جامعه و نظام سیاسی بود. در چهار سال آخر منتهی به فروپاشی ساسانیان، دوازده تن بر تخت نشستند و پس از چندی، همه خلع یا کشته شدند (نک. پیرنیا، ۲۴۴).

۶۴. طباطبایی تأسیس پدیدارشناسی وجدان ایرانی و طرح نظریه‌ای از سنخ نظریه آگاهی هگل را نیاز مرحله کنونی جامعه ما می‌داند (نک. طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۳۵۹-۳۶۴).

۶۵. اتکینسون، ۵۳.

۶۶. طباطبایی، جدال قدیم و جدید، ۲۸.

۶۷. طباطبایی، «مصاحبه با سیدجواد طباطبایی»، مجله فرهنگ و توسعه، ۳۹.



نگاه به تاریخ از منظر کنش متقابل انسان‌های متصرف در ایده‌ها، کنش‌هایی با نتایج پیش‌بینی نشده و همراه با بروز رویدادهای تصادفی، رویکردی است که در خلاف جهت پروژه فکری طباطبایی قرار دارد. تاریخ اجتماعی برای او، معادل تاریخ اندیشه است. از این رو، برای فهم دلایل عقب‌ماندگی باید تاریخ ایده‌ها را روایت کرد؛<sup>۶۸</sup> ایده‌هایی که در دستگاه سنت، واجد امکانات دگرگون‌ساز بودند؛ اما حمله خارجی (آن هم نه به معنای دگرگونی در ساختار دولت یا ساختارهای اجتماعی بلکه به معنای حاکم‌شدن ایده‌هایی عقب‌مانده که باعث برهم خوردن توازن میان عقل و شرع شد)، آن چیزی بود که عصر زرین را مبدل به عصر ظلمات یا به زبان این نوشتار، عقب‌ماندگی کرد.

علی میرسپاسی، با اشاره به نظریه هابرماس درباره تحول در جوامع بورژوازی اروپا، بر عواملی چون ساخت طبقاتی، وضعیت اقتصاد سیاسی و گسترش حوزه عمومی در آلمان و انگلستان تأکید و اشاره می‌کند که در آلمان، با وجود این‌که مهد فلسفه عقل‌گرا بود، به دلیل عدم وجود زمینه‌های مساعد اجتماعی و اقتصادی (به خصوص موقعیت طبقه بورژوازی)، دیرتر از انگلستان توانست از عقب‌ماندگی خارج شود.<sup>۶۹</sup>

طباطبایی بر این باور است که با افول جریان‌های تشیع فلسفی و سیطره اسلام قشری از سویی و عرفان زاهدانه از سوی دیگر، راه تفسیر متفاوتی هموار شد که پشتوانه خودکامگی نیز بود. از این‌رو، راه خودکامگی سیاسی را نیز دریافتی خردستیز از دیانت هموار کرد؛<sup>۷۰</sup> این در حالی است که دریافت‌های خردستیز از متون مقدس، پدیده‌هایی هستند که در طول تاریخ و در تمام ادیان وجود داشته است.<sup>۷۱</sup> این‌که چه تفسیر و دریافتی از

۶۸. طباطبایی، «نقد روشن‌فکری دینی».

۶۹. میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشن‌فکری ایرانی، ۸۲.

۷۰. طباطبایی، «نقد روشن‌فکری دینی».

۷۱. برای مطالعه دریافت‌های خردستیز از متون مقدس مسیحی و یهودی حتی تا عصر حاضر، نک. شلاشرت،

متون مقدس هژمون می‌شود به آرایش نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه، رویدادهای دگرگون‌ساز تاریخی و برآیند نزاع‌های اجتماعی-سیاسی بستگی دارد. از این زاویه، هیچ دینی را نمی‌توان واجد برداشت‌های صرفاً تسهیل‌گر خودکامگی یا بالعکس دانست. مسأله نه در وجود دریافت‌های مشخص از متونی مشخص، بلکه در هژمونیک-شدن تفسیری خاص به واسطه نزاع‌های تاریخ‌ساز، منافع بازیگران اجتماعی و اتکای نهادهای مسلط در جامعه به این تفسیرهاست.

طباطبایی (مشابه احمد فردید) «صدر تاریخ ایران را ذیل تاریخ غرب»<sup>۷۲</sup> می‌داند.<sup>۷۳</sup> نظر او، «اندیشه مشروطه‌خواهی تاریخ واحدی دارد که در سده‌های پیش در شرایط تاریخی خاص در اروپا آغاز شده و در دیگر کشورها نیز بسط پیدا کرده است. مشروطیت در ایران بخشی از این تاریخ است».<sup>۷۴</sup> آن جنبش، بخشی از کل انقلاب‌های دموکراتیک است:<sup>۷۵</sup> «دریافت ما از جنبش مشروطه‌خواهی و اندیشه مشروطیت زمانی دقت لازم را پیدا خواهد کرد که آن را به عنوان... لحظه‌ای در "انقلاب‌های دموکراتیک"... بفهمیم».<sup>۷۶</sup>

همان‌طور که تحلیل سلسله‌مراتبی و صدر و ذیل کردن تاریخ توسط احمد فردید، ریشه در تمایل روشنفکران دهه‌های گذشته به گرایش فلسفی دادن به دوگانگی شرق-غرب و بازنویسی (نه بازخوانی) سنت فکری پدیدارشناسی هایدگر<sup>۷۷</sup> داشت (که در آثار طباطبایی نیز بررغم نقدهای رادیکال او بر این حلقه فکری، رگه‌هایی از این تمایل دیده می‌شود) به لحاظ هستی‌شناسی و روش‌شناسی نمی‌توان آن را با درک جهان به مثابه یک کل و درک یک

۷۲. این گزاره، یکی از معروف‌ترین جملات احمد فردید است که آن را از کتاب یکی از شاگردانش نقل کرده‌ام (نک. داوری اردکانی، ۱۸۷).

۷۳. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۷.

۷۴. طباطبایی، «تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، گفتگو با دکتر سیدجواد طباطبایی»، ۱۰۸.

۷۵. در نظام هولیستیک طباطبایی، منطقی‌تر آن کل درک نشود نمی‌توان به دریافتی از جزء دست یافت.

۷۶. طباطبایی، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۱۷.

رویداد به مثابه لحظه‌ای از این کل که بیشتر به بحث‌های هگل نزدیک است، قابل جمع دانست. تقابل دوگانه انحطاط/تجدد طباطبایی با درک رابطه عقل و شرع در متن رویکردی هگلی به تاریخ، نظریه‌ای منسجم‌تر بود تا دستاویزی به سنتی که مهرزاد بروجردی آن را «شرق‌شناسی وارونه» می‌نامد.<sup>۷۸</sup>

### نتیجه

دسته‌بندی نظریات توسعه‌یافتگی/نیافتگی، به معنای تلاش برای تمایزبخشی به این نظریات است. اگر تمایزبخشی به مفاهیم را پروژه اصلی جریان تحولی بدانیم که باعث ظهور و تکوین علوم در دوران مدرن شده، تمایزبخشی به نظریات و دسته‌بندی آنها نیز تداوم منطقی تمایزبخشی بین مفاهیم است. اسکات لاش،<sup>۷۹</sup> مدرنیسم را فرآیند تمایزیابی و پست-مدرنیزاسیون را فرآیند مسأله‌دار کردن این تمایزها می‌داند.<sup>۸۰</sup> از این رو، کارکرد تمایزبخشی در علوم اجتماعی مانند کارکرد نظام تقسیم کار و تخصصی شدن در صنعت بوده است. نظام دسته‌بندی هشت‌محوری این نوشتار بر اساس سه تقابل دوگانه، می‌تواند بسیاری از نظریات پیرامون عقب‌ماندگی تاریخی ایران را دسته‌بندی و از یکدیگر متمایز کند.

جواد طباطبایی برای پاسخ به چرایی عقب‌ماندگی تاریخی ایران، نظریه‌ای را بر ساخته که می‌توان آنها را در قالب نظریات ملت‌باورانه بیرونی ذهنی تحلیل کرد. نظریه «انحطاط ایران» طباطبایی، از معدود نظریات مربوط به عقب‌ماندگی ایران است که با وجود ذهنی‌گرا بودن، تأکید زیادی بر عوامل خارجی دارد. بر اساس این نظریه، با حمله ترکان و یورش

---

۷۸. بروجردی شرق‌شناسی وارونه را گرفتار همان منطق شرق‌شناسی، اما در سویه دیگر آن می‌داند و می‌نویسد: «برای منادیان شرق‌شناسی وارونه، غرب همان نقش من‌دیگر را بازی می‌کند که شرق به گونه‌ای سنتی برای شرق-شناسان ایفا می‌کرد». نک. بروجردی، ۲۶.

مغولان و حاکم شدن قشریت و تعصب، یعنی الگوهای فکری و فرهنگی منحط، رابطه عقل و شرع به هم خورد و خردگرایی رو به انحطاط رفت و عصر زرین سده‌های چهارم تا ششم ه. به پایان رسید.

طباطبایی با نگاهی نخبه‌گرایانه از منظر فلسفه آگاهی، تاریخ انسانی را تاریخ برآمدن و افول ایده‌ها می‌داند. این ذهنی‌گرایی و غفلت از عینیات در تحلیل رویدادهای تاریخی و بروز عقب‌ماندگی تاریخی ایران، مهم‌ترین ضعف نظریه انحطاط اوست. نظریه طباطبایی، ظاهراً استوار بر عوامل درونی است، اما در واقع، به نظر او بزنگاه تاریخی برای افول قطعی ایران یورش ترکان و مغولان بوده که منجر به سیطره قشریت و تعصب مذهبی در میان فرهیختگان جامعه شده است. تأکید بر عامل بیرونی با رویکردی ذهنی‌گرا، اعوجاجات درونی نظریه او و بی‌توجهی به واقعیت‌های اجتماعی نظریه طباطبایی را بررغم جدیت نظری‌اش، تبدیل به نظریه‌ای بیش از حد پیچیده، با تناقض درونی و نه چندان مناسب برای تبیین عقب‌ماندگی تاریخی ایران کرده است.

### کتابشناسی

- اتکینسون، آر.اف.، «فلسفه تاریخ: نگاهی به دیدگاه‌های رایج در فلسفه معاصر»، در فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
- استنفورد، مایکل، «مدخلی بر فلسفه تاریخ: گذشته، حال، آینده»، در فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
- اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران، انتشارات زمینه، ۱۳۵۹ ش.
- بروجردی، مهرزاد، روشنفکران ایرانی و غرب: سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه‌روز، ۱۳۸۴ ش.
- پلامناتز، جان، شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶ ش.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران، سپهر ادب، ۱۳۸۸ ش.

افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی، دلیل عقب‌ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه جواد طباطبایی/۱۷۱

---

حقدار، علی‌اصغر، پرسش از انحطاط ایران (بازخوانی اندیشه‌های دکتر سیدجواد طباطبایی)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۲ش.

خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، «سخنان خاص سیدجواد طباطبایی»، ۱۳۹۳؛ در

<http://isna.ir/news/92071610436/>

خدابنده‌لو، فرهاد، «نگاه شکسته»، ایران‌نامه، شماره ۹، ۱۳۶۸ش.

داوری اردکانی، رضا، شاعران در زمانه عسرت، تهران، انتشارات گروس، ۱۳۷۳ش.

دوستدار، آرامش، درخشش‌های تیره، کلن، انتشارات فروغ، ۱۳۸۶ش.

سریع‌القلم، محمود، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰ش.

شایگان، داریوش، «ایدئولوژیک‌شدن سنت»، ترجمه مهرداد مهربان، کیان، سال چهارم، ش ۱۹، خرداد ۱۳۷۳.

طباطبایی، جواد، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی؛ وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ش.

همو، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، جلد اول، از نوزایش تا انقلاب فرانسه، بخش نخست، جدال قدیم و جدید، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۲ش.

همو (الف)، تأملی درباره ایران، جلد دوم، بخش نخست، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۶ش.

همو (ب)، تأملی درباره ایران، جلد دوم، نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۶ش.

همو، تأملی درباره ایران، جلد نخست، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران، انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۰ش.

همو، «تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، گفتگو با دکتر سیدجواد طباطبایی»، هفته‌نامه شهروند امروز، سال سوم، شماره ۴۵، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷.

همو، خواجه نظام‌الملک، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵ش.

همو، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ش.

همو، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ش.

همو، «کارم نسخه پیچیدن نیست، گفت‌وگو با سیدجواد طباطبایی»، هفته‌نامه شهروند.

- همو، مصاحبه با سیدجواد طباطبایی، مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۳.
- همو، «نقد روشن فکری دینی»، روزنامه همشهری، ۵ آذر ۱۳۸۵ ش.
- عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسون، چرا کشورها شکست می‌خورند؟، ترجمه پویا جبل‌عاملی و محمدرضا فرهادی‌پور، تهران، انتشارات دنیای اقتصادی، ۱۳۹۲ ش.
- علمداری، کاظم، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟، تهران، نشر توسعه، ۱۳۹۲ ش.
- کالر، جاناتان، فردینان دوسوسور، ترجمه کورش صفوی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۹ ش.
- لش، اسکات، جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴ ش.
- لوکاچ، گئورک، هگل جوان: پژوهشی در رابطه دیالکتیک و اقتصاد، ترجمه محسن حکیمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶ ش.
- میرسپاسی، علی، تأملی در مدرنیته ایرانی (بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران)، ترجمه جلال توکلیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴ ش.
- همو، دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷ ش.
- هیپولیت، ژان، مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۷ ش.
- Hanson, K., "The dead sea scrolls and the language of binary opposition: a structuralist/ post structuralist approach," *The Australian Journal of Jewish Studies*, Vol.22, 2008.

### شیوه نامه

تاریخ و تمدن اسلامی، نیمسالنامه علمی - پژوهشی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات است. هیأت تحریریه مجله مشتاقانه از دریافت جدیدترین دستاوردهای پژوهشی استادان و پژوهشگران حوزه تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلام و ایران جهت انتشار در مجله استقبال می‌کند. مقالاتی در این مجله امکان چاپ می‌یابد که دارای مشخصات زیر باشد:

۱. مقاله پیش از این در جایی دیگر چاپ نشده و هم‌زمان به نشریه‌ای دیگر فرستاده نشده باشد.
۲. مقاله در خور نشریات علمی - پژوهشی باشد.
۳. در نگارش مقاله دستور خط فارسی (مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی) رعایت شود.
۴. چکیده مقاله به زبان‌های فارسی و انگلیسی حداکثر در ۱۵۰ کلمه همراه با کلیدواژه‌ها به مقاله پیوست گردد.
۵. ارجاعات در پایین صفحه و با ذکر نام خانوادگی یا شهر مؤلف آورده شود، برای نمونه: ابن اثیر، ۴۱۷.

تبصره: هرگاه از دو یا چندین اثر از یک نویسنده استفاده گردد به شیوه ذیل عمل می‌شود:

ابن اثیر، الکامل، ۱۷۱/۹؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۷۸/۲.

۶. کتابشناسی به ترتیب الفبایی و به شکل زیر در پایان مقاله آورده شود:

نام خانوادگی یا شهر مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا مقاله، مصحح یا مترجم، محل انتشار، نام ناشر، سال انتشار.

۷. اختصارات به صورت زیر آورده شود:

د. درگذشته؛ ه. هجری؛ ق. قمری؛ ش. شمسی؛ م. میلادی؛ حک. حکومت؛ نک. نگاه کنید به؛ قس. مقایسه کنید با.

توضیح: برای سال‌های پیش از ۱۳۰۰ شمسی تنها از ه. استفاده شود.

۸. شکل لاتینی اعلام و اصطلاحات تخصصی در پاورقی آورده شود.

۹. شیوه آوانگاری/نویسه‌گردانی اعلام تاریخی و جغرافیایی در چکیده انگلیسی براساس الگوی دایرةالمعارف اسلام چاپ لیدن ( $EI^2$ ) باشد.

۱۰. مشخصات کامل نویسنده مقاله (نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی، نام دانشگاه یا مؤسسه متبوع، نشانی پستی، شماره تلفن، پست الکترونیکی...) در صفحه‌ای جداگانه به مقاله پیوست گردد.

۱۱. مقالات در محیط word ماشین شود و به پست الکترونیکی مجله به نشانی [tarikh@srbiau.ac.ir](mailto:tarikh@srbiau.ac.ir) یا [tarikhazad@gmail.com](mailto:tarikhazad@gmail.com) ارسال گردد. در تایپ موارد زیر رعایت شود:

الف- قلم فارسی در متن مقاله IRLotus با فونت ۱۴، چکیده با فونت ۱۲ و پاورقی و کتابشناسی با

فونت ۱۱ (تمام چکیده در یک پاراگراف قرار می‌گیرد)؛

ب- قلم انگلیسی Times New Roman با یک فونت کمتر از متن مربوطه؛

ج- عنوان‌ها و اولین پاراگراف بدون تورفتگی و پاراگراف‌های بعدی با تورفتگی به اندازه ۰/۵ سانتیمتر؛

د- قبل از نقطه (.)، ویرگول (،) دو نقطه (:). و نقطه ویرگول (;) فاصله نباشد و بعد از آنها یک

Space (فاصله) باشد.

۱۲. اجزاء کلمات مرکب (مثلاً: صاحب‌دل، به‌هم‌پیوسته) با نیم‌فاصله ماشین شود؛

۱۳. حجم مقاله از ۲۰ صفحه فراتر نرود.

۱۴. مجله در ویرایش مقالات آزاد است.





### شیوه اشتراک مجله تاریخ و تمدن اسلامی

- بهای تکفروشی مجله ۵۰/۰۰۰ ریال است.
  - وجه اشتراک (مبلغ ۵۰/۰۰۰ ریال برای یک نسخه از هر شماره) را به شماره حساب بانکی ۰۱۰۶۹۸۹۲۵۷۰۰۲، بانک ملی، شعبه دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات، کد ۱۰۱۷، واریز فرمائید. فیش بانکی را همراه با صورت تکمیل شده برگه اشتراک زیر به نشانی تهران، پونک، حصارک، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ساختمان علوم پایه، طبقه سوم جنوبی، دانشکده الهیات و فلسفه، کد پستی: ۱۴۷۷۸۹۳۸۵۵، دفتر مجله تاریخ و تمدن اسلامی، ارسال کنید.
  - مجله را از تغییر احتمالی نشانی خود مطلع سازید.
  - در صورت افزایش بهای مجله حق اشتراک افزایش خواهد یافت.
- تلفن تماس: ۹۸ ۲۱ ۴۴۸۶۵۳۵۱ ؛ دورنگار: ۹۸ ۲۱ ۴۴۸۶۵۵۰۰  
نشانی الکترونیکی: [tarikh@srbiau.ac.ir](mailto:tarikh@srbiau.ac.ir)

نام و نام خانوادگی:.....شغل:.....
سازمان/دانشگاه:.....
شماره‌ی فیش بانکی:.....بانک.....شعبه‌ی.....به..... مبلغ:.....ریال
شماره (های) درخواستی:.....
تعداد نسخه‌ی درخواستی:.....
نشانی:.....
کد پستی:.....صندوق پستی:.....
تلفن:.....نمابر:.....
E-mail:.....

*Ibid*, *Tārīkh Andīsha- yi Siyāsī- yi Djadīd dar Urūpā(Europe)*, Vol. 1, Az Nūzāyish tā Inqilāb- i France, 1st Chapter, *Djidāl- i Qadīm wa Djadīd*, Tehran, Nashr- i Nigāh- i Ma‘āshir, 1382/ 2003.

*Ibid*, “Kāram Nuskhā Pīčīdan Nīst”, Guftigū Bā Seyed Javad Tabatabai, *Hafta- nāma- yi( Weekly) Shahrwand*.

*Ibid*, *Khwādjā Nizām al- Mulk*, Tehran, Tarḥ- i Nū, 1375/ 1996.

*Ibid*, Muṣāhibā bā Seyed Javad Tabatabai, *Madjala- yi Farhang wa Tawsi‘ā*, No 3.

*Ibid*, “Naqd- i Rawshan- Fikrī- yi Dīnī”, *Rūz- Nāma- yi (newspaper) Hamshahrī*, November 2006/ 1385.

*Ibid*, *Zawāl- i Andīsha- yi Siyāsī Dar Iran*, Tehran, Intishārāt- i Kawīr, 1377/ 1998.

- Ibid*, *Ta'āmulī dar Mudirnīta- yi Iranī (Baḥthī Darbāra- yi Guftimān- Hā- yi Rawshan- Fikrī wa Siyāsāt- i Mudirnīzāsīyūn Dar Iran)*, Trans. Jalal Tavakolian, Tehran, Ṭarḥ- i Nu, 1384/2005.
- Pirnia, Hassan (Mushīr al- Dawla), *Tārīkh- i Iran Ḳabl Az Islām*, Tehran, Sapihr- i Adab, 1388/2009.
- Plamenatz, John, *Sharḥ wa Naḳdī bar Falsafa- yi Idjtimā'ī wa Siyāsī- yi Hegel (Man and Society: A Critical Examination of Some Important Social and Political Theories from Machiavelli to Marx)*, Trans. Hossein Bashiriyeh, Tehran, Nashr- i Niy, 1386/2007.
- Shayegan, Dariush, “‘īdi’uluzhīk(Ideologik) Shudan- I Sunnat”, Trans. Mehrdad Mehraban, *Kiyān*, Vol. 4, No. 19, May 1994/1373.
- Stanford, Michael, “Madḳhalī bar Falsafa- yi Tārīkh: Gudhashtih, Ḥāl, Āyandih”, *Falsafa- yi Tārīkh, Rawish- Shināsī wa Tārīkh- Nigārī*, Trans. Hosseinali Nozari, Tehran, Ṭarḥ- i Nū, 1379/2000.
- Tabatabai, Javad, *Darāmadī Falsafī bar Tārīkh- i Andīsha- yi Siyāsī dar Iran*, Tehran, Intishārāt- i Kawīr, 1377/1998.
- Ibid*, *Ibn Khaldūn wa Ulūm- i Idjtimā'ī: Waḍ'iyat- i Ulūm- i Idjtimā'ī Dar Tamaddun - i Islāmī*, Tehran, Ṭarḥ- i Nū, 1374/1995.
- Ibid*, *Ta'āmulī Darbāra- yi Iran, Vol. 2, 1st Chapter, Maktab- i Tabriz wa Mabānī- yi Tadjaddud- Khwāhī*, Tabriz, Intishārāt- i Sutūda, 1386/2007.
- Ibid*, *Ta'āmulī Darbāra- yi Iran, Vol. 2, Naḍariyya- yi Ḥukūmat- i Ḳānūn dar Iran, 2nd Chapter, Mabānī- yi Naḍariyya- yi Mashrūṭa- Khwāhī*, Tabriz, Intishārāt- i Sutūda, 1386/2007.
- Ibid*, *Ta'āmulī Darbāra- yi Iran, Vol. 1, Dībācha- iy Bar Naḍariyya- yi Inḥitāṭ- i Iran*, Tehran, Intishārāt - i Nigāh- i Ma'aṣir, 1380/2001.
- Ibid*, “Tadjaddud- i Siyāsī Ya'nī Ḥukūmat- i Ḳānūn, Guftigū Bā Dr. Seyed Javad Tabatabai”, *Hafta- nāma- yi (Weekly) Shahrwand- i Imrūz*, Vol. 3, No. 45, May 2008/1387.

## References

- Acemoğlu, Daron & James Robinson, *çirā Kishwar- hā Shikast Mī-Khūrand? (Why Nations Fail)*, Trans. Pouya Jabal-Ameli & Mohammad- Reza Farhadi Pour, Tehran, Intishārāt- i Dunyā- yi Iktisādī, 1392/ 2013.
- Atkinson, R. F., “Falsafa- yi Tārīkh: Nigāhī bih Dīdgāh- hā- yi Rāyīdj dar Falsafa- yi Ma‘āshir”, *Falsafa- yi Tārīkh, Rawish-Shināsī wa Tārīkh- Nigārī*, Trans. Hosseinal Nozari, Tehran, Tarḥ- i Nū, 1379/ 2000.
- Boroujerdi, Mehrzad, *Rawshan- Fikrān- i Iranī wa Gharb: Sar-Gudhašt- i Nā- Fardjām- i Būmī- Garā- yī*, Trans. Jamshid Shirazi, Tehran, Farzanpublishers, 1384/ 2005.
- Culler, Jonathan, *Ferdinand de Saussure*, Trans. Kourosh Safavi, Tehran, Intishārāt- i Hirmis, 1379/ 2000.
- Davari Ardakani, Reza, *Shā‘irān dar Zamāna- yi ‘Usrat*, Tehran, Intishārāt- i Garūs, 1373/ 1994.
- Haghdar, Ali Asghar, *Pursish Az Inḥitāt- i Iran( Bāz Khwanī- yi Andīsha- Hā- yi Dr. Seyed Javad Tabatabai)*, Tehran, Intishārāt- i Kawīr, 1382/ 2003.
- Hanson, K., “The dead sea scrolls and the language of binary opposition: a structuralist/ post structuralist approach”, *The Australian Journal of Jewish Studies*, Vol.22, 2008.
- Hyppolite, Jean, *Muḳaddama bar Falsafa- yi Tārīkh- i Hegel(introduction à la philosophie de l'histoire hegel)*, Trans. Bagher Parham, Tehran, Nashr- i Āgah, 1377/ 1998.
- ISNA News Agency, “Sukhanān- i Khāsh -i Seyed Javad Tabatabai”, 1393/ 2014: [Http:// isna.ir/news/92071610436/](http://isna.ir/news/92071610436/)
- Khodabandelou, Farhad, “Nigah- i Shikasta”, *Iran- Nāma*, No.9, 1368/ 1989.
- Lash, Scott, *Djāmi‘a- Shināsī- yi Postmodernism(Sociology after Postmodernism)*, Trans. Hasan Chavoshian, Tehran, Nashr- i Markaz, 1384/ 2005.
- Mirsepasi, Ali, *Democracy Yā Haḳākat: Risāla- iy Djāmi‘a- Shinākhī dar Bāb- i Rawshan- Fikrī- yi Iranī*, Tehran, Tarḥ- i Nū, 1387/ 2008.

**Are the Decline of Rationality and Lack of Break with the Foundations the Reason of Historical Backwardness? Review and Criticism of Javad Tabatabai's Theory**

**Saeed Attar<sup>1</sup>**

*Assistant Professor of Law and Political Science, Yazd University, Yazd, Iran*

The present paper is a review and critique on Javad Tabatabai's theory, "Decline of Iran", via the classification system of theories based on Saussure's binary oppositions. The system of classification is based on three binary oppositions that are nation and state, internal factors and external factors as well as the subjective and objective approach. By using the descriptive-analytic methodology, the paper shows that Tabatabai's theory is a subjective- internal- nation-based. Although the theory emphasized on the internal factors but in fact the reason of decline of Iran seems to be related to the Seljuqs Turks and Mongols invasions. These are the reasons for ruling of prejudice that caused the losing of balance between reason and religion as well as the decline of rationality. The failure of his theory is its subjective approach and denial of objective approach in analyzing the subject. Although Tabatabai's theory is a serious conceptual theory, there are some inner contradictions, putting emphasize on external factors with an objective approach as well as neglecting of social realities; so, it is not able to explain Iran historical backwardness.

**Keywords:** Theory of Decline of Iran, Javad Tabatabai, Reason and Religion, External Invasion, Criticism of the Theory.

---

1. Email: s.attar@yazd.ac.ir

Thompson, Thomas, *The History of the Patriarchal Narratives: the Quest for the Historical Abraham*, Berlin and New York, Walter de Gruyter, 1974.

Tom Holland's Obsession with Islam's Origins: a Critical Response, <http://thedebateinitiative.com>

Van Ess, Josef, "The Making of Islam", *Times Literary Supplement*, 8 September 1978, cited from: *Seeing Islam as Others Saw it: a Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on early Islam*, Princeton, New Jersey, the Darwin Press, 1997.

Waines, David, *An Introduction to Islam*, Cambridge, Cambridge University Press, 1995.

Wansbrough, John, *The Sectarian Milieu*, Oxford, Oxford University Press, 1978a.

Idem, "Patricia Crone and Michael Cook: *Hagarism: the Making of the Islamic World*. ix, 268 pp. Cambridge, etc.: Cambridge University Press, 1977", in: *BSOAS*, vol. 41 (XLI), no.1, 1978b;

Idem, *Qur'anic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation*, foreword, translation and expanded notes by: Andrew Rippin, New York, Prometheus Books, 2004.

Watt, W. Montgomery, *Muhammad at Mecca*, Oxford, Oxford University Press, reprinted in Pakistan, Karachi, Moiez Press, 1979.

- Liaquat Ali Khan, “*Hagarism: The Story of a Book Written by Infidels for Infidels*”, retrieved from:  
<http://archive.thedailystar.net/2006/04/28/d60428020635.htm>
- Mazor, Amir, “The Kitab futuh al-sham of al-Qudamias a Case Study for the Transmission of Traditions about the Conquest of Syria”, *Der Islam*, 84 (2008).
- Nevo, Yehuda D., “Towards a Prehistory of Islam”, *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, vol.17, Hebrew University of Jerusalem, 1994.
- Peters, F. E., *Muhammad and the Origins of Islam*, New York, State of University of New York Press, 1994.
- Rippin, Andrew, “Literary Analysis of Qur’an, Tafsīr, and Sīra: the Methodologies of John Wansbrough”, in: *Approaches to Islam in its Religious Studies*, ed. by: R. C. Martin, Tuscon, University of Arizona Press, 2001.
- Robinson, Chase F., “Patricia Crone and the End of Orientalism”, in: *Islamic cultures, Islamic contexts*, ed. by: Behnam Sadeghi, Asad Q. Ahmed, Adam Silverstein, Robert Hoyland, in: *Islamic History and Civilization*, vol. 114, Leiden: Brill, 2015.
- Robinson, Neal, *Discovering the Qur’an: A contemporary Approach to a Veiled Text*, London, SCM Press, 2003.
- Rubin, Uri, “Meccan Trade and Quranic Exegesis (Quran 2:198)”, *BSOAS*, 53 (1990).
- Sahhāb, Fiktūr, *Iylāf-i Quraysh Riḥla al- Shshita’ wa- ʿ- Ṣṣayf*, Beirut, Kumbiyū nashr wa al- Markaz al- Thaḳāfa al- ‘Arabī, 1992 AD/ 1412 AH.
- Schoeler, Gregor, *Charakter und Authentie der Muslimischen Überlieferung über das Leben Mohammeds*, Berlin, De Gruyter, 1996. (Translated and revised by Uwe Vagelpohl, and edited by James Montgomery as *The Biography of Muhammad: Nature and Authenticity*, New York, Routledge, 2011).
- Serjeant, Robert Bertram, “Review of *Hagarism* by Patricia Crone and Michael Cook”, in: *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1978.
- Idem, “Meccan Trade and the Rise of Islam: Misconceptions and Flawed Polemics”, *Journal of the American Oriental Society*, vol.110, no.3 (Jul - Sep, 1990).



**References**

- Cook, Michael, *Muhammad*, Oxford, Oxford University Press, 1983.
- Crone, Patricia, “Zindigī-nāma-yi Khūdniwīsh”, Trans. Masoud Jafari Jazi, *Bukhārā*, Vol.18, No.108, Mihr & Ābān 1394/September & October 2015.
- Crone, Patricia, Cook, Michael, *Hagarism: The Making of the Islamic World*, Cambridge, Cambridge University Press, 1980.
- Idem, *Roman Provincial and Islamic Law*, Cambridge, Cambridge University Press, 2002.
- Idem, *Slaves on Horses: the Evolution of the Islamic Polity*, Cambridge, Cambridge University Press, 2003.
- Idem, *Meccan Trade and the Rise of Islam*, New Jersey, Gorgias Press, 2004.
- Idem, “What do we actually know about Mohammed?”, retrieved from:[https://www.opendemocracy.net/faith-urope\\_islam/mohammed\\_3866.jsp](https://www.opendemocracy.net/faith-urope_islam/mohammed_3866.jsp)
- Donner, Fred M., *Muhammad and the believers*, Cambridge, Massachusetts, The Belknap Press of Harvard University Press, 2010.
- Idem, “Review of *Hagarism*”, *Middle Eastern Studies Bulletin*, V.40 2006.
- DSB (*Dictionary of Scientific Biography*), s.v. “Māshā’allāh”, by: David Pinger, New York, Simon and Schuster Macmillan, 1981.
- Holmberg, Bo, “*Hagarism* Revisited”, in: *Verbum et calamu, Semitic and Related Studies in Honour of the Sixtieth Birthday of Professor Tapani Harviainen*, *Studia Orientalia* 99, ed. by Juusola, Hannu; Laulainen, Juha and Palva, Heikki, Helsinki: The Finnish Oriental Society, 2004.
- Hoyland, Robert G., *Seeing Islam as Others saw it: a Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam*, Princeton, New Jersey, the Darwin Press, 1997.
- Ibid, “Writing the biography of the Prophet Muhammad: Problems and Solutions”, *History Compass*, V.5 (8 February 2007).
- Humphreys, R. Stephen, *Islamic History*, London: I.B. Tauris & Co. Ltd, 1995.

## **A Critical Study on Patricia Crone's Views as a Revisionist**

**Sepideh Nosrati**

*Ph.D in Comparative Religions and Mysticism, Tehran University, Faculty  
of Theology and Islamic Studies, Faculty Member of the Encyclopedia  
Islamica Foundation, Tehran, Iran*

**Ghorban Elmi<sup>1</sup>**

*Associate Professor of Religions and Mysticism, Tehran University,  
Tehran, Iran*

**Naser Gozashteh**

*Assistant Professor of Religions and Mysticism, Tehran University,  
Tehran, Iran*

Patricia Crone's views as a revisionist have profoundly influenced on Islamic studies, particularly on historical investigations of early Islam. Crone, influenced by the former critical studies, questioned the validity of traditional Islamic sources and sought to find the most important historical factors such as the collecting of Qur'an, Muhammad's life and the association of Islam with other religions based on non-Islamic tradition. Reviewing Crone's sources and methods and inspecting her loyalty to the methods of critical study as well as the results of adopting this approach, shows that her reconstruction of the history of early Islam is based on sources and claims that their accuracy, originality and authenticity cannot be proven and therefore her views are historically in doubt.

**Keywords:** Patricia Crone, Revisionism, Hadjarism, Meccan Trade, Islamic studies.

---

1. Email(corresponding author): gelmi@ut.ac.ir

- Ibid*, “Abū ‘Ubayd Bakrī”, *Dā’irat al- Ma’ārif-i Buzurg-i Islāmī*, Vol.20, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1372/ 1993.
- Shoar, Jafar, “Ibn Ḥawqal”, *Dā’irat al- Ma’ārif-i Buzurg-i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi(as supervisor), Vol.3, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1374/ 1995.
- Al-Suyūfī, Ḥāfiẓ Djalāl al- Dīn ‘Abd al- Raḥmān, Bughyat Wu’āt fī Tabakāt al- Lughawiyīn wa- l- Nuḥāt, Revised by Muḥammad abū l- Faḍl Ibrāhīm, ‘Īsā al- Bābī al- Ḥalabī wa- Shirkā’*, 1384 AH/ 1964 AD.
- Ṭabarī, Abū Dja’far Muḥammad b. Djarīr, *Ta’rīkh al- Umam wa al- Mulūk*, Revised by Muḥammad abū l- Faḍl Ibrāhīm, Beirut, Dār al- Turāth, 1387 AH/ 1967 AD.
- Tavana, Mīna, *Iran wa Iraq dar al- Masālik wa al- Mamālik- i Bakrī: Barrisī- yi Intiḳādī*, Master's degree Thesis (History & Civilization of Islamic Nations), Younes Farahmand as Supervisor, Islamic Azad University Science and Research Branch, Tehran, 2015/ 1394.
- Yāqūt Hamawī, *Mu’jam al- Buldān*, Beirut, Dār Ṣādir, 1995/ 1373.
- Zamakhsharī, Abū al- Ḳāsim Maḥmūd b. ‘Umar, *al- Djibāl wa al- Miyāh wa al- Amkina( al- Amkina wa al- Djibāl wa al- Miyāh)*, Leiden, Brill, 1855/ 1233.

- Ibn Ḥawqal, Abū al- Kāsim Muḥammad, *Ṣurat al- Arḍ*, Beirut, Dār al- Ṣādir, 1938/ 1316.
- Ibn Ḥawqal, *Ṣurat al- Arḍ*, Trans. Jafar Shoar, Tehran, Amīrkabīr, 1366, 1987.
- Ibn Khurdadhbih, ‘Ubaydallāh b. ‘Abdallāh, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Beirut, Dār Ṣādir, 1992/ 1370.
- Ibn Rusta, Aḥmad b. ‘Umar, *al- A lāḳ al- Naḳṣa wa Kitāb al- Buldān*, Beirut, Dār al- Ṣādir, 1892/ 1270.
- Ibn Sa‘īd al- Maghribī, ‘Alī b. Mūsā, *al- Mughrib fī Ḥulya al- Maghrib*, Revised by Manṣūr Khalīl ‘Umrān, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, Beirut, 1997/ 1375.
- Iṣṭakhṛī, Abū Ishāḳ Ibrāhīm b. Muḥammad, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Revised by Aḥmad b. Sahl, Beirut, Dār Ṣādir, 1927/ 1305.
- al- Istibṣār fī ‘Adjā’ib al- ‘amṣār*, Revised by ‘Abd al- Ḥamīd Sa‘īd Zaghlūl, Baghdad, Dār al- Shu’ūn al- Thaqāfiyya, 1986/ 1364.
- Krachkovskii, Ignatii Iulianovich, *Tārīkh-Niwishta- hā- yi Djuḡhrāfiyā dar Djahān- i Islām (Istoriia arabskoi geografičeskoi literatury)*, Trans. Abul-Qasim Payandeh, Tehran, Intiṣḥārāt- i ‘Ilmī wa Farhangī, 1379/ 2001.
- Krawulsky, Dorothea., “Iḥyā- yi Nām- i Iran dar ‘Ahd- i Īlkhānān- i Mughūl”, History of Foreign Relations, Trans. Ali Bahramian, Vol.1, No.1, Winter 2000/ 1378.
- Ḳudāma b. Dja‘far, *Nabdh Min Kitāb al- Kharādj wa Ṣanā‘at al- Kitābah*, Leiden, Brill, 1889/ 1267.
- Maḳdisī, Abū ‘Abdallāh Muḥammad b. Aḥmad, *Aḥsan al- Taḳāsīm fī Ma‘rifat al- Aḳālīm*, Beirut, Dār al- Ṣādir, (Und.).
- Maḳdisī, Mutahhar b. Ṭāhir, *al- Bad’ wa l- Ta‘rīkh*, Maktaba al- Thaqāfa al- Dīnīyya, (Und.).
- Mas‘ūdī, *Murūdj al- Dhahab wa- Ma‘ādin al- Djawhar*, Revised by As‘ad Dāḡhir, Qom, Dār al- Hidjra, 1409 AH/ 1988 AD.
- Reza, Enayatollah, “Idrīsī, Muḥammad b. Muḥammad”, *Dā‘irat al- Ma‘ārif- i Buzurg- i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi (as supervisor), Vol.7, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1375/ 1996.

**References**

Ḳurʿān-i Karīm.

Abū Ghunaym, ʿAbdallāh Yūsuf, *Maṣādir al- Bakrī wa Manhadjuhu al- Djuhrāft*, Kuwait, Dhāt al- Salāsil, 1996/ 1374.

Aledavoud, Seyed Ali, “Ḥāfiẓ Ābrū”, *Dāʿirat al- Maʿārif-i Buzurg-i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi (as supervisor), Vol.20, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 2013/ 1392.

Anṣārī Dimashkī, Shams al- Dīn Muḥammad b. Abī Ṭālib, *Nukhbat al- Dahr Fī ʿAdjāʾib al- Barr wa al- Baḥr*, Trans. Hamid Tabibiyan, Tehran, Asāṭir, 1382/ 2003.

Bakri, Abdallāh b. ʿAbd al ʿAzīz, *al- Masālik wal- mamālik*, Revised by Van Leeuwen & André Ferré, Beirut, Dār al- Maghrib al- Islāmī, 1993/ 1371.

*Ibid*, *Muʿdjam Mā Istaʿdjam min Asmāʾ al- Bilād wa al- Mawāḍiʿ*, Revised by Muṣṭafa Saḳḳām, Beirut, ʿĀlam al- Kitāb, 1403 AH/ 1982 AD.

Dabbī, Aḥmad b. Yaḥyā b. Aḥmad b. ʿAmīra, *Bughyat al- Multamis Fī Taʾrīkh Ridjāl Ahl al- Andalus*, Madrid, Maṭbaʿat Rūkhas, 1884/ 1262.

Dastgerdi, Vahid, “Ādat Ṭabʾat-i Thānawī Ast”, *Armaghān*, Vol. 22, No. 8 & 9, October & November 1941/ 1320.

Djīyhānī, Abū al- Ḳāsim Aḥmad, *Ashkāl al- Ālam*, Revised by Firooz Mansouri, Tehran, Āstān-i Ḳuds- i Raḍawī, 1368/ 1989.

Fazli Nejad, Ahmad, “Iran Zamiīn dar Tārīkh-Nigārī- yi Īlkhānān wa Mamālik”, *Pazhūhish- hā- yi Tārīkhī- i Iran wa Islām*, Fall & Winter 2015- 2014/ 1393, No. 15.

Ḥādījī Khālīfa, Muṣṭafa b. ʿAbdallāh, *Djahān- Namā*, Istanbul, 2008/ 1386.

*Hudūd al- Ālam min al- Mashriḳ ilal-, Maghrib* Revised by Yūsuf al- Ḥādī, Cairo, Dār al- Thaḳafiyya li- Nashr, 1423 AH/ 2002 AD.

Ibn Abbār, Abī ʿAbdallāh Muḥammad b. ʿAbdallāh b. Abī Bakr al- Ḳudāʿī, *al- Ḥulla al- Siyarāʾ*, Revised by Ḥusayn Muʿnis, Cairo, 1963/ 1341.

Ibn al- Faḳīh, Aḥmad b. Muḥammad, *al- Buldān*, Revised by Yūsuf al- Ḥādī, Beirut, 1996 AD/ 1416 AH.

**Volney's Journal of Travel and Its Impact on Napoleon  
Bonaparte's Campaign to Egypt**

**Sayyed Kamal KeshikNevis Razavi<sup>1</sup>**

*Ph.D Student of History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi  
University of Mashhad, Mashhad, Iran*

**Abdollah Hemmati Golyan**

*Associate Professor, Department of History and Civilization of Muslim  
Nations, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad,  
Iran*

For understanding the Orient, the journals of travels were the important sources for Europeans. The number of those journals had steadily increased from the eighteenth century in which there is a report of the visit of Constantine Francois de Chassebœuf Volney to Egypt And Syria (1785-1783). In his journal, particularly the Egyptian section, he is mainly aware of the various aspects of the land, including Egyptian rulers, the climate, business, people's lives, and so on. While the information of his journal had an impact on the Napoleon campaign, the researchers such as Edward Saeed emphasized strongly on it. This article gives a review on the Egyptian part of Volney travel journal and prove that the information of that had affected the Napoleon invasion of Egypt.

**Keywords:** Volney, Napoleon Bonaparte, Travelogue, Egypt.

---

1. Email(corresponding author): k.razavi1985@gmail.com

- The Torah, The Five Books of Moses, A New JPS Translation of The Holy Scriptures according to the Masoretic text*, 3d ed, Skokie, Illinois, Varda Books, 2001.
- Tirmidhī, Muḥammad b. ‘Īsā, *Sunan al- Tirmidhī*, Revised by Aḥmad Muḥammad Shākir & Muḥammad Fawād ‘Abd al- Bāḳī & Ibrāhīm ‘Atwah ‘Awaḍ, (2nd ed.), 5 Chapters, egypt, Shirkat Maktabat wa Maṭb‘at Muṣṭafā al- Bābī al- Ḥalabī, 1395 AH/ 1975 AD.
- Tregelles, S., P., *The Book of Revelation in Greek Edited from Ancient Authorities*, New York, Cambridge University Press, 2009.
- Tuell, S., *Ezekiel*, Michigan, Baker Books, 2009.
- ‘Unṣūr al- Ma‘ālī, Kay Kā’ūs b. Iskandar, *Ḳābūs- Nāma*, Revised by Gholamhossein Yousefi, Tehran, Intishārat- i ‘Ilmī wa Farhangī, 1383/ 2004.
- Ya‘ḳūbī, Aḥmad b. Abī Ya‘ḳūb, *Ta’rīkh al- Ya‘ḳūbī*, Beirut, Dār al- Ṣādir, (Und.).
- Yāḳūt Hamawī, Ya‘ḳūb b. ‘Abdullāh, *Mu‘djam al-buldān*, Beirut, Dār ṣādir, 1995 AD/1415 AH.
- Zamakhsharī, Abū ‘l- Ḳāsim Maḥmūd, *al- Kashshaf ‘an Haḳāyik Ghawāmiḍ al- Tanzīl wa Uyūn al- Aḳāwīl fī Wudjūh al- Ta’wīl*, Revised by ‘Abd al- Razzāq al- Maḥdī, 4Chapter, Beirut, Dar al-Ihya’ al – Turāth al-‘Arabī, (Und.).
- Zuhrī, Abūbakr ‘Abdallāh Muḥammad b. Abībakr, *al- Djughrāfiya*, Revised by Muḥammad Ḥadīdj Ṣādiq, Trans. Hosein Gharechanloo, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1382/ 2003.

- Marwazī, Abū ‘Abdallāh Nu‘aym b. Ḥammād, *Kitab al- Fitan*, Revised by Samīr Amīn al- Zuhayrī, (1st ed.), Cairo, Maktaba al- Tawhīd, 1412 AH/ 1991 AD.
- Muslim b. al- Ḥadjdjadj, *Ṣaḥīḥ- i Muslim*, Revised by Muḥammad Fawād ‘Abd al- Bāqī, Dār Iḥyā al- Turāth al- ‘Arabī, (Und.).
- Muḥaddasī (Maḥdisī), *Shams al- Dīn Abī ‘Abdallāh, Aḥsan al- Takāsīm fī Ma‘rifat al- Aḳālīm*, Beirut, Dār Ṣādir, (Und.).
- Mustawfī, Hamdallāh, *Ta‘rīkh-i Guzida*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, Amīr Kabīr, 1985/ 1364.
- Nasā‘ī, Abū ‘Abd al- Raḥman Muḥammad, al- *Sunnan al- Kubrā*, Revised by Ḥasan ‘Abd al- Mun‘im *Shalabī*, ( 1st ed.), Beirut, .), Mu‘assasat al-Risalah, 1421 AH/ 2000 AD.
- Nasawī, *Shihāb al- Dīn Muḥammad, Naftḥat al- Maṣḍūr*, Revised by Amir-Hoseyn Yazdgerdī, Tehran, Nashr- i Wīrāstār, 1370/ 1991.
- Rāzī, Faḳhr al- Dīn Abū ‘Abdallāh Muḥammad, *Mafātīḥ al- Ghayb( Tafṣīr al- Kabīr)*, ( 3rd ed.), Beirut, Dar al-Ihya’ al – Turāth al- ‘Arabī, 1420 AH/ 1999 AD.
- Shāf‘ī*, Abū al- Ḥasan ‘Alī b. Aḥmad, *al- Wasīṭ Fī Tafṣīr Qur‘ān al- Madjīd*, Revised by ‘Ādil Aḥmad ‘Abd al- Mawdūd wa Ākharīn, (1st ed.), Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1415 AH/ 1994 AD.
- Shabānkāriḥ‘ī*, Muḥammad b. ‘Alī b. Muḥammad, *Madjma‘ al- Ansāb*, Revised by Mīr Hāshim Muḥaddith, Tehran, Amīrkabīr, 1381/ 2002.
- Ṭabarī, Muḥammad b. *Djarīr, Djāmi‘ al- Bayān fī Ta‘wīl al- Qur‘ān* , Revised by Aḥmad Muḥammad Shākir, (1st ed.), Mu‘assasat al- Risalah, 1420 AH/ 1999 AD.
- Ibid, Ta‘rīkh al- Umam wa al- Mulūk*, Revised by Muḥammad abū ḷ- Faḍl Ibrāhīm, Beirut, Rawā‘ al- Turāth al- ‘Arabī, 1387 AH/ 1967 AD.
- Ṭabbākh, Muḥammad Rāghib, *Dhul- Ḳarnayn wa Sadd al- Ṣīn Man Huwa Wa ayn Huwa*, Kuwait, Dār Ghīrās, 1421 AH/ 2000 AD.
- Ṭantāwī *Djawharī*, “Yādjūdī wa Mādjūdī Hamān Tatar wa Mughūl Ast”, Trans. al- Hilāl, *Armaghān*, Vol.14, No.9, November 1933/ 1312.



- Ibn Rusta, Aḥmad b. ‘Umar, *al- a lāḳ al- Nafīsa*, Beirut, Dār Şādir, 1892/ 1270.
- Ibn Wardī, Sirādj al- Dīn ‘Umar b. Muẓaffar, *Kharīdat al- ‘Adjā’ib wa Farīdat al- Gharā’ib*, Revised by Anwar Maḥmūd Zanatī, Cairo, Maktaba al- Thaḳāfat al- Dīniyya, 1428 AH/ 2007 AD.
- Ibn Waşīf Şāh, Ibrāhīm, *Mukhtaşar ‘Adjā’ib al- Dunyā*, Revised by sayyid Ḥasan Kasrawī, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1421 AH/ 2000 AD.
- Işṭakhrī, Ibrāhīm b. Muḥammad, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Revised by Aḥmad b. Sahl Abūzayd, Beirut, Dār Şādir, 1927/ 1305.
- Gardīzī, Abī Sa‘īd ‘Abd al- Ḥay b. Ḍaḥḥāk, *Zayn al- Akhbār*, Revised by ‘Abd al- Ḥay Ḥabībī, Tehran, Dunyā- yi Kitāb, 1363/ 1984.
- Ghorashi, Amanollah, *Iran Nāmak*, Tehran, Hermes publications, 1380/ 2001.
- Ḳazwīnī, Zakariyyā’ b. Muḥammad, *Āthār al- Bilād wa Akhbār al- ‘Ibād*, Beirut, Dār al- Şadir, 1998/ 1376.
- Ibid, ‘Adjā’ib al- Makhlūkāt wa- *Gharā’ib al- Mawdjudāt*, Revised by Muḥammad b. Yūsuf Ḳāḍī, Cairo, Maktaba al- Thaḳāfiyya al- Dīniyya, 2006/ 1384.
- Ḳurṭubī, Abū ‘Abdallāh Muḥammad, *al- Djāmi‘ li- Ahkām al- Ḳur‘ān (Tafsīr al- Ḳurṭubī)*, Revised by Aḥmad Baradūnī & Ibrāhīm Aṭṭafayyash, Cairo, Dār al- Kutub al- Mişriyya, 1384 AH/ 1964 AD.
- Maḳatil b. Sulaymān, *Tafsīr- i Maḳātil b. Sulaymān*, Revised by ‘Abdallāh Maḥmūd Şahāta, Beirut, Dār al- iḥyā’ al- turāth al- ‘Arabiyya, 2002 AD/ 1423 AH.
- Maḳdisī, Mutahhar b. Ṭāhir, *Āfarīnish wa Tā’rikh*, Trans. Mohammad-Reza Shafiei Kadkani, Tehran, Intishārāt- i Āgah, 1374/ 1995.
- Ibid*, *al- Bad’ wa l- Ta’rikh*, Maktaba al- Thaḳāfa al- Dīniyya, (Und.).
- Maḳrīzī, Aḥmad b. ‘Alī, *al- Mawā’iz wa al- I‘tibār Fī Dhikr al- Khīṭaṭ wa l- Āthār*, Revised by Aīman Fawād Sayyid, London, Al-Furqan Islamic Heritage Foundation, 1422 AH/ 2001 AD.

- Haft Kishwar yā Šurat al- Aḳālīm*, Revised by Manouchehr Sotodeh, Tehran, Bunyād Farhang- i Iranī, 1353/ 1974.
- Hudūd al- ‘Ālam min al- Mashriḳ Alā al- Maghrib*, Revised by Manouchehr Sotodeh, Tehran, Ṭahūrī, 1362/ 1983.
- Ibn ‘Abd al- Hādī al- Maḳdisī, Muḥammad b. Aḥmad, Faḏā’il al- Shām*, Revised by ‘Adil Ibn Sa’d, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyyat, 1422 AH/ 2001 AD.
- Ibn ‘Arabī, Muḥyi al- Dīn, Muḥāḍarāt al- Abrār wa Musāmarāt al- Akhyār*, Revised by Muḥammad ‘Abd al- Karīm, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1422 AH/ 2001 AD.
- Ibn ‘Arabshāh, Aḥmad b. Muḥammad, Fākihāt al- Khulafā wa- Mufākahāt al- Zuraḳā’*, Revised by Ayman ‘Abd al- Djabbar al- Djirī, Cairo, Dār al- Āfāḳ al- ‘Arabiyya, 1421 AH/ 2000 AD.
- Ibn ‘Asākir, ‘Alī b. Ḥasan, Ta’riḳh madīnat Dimashḳ*, Revised by ‘Alī Shīrī, 80 Chapters, Beirut, Dār al- fikr, 1994 AD/ 1415 AH.
- Ibn Athīr, ‘Izz al- Dīn Abū al- Ḥasan ‘Alī b. Muḥammad, al-Kāmil fī al- Tā’riḳh*, Beirut, Dār al- Šadir, 1385 AH/ 1965 AD.
- Ibn Baṭṭūṭa, Muḥammad b. ‘Abdallāh, Riḥla-yi Ibn Baṭṭūṭa*, Revised by ‘Abd al- Hādī Tāzī, Riyadh, Akādimiyyat al- Mamlakat al- Maghribiyyat, 1417 AH/ 1996 AD.
- Ibn Faḍl Allāh ‘Umarī, Aḥmad b. Yaḥyā, Masālik al- Abṣār wa mamālik al- amṣar*, 27 Chapters, (1st ed.), Abu Dhabi, al- Maḳjma’ al- Ṭaghāfī, 1424 AH/ 2003 AD.
- Ibn Faḳīh, Aḥmad b. Muḥammad, al- Buldān*, Revised by Yūsuf al- Hādī, ‘Ālam al- Kutub, Beirut, 1416 AH/ 1995 AD.
- Ibn Ḥanbal, Abū ‘Abdallāh Aḥmad b. Muḥammad, Musnad al- Imām Aḥmad b. Ḥanbal*, Revised by Shu‘ayb al- arna’ūt & ‘Adil Murshīd & Akḥarūn (1st ed.), Mū’assisat Risālat, 1421 AH/ 2000 AD.
- Ibn Ḥawḳal, Abī al- Ḳāsim b. Ḥawḳal Naṣībī, Šurat al- Arḍ*, Beirut, Dār Šādir, 1938/ 1316.
- Ibn Khurdadhbih, ‘Ubaydallāh b. ‘Abdallāh, al- Masālik wa al- Mamālik*, Beirut, Dār Šādir, Ofsted Leiden, 1992/ 1370.
- Ibn Mādja, Abū ‘Abdallāh Muḥammad b. Yazīd, Sunnan Ibn Mādja*, Muḥammad Fu’ād ‘Abd al- Bāḳī, 2 Chapters, Dār Iḥyā’ al- Kutub al- ‘Arabiyya- Fayṣal ‘Īsā al- Bābī al- Ḥalabī, (Und.).

**References**

- Abī Dāwūd, Sulaymān, *Musnad Abī Dāwūd*, Revised by Muḥammad b. ‘Abd al- Muḥsin al- Turkī, (1st ed.), 4 Chapters, Egypt, Dār Haḍjir, 1419 AH/ 1998 AD.
- Abu al- Fidā’, Ismā‘īl b. ‘Alī, *Taḳwīm al- Buldān*, Cairo, Maktaba al- Thaḳāfiyya al- Dīniyya, 2007 AD/ 1427 AH.
- Ashtiani, Abbas Eqbal , *Tārīkh- i Mughūl*, (8th ed.), Tehran, Amīrkabīr, 1384/ 2005.
- Baghdādī, Ṣafī al- Dīn ‘Abd al-Mu’min b. ‘Abd al- Ḥaḳḳ, *Maraṣid al- Itṭīla ‘Alā Asmā’ al- Amkina wa al- Biḳā*, Revised by ‘Alī Muḥammad Badjāwī, 3 Chapters, Beirut, Dār al- Dīl, 1412 AH/ 1991 AD.
- Bakrān, Muḥammad b. Naḍīb, *Djahān- Numā*, Revised by Mohammad-Amin Riahi, Tehran, Ebne Sina Library, 1342/ 1963.
- Bakri, Abdallāh b. ‘Abd al ‘Azīz, *al- Masālik wal- mamālik*, Revised by Van Leeuwen & André Ferré, 2 Chapters, Beirut, Dār al- Maghrib al- Islāmī, 1922/ 1300.
- Bal’amī, Abū ‘Alī, *Tārīkh- Nāma- yi Ṭabarī*, Revised by Mohammad Roshan, Tehran, Surūsh- Alburz, , 1378/ 1999.
- Bīrūnī, Abū Rayḥān Muḥammad b. Aḥmad, *Āthār al- Bāḳiya ‘An al- Kurūn al- Khāliya*, Revised by Parviz Azkaei, Tehran, Mīrāth- i Maktūb, 1380/ 2001.
- Bosworth, C.E, “YADJUDJ WA-MADJUDJ”, *The Encyclopaedia of Islam*, 2<sup>nd</sup> edition, vol XI (11), Leiden, Brill, 2002.
- Dānī, ‘Uthmān b. Sa‘īd, *al- Sunnan al- Wārida fī al- Fitān wa Ghawā’īlihā wa al- Sā‘a wa Ashratihā*, Revised by Reza’ Allāh b. Muḥammad Idrīs al- MubārakFūrī, (1st ed.), al- Riyadh, Dār al- ‘Āṣimat, 1416 AH/ 1995 AD.
- Dīnawarī, Abū Ḥanīfa Aḥmad b. Dāwūd, *Aḳhbār al- Ṭiwāl*, Revised by ‘Abd al- Mun‘im ‘Āmir wa Djamāl al- Dīn Shīāl, Qom, Manshūrāt al- Raḍī, 1368/ 1989.
- Djūzjdjānī, Mīnhādī al- Dīn Sirādī, *Ṭabaḳāt- i Nāṣirī*, Revised by ‘Abd al- Ḥay Ḥabībī, Tehran, Dunyā- yi Kitāb, 1363/ 1984.
- Donzel, E. & Schmidt, A., *Gog and Magog in Early Syriac and Islamic Sources*, Brill’s Inner Asian Library (vol.22), London, Brill, 2009.

**Gog and Magog: Muslim Perception of their Location until The Mongol Era**

**Modares Saidi<sup>1</sup>**

*Member of Academic Staff of Encyclopedia Islamica Foundation, Tehran, Iran*

**Mostafa Jorfi**

*Ph.D Student of Historical Iranology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran*

The story of Gog and Magog and their final and dreadful exodus has a prominent aspect in the Islamic religious traditions. Thus, Muslim geographers and historians sought to locate their whereabouts, which according to religious narratives are to be found somewhere in this world. Meanwhile, the variable of historical situation and circumstances played a significant role in locating the whereabouts of the Gog and Magog. Using a historical analytical method and through a reexamination of the sources which related to before and after the Mongol invasion, the present paper studies the impact of the Mongol invasion on the Muslim perception of the Gog and Magog's geographic location. Although most of the sources consider probable that the whereabouts of the Gog and Magog was in the lands of the Mongolian tribes, increasing the geographic knowledge of the Muslims after Mongol invasion led them to distinguish between the two realms. Hence, the land of the Gog and Magog was located in lands far and beyond the lands of the Mongols.

**Keywords:** Gog and Magog, the Geographic Location, Mongol, Geographic tradition.

---

1. Email(corresponding author): m.seidi2009@gmail.com

- 10, Tehran, *Dānīsh- Nāma- yi Dījahān- i Islām*, 1393/ 2014, pp. 509- 503.
- Spuler, Bertold, *Mughūlān dar Ta'rikh*, Trans. Abdorrasoul Kheir-Andish, Tehran, Abadboomnashr, 1389/ 2010.
- Idem*, *Die Mongolen In Iran*, Berlin, Akademie-verlag, 1968.
- Idem*, *History of the Mongols based on eastern and western account of the thirteenth and fourteenth centuries*, translated by Helga and Stuart Drummond, Berkeley and Los Angeles, University of California press, 1972.
- Sykes, Sir Percy, *Persia*, Oxford, Clarendon press, 1922.
- Talebi, M “Ibn Khaldun”, *Encyclopedia of Islam*, Vol III, Leiden & New York, Brill, 1986, pp.825-831.
- ‘Umarī, *Shahāb al- Dīn Ibn Faḍl Allāh*, *Masālik al- Abṣār wa Mamālik al- Amṣar*, Revised by Muṣṭafa Muslim & Others, Vol. 27, Abu Dhabi, al- Madjma‘ al- Thaḳāfī, 1424 AH/ 2003 AD.
- Waṣṣāf, ‘Abd Allāh b. Faḍl Allāh, *Tadjiyyat al- Amṣār wa-Tazdjiyyat al-A ṣār*, Revised by Muḥammad Mahdī Iṣfahānī, Tehran, Ibn Sīnā, 1338 AH/ 1919 AD.
- Yazdī, *Sharaf al- Dīn*, *Zafar- Nāma*, Revised by Seyyed Saeid Mir Mohammad Sadegh & Abdolhossein Navaei, Tehran, ICAL, 1387/ 2008.

- Mashkoo, Mohammad Javad, *Ta'rikh- i Iran Zamān Az Rūzigār- i Bāstān Tā Inḵirāḍ- i Ḵādjāriyya*, Tehran, *Ishrāḳī*, 1375/ 1996.
- Mosaheb, Gholamhossein , *Dā'irat al- Ma'ārif Fārsī( The Persian Encyclopedia)*, Tehran, *Shirkat- i Sahāmī- yi Kitāb- hā- yi Djībī*, 1381/ 2002.
- Mustawfī, Ḥamd Allāh, *Ta'rikh- i Guzīda*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, AmīrKabīr, 1364/ 1985.
- Idem*, *Zafar- Nāma*, Revised by Parvaneh Nik Tabe, Vol. 6, Tehran, Institute for humanities and cultural studies, 1388/ 2009.
- Nasawī, *Shahāb al- Dīn, Sīra- yi Djalāl al- Dīn Yā Ta'rikh- Djalālī*, Revised by Muḥammad Nāṣiḥ, Tehran, *Andjuman Adabī- yi Iran*, 1324/ 1945.
- Idem*, *Sīrat- i Djalāl al- Dīn Minkubirnī*, Revised by Mojtaba Minovi, Tehran, 'Ilmī Farhangī, 1384/ 2005.
- Rahim Lou, Yousef, "Ibn Khaldūn", Kazem Bojnourdi (as supervisor), Vol.3, Tehran, The Center For The Great Islamic Encyclopedia, 1374/ 1995, pp.458- 444.
- Rajab Zadeh, Hashem, "ḥangīziyyān", *Ta'rikh- i Djāmi' Iran*, Vol. 9, Kazem Bojnourdi (as supervisor), Tehran, The Center For The Great Islamic Encyclopedia, 1389/ 2010, pp.533- 455.
- Richards, D.S. "Ebn Atīr", *Encyclopedia Iranica*, vol. VIII, Costa Mesa, Mazda, 1998, p.671.
- Safa, Zabihollah, *Ta'rikh- i Adabiyāt dar Iran*, Vol.3, Tehran, Firdaws, 1369/ 1990.
- Salarshadi, Ali, "Ta'thīr Ibn Khaldūn az Ibn Athīr", *Cultural History Studies*, Vol.1, No.11, Spring 1391/ 2012, pp.52- 76.
- Samarḳandī, Dawlat- Shāh, *Tadhkirat al- Shu'arā*, Revised by Fatemeh Alagheh, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, 1385/ 2006.
- Sanders, J.J, *The History of the Mongol Conquests*, Philadelphia, university of Pennsylvania Press, 1971.
- Shabānkāra'ī*, Muḥammad b. 'Alī, *Madjma' al- Ansāb*, Revised by Mīr Hāshim Muḥaddith, Tehran, AmīrKabīr, 1376/ 1997.
- Sharafi, Mahbubeh, "Djalāl al- Dīn Khwārazmshāh", *Dānish- Nāma- yi Djahān- i Islām*, Gholam-Ali Haddad-Adel(as supervisor), Vol.

- Ibn 'Ibrī, *Ta'riḫ- i Mukhtaṣar al- Duwal*, Revised by Abd al- Muhammad Ayati, Tehran, 'Ilmī Farhangī, 1377/ 1998.
- Ibn Kathīr, Ḥāfīz, *al- Bidaya wa al- Nihāya*, Beirut & Riyadh, Maktaba al- Ma'ārif wa Maktaba Naṣr, (Und.).
- Ibn Kathīr, Ismā'īl b. 'Umar, *al- Bidaya wa al- Nihāya fī al- Ta'riḫ*, Revised by Anīs Ṭabbā' & 'Abd al-Fattāḥ Muḥammad Ḥulw, Beirut, Maktaba al- Ma'ārif, 1411 AH/ 1990 AD.
- Ibn Khaldūn, 'Abd al-Raḥmān, *al- Ibar wa al-dīwan l-mubtadi' wa al-Khabar fī Ta'riḫ al- Arab wa al- Adjam Wa al-Barbar* Revised by Khalīl Shihāda, Vol.5, Beirut, Dār al-Fikr, 1988 AD/1408 AH.
- Ibn Wāṣil, *Ta'riḫ- Ayyūbiyyān*, Revised by Ḥasanayn Muḥammad Rabī', Trans. Parviz Atabaki, Tehran, Sāzmān- i Intishārāt wa Āmūzish- i Inkilāb- i Islāmī, 1369/ 1990.
- Jackson, P., "Al-Nasawi", *Encyclopedia of Islam*, Vol VII, Leiden & New York, Brill, 1993, pp.973-974. -Ibid, 1990, "Jalāl al-Dīn, the Mongols, and the Khwarazmian Conquest of the Panjāb and Sind", Iran, Vol. 28, pp.45-54.
- Ibid*, "Jalāl al-Dīn, the Mongols, and the Khwarazmian Conquest of the Panjāb and Sind", *Iran*, Vol. 28, 1990, pp.45-54.
- Katouzian, Homayun, *Iraniyyān, Dawrān- i Bāstān tā Dawra- yi Bāstān*, Trans. Hossein Shahidi, Tehran, Markaz, 1391/ 2012.
- Ḳazwīnī, 'Abd al- Laṭīf, *Lubb al- Tawārīḫ*, Revised by Mīr Hāshim Muḥaddith, Tehran, Society for the National Heritage of Iran, 1386/ 2007.
- Ḳazwīnī, Zakariyyā b. Muḥammad, *Āthār al- Bilād wa Akhbār al- Ibād*, Beirut, Dār al- Ṣādir, 1998/ 1376.
- Ḳazwīnī, Zakariyyā b. Muḥammad, *Āthār al- Bilād wa Akhbār al- Ibād*, Trans. Jahangir Mirza Qajar, Revised by Mīr Hāshim Muḥaddith, Tehran, AmīrKabīr, 1373/ 1994.
- Malcolm, Sir John, *History of Persia from the most early to the present time*, Vol. I, London, John Murray, 1829.
- Maḳrīzī, Aḥmad b. 'Alī, *al- Sulūk li- Ma'rifat Duwal al- Mulūk*, Revised by Muḥammad 'Abd al- Ḳādir 'Aṭā, Vol. 1, Beirut, Dār al- Kutub al- 'Ilmiyya, 1418 AH/ 1997 AD.

- Browne, Edward Granville, *A Literary History of Persia*, Vol II, Cambridge, Cambridge university press, 1965.
- Dastgheib, Abdul Ali, *Hudjūm- i Urdū- yi Mughūl bih Iran*, Tehran, ‘Ilm, 1367/ 1988.
- Dhahabī, Shams al Dīn, *Ta’rīkh al- Islām*, Revised by Bashār ‘Awwād Ma’rūf, Shaykh Shu‘īb Al-Arna’ūūt & Sāliḥ Mahdī ‘Abbās, Vol.27, Beirut, Maw’assisa al- Risāla, 1408 AH/ 1987 AD.
- Djuwaynī, ‘Atā-Malik, *Ta’rīkh- i Djahān- Gushāy*, Revised by Mohammad Ghazvini, Vol.2, Tehran, Dunyā- yi Kitāb, 1385/ 2006.
- Fischel, Walter, “Manābi‘- yi Ibn Khaldūn Barā- yi Ta’rīkh- i Mughūl wa Tātār”, Trans. Mohsen Jafari Mazhab, *Āyina Mīrāth*, Vol. 3, No.1 & 2, Spring & Summer 1386/ 2007, pp.379- 398.
- Ghaffārī Kazwīnī, Qādī Aḥmad, *Ta’rīkh- i Djahān Āra*, Revised by Hasan Narāqī, Tehran, Ḥafīz, 1343/ 1964.
- Grousset, René, *Impirātūrī- yi Şahrā- Nawardān*, Trans. Abdolhossein Meikadeh, Tehran, ‘Ilmī Farhangī, 1379/ 2000.
- Ḥakīm Zadjdjādī, *Humāyūn- Nāma yā Ta’rīkh- i Manzūm- i Ḥakīm Zadjdjādī*, Revised by Ali Pir- Nia, Vol.2, Tehran, Nashr- i Āthār, 1383/ 2004.
- Hamdānī, Rashīd al- Dīn Faḍl Allāh, *Djāmi‘ al- Tawārīkh*, Revised by Mohammad Roshan & Mostafa Mousavi, Tehran, Alburz, 1373/ 1994.
- Hasanzadeh, Esmail, *Ta’rīkh- i Iran dar ‘Ahd- i Khwārazmshāhiyyān*, Tehran, Kitāb- i Parsa, 1392/ 2013.
- Idem, “*Khwārazmshāhiyyān*”, *Ta’rīkh- i Djām‘ Iran*, Vol. 9, Kazem Bojnourdi (as supervisor), Tehran, The Center For The Great Islamic Encyclopedia, 1394/ 2015, pp.388- 291.
- Ḥusaynī, Muhammad Mīrak, *Riyāḍ al- Firdūs Khānī*, Revised by Iraj Afshar & Fereshteh Sarrafan, Tehran, Dr. Afshar's Endowment Foundation, 1385/ 2006.
- Ibn Athīr, ‘Izz al- Dīn, *al-Kāmil fī al- Tā’rīkh*, Vol.15, Beirut, Dār Şadir, 1965/ 1343.
- Idem, *Kāmil Ta’rīkh- i Buzurg- i Islām wa Iran*, Trans. Abolghasem- e-Halat & Abbas Khalili, Vol.33, Tehran, ‘Ilmī, 1371/ 1992.



## References

- Abī 'l- Fidā, 'Imād al- Dīn Ismā'īl, *al- Mukhtaṣar fī Akhbār al- Bashar*, Vol. 3, Cairo, al- Ḥasaniyya al- Miṣriyya, 1325 AH/ 1907 AD.
- Aryan nia, Ahmad, “Djalāl al- Dīn Khwārazmshāh”, *Dā'irat al- Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi (as supervisor), Vol.18, Tehran, The Center For The Great Islamic Encyclopedia, 1389/ 2010, pp.304- 304.
- Ashtiani, Abbas Eqbal, *Ta'rikh- i Mughūl wa Awāyil- i Ta(i)ymūrī*, Tehran, Nāmak, 1376/ 1997.
- Idem*, *Ta'rikh- i Iran Pas az Islām*, Tehran, Nāmak, 1380/ 2001.
- Atwood, Christopher P, *Encyclopedia of Mongolia and the Mongol Empire*, New York, Facts on File, Inc, 2004.
- Bahrami Nia, Omid, *Ta'rikh- i Kurdān Mantāka- yi Djazīra az 447 Tā 656 AH*, Tehran, Iḥsān, 1386/ 2007.
- Banākitī, Dāwūd b. Muḥammad, *Rawḍat Ūlī 'l- Albāb fī Ma'rifat al- Tawārīkh Wa 'l- Ansāb*, Revised by Jafar Shoar, Tehran, Society for the National Heritage of Iran, 1378/ 1999.
- Baydāwī, Nizām al- Dīn, *Nizām al- Tawārīkh*, Revised by Mīr Hāshim Muḥaddith, Tehran, Dr. Afshar's Endowment Foundation, 1382/ 2003.
- Bayani, Shirin, *Dīn wa Dawlat Dar 'Ahd- i Mughūl*, Vol. , Tehran, Nashr- i Dānishgāhī, 1367/ 1988.
- Idem*, *Mughūlān wa Ḥukūmat- i Ilkhānī Dar Iran*, Tehran, Samt, 1379/ 2000.
- Bayat, Azizolah, *Ta'rikh- i Taṭbīqī- yi Iran Bā Kishwar- hā- yi Djahān*, Tehran AmīrKabīr, 1389/ 2010.
- Bosworth, C, E, “Jalāl- Al -Din Kwārazm Šāh Mengubirni” *Encyclopedia Iranica*, Vol VIII, New York, Encyclopedia Iranica foundation, 2007, pp.404-405.
- Boyle, J, A, “Dynastic and political history of the Il-khans”, *The Cambridge history of Iran*, Vol.5, edited by j. A. Boyle, Cambridge, Cambridge University Press, 1968, pp.303-421.
- Idem*, “Djalal al Din Khwarazm Shah” *Encyclopedia of Islam*, vol II, Leiden, Brill, 1965), pp.392-393.

## **The End of Sultan Jalal al-din Life**

**Yazdan Farokhi<sup>1</sup>**

*Assistant Professor, Department of History, Payam e Noor University*

The fate of Sultan Jalal al-din khawrazmshah is a controversial event in Islamic Persian history. A narration of the fate of Jalal al-din that is accepted by some of the modern historian refers to the murder of Jalal al-din khawrazmshah by a Kurd. But it seems that this narration need to be criticized. In fact there are some probable narrations on fate of Jalal al-din. So this article tries to answers these questions: can we historically accept the fate of Jalal al-din khawrazmshah? Which narration is historically reliable? It seems that the source of Nasawi's report and also the other possibilities are ignored by the researchers.

**Keywords:** Jalal al-din khawrazmshah, Mongols, Nasavi, definite narration, probable narration.

---

1. Email: [y\\_farrokhi@pnu.ac.ir](mailto:y_farrokhi@pnu.ac.ir)

Treptow, Tanya, Daily Life Ornamented the Medieval Persian City of Rayy, Chicago: Oriental Institute Museum Publications, No.26, 2007.

Watson, Oliver, *Sufāl- i Zarrīnfām- i Iranī (Persian lustre ware)*, Trans. Shokooh Zakeri, Iran Broadcasting University, 1382/2003.

- Grube, Ernst J., *Sufāl- i Islāmī (collection of Islamic art)*, Revised by Naser Khalili, Našhr- i Kārang, Tehran, 1384/ 2005.
- Haddon, Rosalind Anne Wade, Fourteenth Century fine Glazed Wares produced in the Iranian world, and comparisons with contemporary ones from the Holden Horde and Mamluk Syria/ Egypt, PhD Thesis. SOAS, University of London, 2011.
- Hall, A. R., A new collection of Islamic Pottery, *Bulletin of the Museum of Fine Arts* 32 : 58-67, 1934.
- Karimi, Fatemeh & Kiani, Muhammad Yusuf, *Hunar- i Sufālgarī- yi Dawra- yi Islāmī Iran*, Markaz- i Bāstān *Shināsī* Iran, Tehran, 1364/ 1985.
- Kāshānī, Abū al- Ḳāsim ‘Abdallah, *‘Arāyis al- Djawāhir wa Nafāyis al- Aṭāyib*, Revised by Iraj Afshar, *Intishārāt- i Lāmi‘ī*, Tehran, 1386/ 2007.
- Lane, A., *Later Islamic pottery*, (second edition), London, 1971.
- Mahjour, Firoz & Sedighian, Hosein, “Barrisī- yi Sufālhāyi Islāmī Muḥawwaṭa- yi Mishkīn Tappeh Parandak Dar Ustān- i Markazī”, *Madjala- yi Payām- i Bāstān Shinās*, No.12, pp.120-105, 1388/ 2009.
- [www.metmuseum.org/art/collection](http://www.metmuseum.org/art/collection)
- Morgan, Peter, *Sufāl KhamÊr SangÊ IranÊ Dawrān Saljâli, Islamic Ceramic Collection*, Collected by Naser Khalili & Stephen Vernoit, Tehran, 1384.
- Muḥammad Ḥusayn b. Ḳhalaf Tabrīzī, *Burhān- i Ḳāṭi‘*, Amīrkabīr, Tehran, 1341/ 1962.
- Neyestani, Javad & Rouhfar, Zohreh, *Sākht- i- Li ‘āb- i Zarrīnfām dar Iran*, Ārmān *Shahr*, Tehran, 1389/ 2010.
- <http://www.qantara-med.org>
- Sedighian, Hossain & Panteha HajNaseri, “Sufāl-i-Zarrinfam Kurūn Mīyānih Islami wa Marākiz tawlidī ān”, *Majalih Muṭāliāt BāstānShināsī Dawrān-i-Islami*, No.1, 1395.
- Rice, Talbot, *Hunar- i Islāmī (islamic art)*, Trans. Mah Malek Bahar, *Shirkat- i Intishārāt- i ‘Ilmī wa Farhangī*, Tehran, 1386/ 2007.
- Tawḥīdī, Fā’iḳ, *Fann wa Hunar- i Sufālgarī*, SAMT, Tehran, 1384/ 2005.

## References

- Akbari, Raheleh, *Barrisī wa Muṭāli'ih- yi Madjīmū'a- yi Sufālhāyi Zarrīnfām- i Makhzan- i Mūza- yi Čihil-Sutūn* (Chehel Sotoun), Master's Thesis
- Akbarnia, ladan "The route of the travelers Egypt and Syria the mamluk", the worlds of Islam in the collection of the agha khan museum, pp.124-135, 2009.
- archaeology, Isfahan University of Art(Unpublished), 1391/ 2012.
- Allan, James Wilson, *Sufālgarī-yi Islāmī (Islamic ceramics)*, Trans. Mahnaz Shayestehfar, Institute for Islamic Art, Tehran, 1383/ 2004.
- Bahnassi, Afif, *Hunar- i Islāmī*, Trans. Mahmoud Pour Aghasi, Sooreh Mehr Publication, Tehran, 1387/ 2008.
- Barari, Meysam, *Sufāl-i Sārī Qurūn- i 3 tā 5 Hidjriyi Kamarī*, Gol Dasteh, Isfahan, 1394/ 2015.
- Blair, Sheila & Bloom, Jonathan, *Hunar wa Mi'mārī yi Islāmī(2)(The art and architecture of Islam)*, Trans. Azhand Yaghoub, SAMT, Iranian Academy of the Arts, Tehran, 1381/ 2002.
- Brend, Barbara, *Hunar- i Islāmī (Islamic Art)*, Trans. Mahnaz Shayesteh Far, Institute for Islamic Art, Tehran, 1383/ 2004.  
<http://cartelen.louvre.fr>  
<http://collections.vam.ac.uk>
- Dekhoda, Ali-Akbar, *Lughat-Nāma*, Vol. 7, Mohammad Moin & Jafar Shahidi(as Supervisor), University of Tehran Press, (Und.).
- Dimand, Maurice Sven, *Rāhnamā- yi Šanāy' Islāmī (A Handbook of Muhammadan Art)*, *Shirkat- i Intishārāt- i 'Ilmī wa Farhangī*, Tehran, 1386/ 2007.
- Elgood, Cyril, *Tibb dar Dawra-yi Šafawiyya*, Trans. Mohsen Javidan, University of Tehran Press, Tehran, (Und.).
- Ettinghausen, Richard, Grabar, Oleg, *Hunar wa Mi'mārī- yi Islāmī(1) the art and architecture of islam*, Trans. Yaghoub Azhand, SAMT, Tehran, 1383/ 2004.
- Grabar, Oleg, *Shahr dar Djahān- i Islām*, Trans. Mehrdad Vahdati Daneshmand, Nashr- i Bašīrat, Tehran, 1390/ 2011.

## **Identification and Classification of Albarello Pottery Wares in the Muslim World: An Introduction**

**Sayed Hashem Hossini**

*Associate Professor of Archaeology, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran*

**Hossein Sapidnameh<sup>1</sup>**

*Ph.D Student of Archaeology, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran*

One of the most common forms of pottery in the Islamic world is the so-called “Albarello” potteries which offer a huge variety in terms of decoration and techniques. It seems there is no specific study on the form, preparation technique, and decoration of this pottery form so far. This research aimed to investigate and identify this pottery form and its decoration properties in Muslim world from Iran to the north of Africa. Based on the study performed, Albarello potteries can be classified under two groups: the potteries with a cylindrical and slightly concave (vase-shaped) body and those with a convex body. Cylindrical concave potteries are utilized for keeping dry drugs such as spices and ointment, and convex potteries are used for storing liquid drugs. The production of these potteries has been widespread in Iran since the 4<sup>th</sup> century AH. The expansion of pottery techniques in the middle of Seljuqs dynasty has had a direct relationship with the mass production of these potteries (Luster pottery) in Iran and western regions of the Islamic world such as Syria, Egypt, and Spain.

**Keywords:** Art of pottery, Medicinal containers, Albarello form, Islamic world.

---

1. Email(corresponding author): h\_sapid@yahoo.com

- Shoar, Jafar, “Ibn Hawqal”, *Dā’irat al- Ma’ārif-i Buzurg-i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi (as supervisor), Vol.3, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1374/ 1995.
- Al-Suyūfī, Ḥāfiẓ Djalāl al- Dīn ‘Abd al- Raḥmān, Bughyat Wu’āt fī Tabakāt al- Lughawiyīn wa- ‘l- Nuḥāt*, Revised by Muḥammad abū ‘l- Faḍl Ibrāhīm, ‘Isā al- Bābī al- Ḥalabī wa- *Shirkā’*, 1384 AH/ 1964 AD.
- Ṭabarī, Abū Dja’far Muḥammad b. Djarīr, *Ta’rīkh al- Umam wa al- Mulūk*, Revised by Muḥammad abū ‘l- Faḍl Ibrāhīm, Beirut, Dār al- Turāth, 1387 AH/ 1967 AD.
- Yāqūt Hamawī, *Mu’jam al- Buldān*, Beirut, Dār Ṣādir, 1995/ 1373.
- Zamakhsharī, Abū al- Ḳāsim Maḥmūd b. ‘Umar, *al- Djabāl wa al- Miyāh wa al- Amkina( al- Amkina wa al- Djabāl wa al- Miyāh)*, Leiden, Brill, 1855/ 1233.

- Ibn Saʿīd al- Maghribī, ʿAlī b. Mūsā, *al- Mughrib fī Ḥulya al- Maghrib*, Revised by Manṣūr Khalīl ʿUmrān, Dār al- Kutub al- ʿIlmiyya, Beirut, 1997/ 1375.
- Iṣṭakhri, Abū Ishāq Ibrāhīm b. Muḥammad, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Revised by Aḥmad b. Sahl, Beirut, Dār Ṣādir, 1927/ 1305.
- al- Istibṣār fī ʿAdjāʾib al- ʿamsār*, Revised by ʿAbd al- Ḥamīd Saʿd Zaghlūl, Baghdad, Dār al- Shuʿūn al- Thaḳāfiyya, 1986/ 1364.
- Krachkovskii, Ignatii Iulianovich, *Tārīkh-Niwishta- hā- yi Djuḡhrāfiyā dar Djahān- i Islām (Istoriia arabskoi geograficheskoi literary)*, Trans. Abul-Qasim Payandeh, Tehran, Intishārāt- i ʿIlmī wa Farhangī, 1379/ 2001.
- Krawulsky, Dorothea, “Iḥyā- yi Nām- i Iran dar ʿAhd-i Īlkhānān- i Mughūl”, *History of Foreign Relations*, Trans. Ali Bahramian, Vol. 1, No. 1, Winter 2000/ 1378.
- Maḳdisī, Abū ʿAbdallāh Muḥammad b. Aḥmad, *Aḥsan al- Takāsīm fī Maʿrifat al- Aḳālīm*, Beirut, Dār al- Ṣādir, (Und.).
- Maḳdisī, Mutahhar b. Ṭāhir, *al- Badʿ wa ʾl- Taʾrīkh*, Maktaba al- Thaḳāfa al- Dīniyya, (Und.).
- Masʿūdī, *Murūdj al-Dhahab wa- Maʿādin al- Djawhar*, Revised by Asʿad Dāḡhir, Qom, Dār al- Hidjra, 1409 AH/ 1988 AD.
- Molina, I., al- ʿUdhri”, *Encyclopedia of Islam*, New Edition, Vol.10, Liden, E.J. rille, 2000.
- Provençal, Levi, “Abu Ubayd Al-Bakri”, *Encyclopedia of Islam*, New Edition, Vol.1, Liden, E.J. Brille, 1986.
- Reza, Enayatollah, “Idrīsī, Muḥammad b. Muḥammad”, *Dāʿirat al- Maʿārif-i Buzurg-i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi(as supervisor), Vol.7, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1375/ 1996.
- Ibid*, “Abū ʿUbayd Bakrī”, *Dāʿirat al- Maʿārif-i Buzurg-i Islāmī*, Vol.20, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1372/ 1993.
- Ibid*, “Djuḡhrāfiyā, Dawra- yi Djuḡhrāfiyā- yi ʿUmūmī- yi Kilāsīk (classic)”, *Dāʿirat al- Maʿārif-i Buzurg-i Islāmī*, Vol.18, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 1389/ 2010.



## References

- Qur'an-i Karīm.
- Aledavoud, Seyed Ali, “Ḥāfiẓ Ābrū”, *Dā'irat al- Ma ārif-i Buzurg-i Islāmī*, Kazem Mousavi-Bojnourdi (as supervisor), Vol.20, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopedia, 2013/ 1392.
- Anṣārī Dimashkī, Shams al- Dīn Muḥammad b. Abī Ṭālib, *Nukhbat al- Dahr Fī 'Adjā'ib al- Barr wa al- Baḥr*, Trans. Hamid Tabibiyān, Tehran, Asāṭir, 1382/ 2003.
- Bakri, Abdallāh b. 'Abd al 'Azīz, *al- Masālik wal- mamālik*, Revised by Van Leeuwen & André Ferré, Beirut, Dār al- Maghrib al- Islāmī, 1993/ 1371.
- Ibid*, *Mu'djam Mā Ista'djam min Asmā' al- Bilād wa al- Mawāḍi'*, Revised by Muṣṭafa Saḳḳām, Beirut, 'Ālam al- Kitāb, 1403 AH/ 1982 AD.
- Dastgerdi, Vahid, “Ādat Ṭabī'at-i Thānawī Ast”, *Armaghān*, Vol. 22, No. 8 & 9, October & November 1941/ 1320.
- Djayhānī, Abū al- Kāsim Aḥmad, *Ashkāl al- Ālam*, Revised by Firooz Mansouri, Tehran, Āstān-i Quds- i Raḍawī, 1368/ 1989.
- Fazli Nejad, Ahmad, “Iran Zamiin dar Tārīkh-Nigārī- yi Īlkhānān wa Mamālik”, *Pazhūhish- hā- yi Tārīkhī- yi Iran wa Islām*, Fall & Winter 2015- 2014/ 1393, No. 15.
- Ḥādījī Khalīfa, Muṣṭafa b. 'Abdallāh, *Djahān- Namā*, Istanbul, 2008/ 1386.
- Ibn al- Faḳīh, Aḥmad b. Muḥammad, *al- Buldān*, Revised by Yūsuf al- Hādī, Beirut, 1996 AD/ 1416 AH.
- Ibn Ḥawḳal, Abū al- Kāsim Muḥammad, *Ṣurat al- Arḍ*, Beirut, Dār al- Ṣādir, 1938/ 1316.
- Ibn Ḥawḳal, *Ṣurat al- Arḍ*, Trans. Jafar Shoar, Tehran, Amīrkabīr, 1366, 1987.
- Ibn Khurdadhbih, 'Ubaydallāh b. 'Abdallāh, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Beirut, Dār Ṣādir, 1992/ 1370.
- Ibn Rusta, Aḥmad b. 'Umar, *al- A'lāq al- Nafīsa wa Kitāb al- Buldān*, Beirut, Dār al- Ṣādir, 1892/ 1270.

**Abstracts**

**Al-Bakrī's *al-Masālik wa'l-Mamālik*: an Appraisal of his Reports about Iran**

**Mina Tavana**

*M.A Student, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran*

**Younes Farahmand<sup>1</sup>**

*Associate Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran*

*Al-Masālik wa al-Mamālik* by al-Bakri is a geographical work that was composed in the western part of the Muslim world in the 5th /11th century. The author describes the entire known world of his time including the eastern territories of Muslim Caliphate and particularly Iran. So, his book, unlike the works of many of his North African and Andalusian contemporaries, has found public favor. It seems that the popularity of al-Bakri's work was due to his full description of the world or his geographical information of his own region which he was acquainted with. This arose some questions: how did he collect the material of his book when never personally travelled to many of the regions that he describes and also from what kind of sources did he obtain them? The present paper is a comparative study which shows that the main weakness of the al-Bakri's book, the section regarding with Iran, is he only relied on the works of earlier geographers and contributed no information based on his personal observation.

**Keywords:** Abū 'Ubiyd al-Bakry, *Al-Masālik wa al-Mamālik*, Geographical Writings in Andalusia, The historical Geography of Iran.

---

1. Email (corresponding author): noorfarahmand@gmail.com



*In the name of God*

**Table of Contents**

---

<b>Al-Bakrī's <i>al-Masālik wa'l-Mamālik</i>: an Appraisal of his Reports about Iran</b>	<b>3</b>
<i>Mina Tavana &amp; Younes Farahmand</i>	
<b>Identification and Classification of Albarello Pottery Wares in the Muslim World: An Introduction</b>	<b>21</b>
<i>Sayed Hashem Hossini &amp; Hossein Sapidnameh</i>	
<b>The End of Sultan Jalal al-din Life</b>	<b>57</b>
<i>Yazdan Farokhi</i>	
<b>Gog and Magog: Muslim Perception of their Location until The Mongol Era</b>	<b>75</b>
<i>Modares Saidi &amp; Mostafa Jorfi</i>	
<b>Volney's Journal of Travel and its Impact on Napoleon Bonaparte's Campaign to Egypt</b>	<b>101</b>
<i>Sayyed Kamal KeshikNevis Razavi &amp; Abdollah Hemmati Golyan</i>	
<b>A Critical Study on Patricia Crone's Views as a Revisionist</b>	<b>121</b>
<i>Sepideh Nosrati, Ghorban Elmi &amp; Naser Gozashteh</i>	
<b>Are the Decline of Rationality and Lack of Break with the Foundations the Reason of Historical Backwardness? Review and Criticism of Javad Tabatabai's Theory</b>	<b>149</b>
<i>Saeed Attar</i>	

---